



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عَلَّمَهُ الْكِتَابَ
عَلَّمَهُ الْكِتَابَ

WWW. **Ghaemiyeh** .com
WWW. **Ghaemiyeh** .org
WWW. **Ghaemiyeh** .net
WWW. **Ghaemiyeh** .ir

بخشی از

زیبایی های

نخج البلاغه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخشی از زیبایی های نهج البلاغه

نویسنده:

جرج جرداق

ناشر چاپی:

محمدی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	بخشی از زیباییهای نهج البلاغه
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	مقدمه مترجم
۱۶	۱ ادبیات علی «ع»
۱۶	مرزهای خرد و بینش
۱۶	قسمت اول
۲۲	قسمت دوم
۳۰	وحدت وجودی
۳۰	قسمت اول
۳۷	قسمت دوم
۴۵	روش سخنوری علی (ع)
۴۵	قسمت اول
۵۲	قسمت دوم
۶۰	۲ علی «ع» نمایشگر عدالت جهانی
۶۰	تساوی وجودی
۶۰	قسمت اول
۶۷	قسمت دوم
۷۴	قسمت سوم
۸۰	قسمت چهارم
۸۷	محبت عمیق
۹۷	راستی حیات
۹۷	قسمت اول
۱۰۴	قسمت دوم

- ۱۱۰ خیر وجود و انقلاب حیات
- ۱۱۰ قسمت اول -
- ۱۱۶ قسمت دوم -
- ۱۲۳ قسمت سوم -
- ۱۳۱ ۳ علی «ع» در آغاز سخن -
- ۱۳۳ ۴ پاره ای از نامه ها ، خطبه ها ، عهدها و وصایای علی «ع» -
- ۱۳۳ پرستش آزادگان -
- ۱۳۵ سخنی با ابوذر -
- ۱۳۶ اطمینان به دنیا -
- ۱۳۶ درود بر تو ای پیامبر خدا -
- ۱۳۶ بهترین و بدترین مردم -
- ۱۳۸ استبداد و خودکامی عثمان -
- ۱۳۹ من یکی از افراد شما هستم -
- ۱۴۱ حق باطل شدنی نیست -
- ۱۴۲ پست ترین شما بمقام والاترین شما باز می گردد -
- ۱۴۳ خدا گذشته ها را می بخشد -
- ۱۴۴ رشوه -
- ۱۴۴ اگر پایدار نباشید -
- ۱۴۵ با مردم از روی انصاف رفتار کنید -
- ۱۴۵ آیا پیروزی را در سایه ظلم جستجو کنیم ؟ -
- ۱۴۵ مردم در حقوق با یکدیگر برابرند -
- ۱۴۷ بسوی اصحاب جمل -
- ۱۴۸ از لانه ات بیرون بیا -
- ۱۴۹ اتمام حجت -
- ۱۵۰ او خواست مغالطه کند -
- ۱۵۱ من همراه آنان خواهم بود -

- ۱۵۲ با چه چیز پاسخ داده می شود ؟
- ۱۵۴ در میان امواج کوه پیکر دریا
- ۱۵۴ آنان را با نیرنگ کشتند
- ۱۵۵ کسانی که با من جنگیدند
- ۱۵۵ سخن میگوئید اما لال هستید
- ۱۵۶ هرگز از دشمن انتقام نگیرید
- ۱۵۷ زنان
- ۱۵۷ زمامداران ننگین
- ۱۵۸ خانه و خیمه ای باقی نمی ماند
- ۱۵۸ گشاده گلو
- ۱۵۸ حرص توانگران
- ۱۵۸ بسوی حق
- ۱۵۹ خرما به « هجر » بردن
- ۱۶۰ از خدا بترس
- ۱۶۰ گروهی را هلاک ساختی
- ۱۶۰ فریب دادن کودک
- ۱۶۱ شگفتا
- ۱۶۱ گناه و نیرنگ
- ۱۶۱ بهای بیعت
- ۱۶۲ رشوه خواران
- ۱۶۲ دنیا و آخرت خود را به باد دادی
- ۱۶۲ بر تو سخت خواهم گرفت
- ۱۶۲ در خوشگذرانی غلطانی
- ۱۶۳ از معاویه بر حذر باش
- ۱۶۳ مردم نزد ما برابرند
- ۱۶۴ ای مرد ماندها

- ۱۶۵ اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم
- ۱۶۵ آیا ندانسته سخن میگوئید
- ۱۶۶ شما را با فاسد ساختن خود اصلاح نمی کنم
- ۱۶۷ بنظر من باید صبر کرد
- ۱۶۷ از سرزنش شما خسته شدم
- ۱۶۸ بقای حکومت
- ۱۷۰ صلح بهتر است
- ۱۷۱ یک سفارش ارزنده
- ۱۷۱ خدایا پیروزی یافته را از ستمگری دور گردان
- ۱۷۱ خدایا میان ما و آنان را اصلاح کن
- ۱۷۳ با زبانهای آنان سخن گفت
- ۱۷۳ آنان را بر مردم حکومت دادند
- ۱۷۳ دو دسته
- ۱۷۴ پیشوایان دادگر
- ۱۷۵ اگر هفت اقلیم را به من بدهند . . .
- ۱۷۵ بادهای تند آن را نمی جنباند
- ۱۷۶ پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده
- ۱۷۷ نیرنگ بازان
- ۱۷۷ تو و برادر انسانیت
- ۱۸۰ به سخنم گوش فرا دهید . . .
- ۱۸۳ من شما را میترسانم
- ۱۸۳ کجا هستند عمالقه ؟
- ۱۸۴ کجاست عمار ؟
- ۱۸۵ خودبینی ، تعصب ، ستمگری
- ۱۸۸ دنیا از پی شما پیچیده میشود
- ۱۸۸ قانون اساسی حکمرانان

۱۸۸	قسمت اول
۱۹۶	قسمت دوم
۲۰۴	حدود مالیات
۲۰۵	بیخردان و تبهکاران
۲۰۶	رشوه خواری در قضاوت
۲۰۷	مال مردم
۲۰۷	امانت
۲۰۷	با شمشیرم ترا می زنم
۲۰۹	حکمران و رشوه
۲۱۰	حکمران و تمایلات بیجا
۲۱۱	بال خود را فرود آور
۲۱۱	نادان را بیاموز
۲۱۲	حکمران خائن
۲۱۲	اخلاق پاک
۲۱۳	طمعکاران و تنگدستان
۲۱۳	قاضی نادان
۲۱۴	به رأی خود قضاوت میکند
۲۱۵	دانشمندشان منافق است
۲۱۵	اشتباه کاری میکنند
۲۱۵	خودداری
۲۱۷	بپرهیز
۲۱۷	خشنودی و خشم
۲۱۷	دورویی و ستم
۲۱۹	خویشاوندان
۲۱۹	سرشت انسان
۲۲۰	روزگار و مردم آن

- ۲۲۰ اصناف مردم
- ۲۲۲ با هر بادی میروند
- ۲۲۳ بسا کوچکی که بر بزرگ پیروزی یافته است
- ۲۲۳ چراغ شبیش ماه بود
- ۲۲۴ به روش مسیح
- ۲۲۴ آنچه نمی دانید مگوئید
- ۲۲۴ گفتارشان توأم با راستی است
- ۲۲۷ منافقان
- ۲۲۸ برای آنان همیشگی است
- ۲۲۹ به ترس و وحشت مبتلا می سازند
- ۲۲۹ عمر آنان طولانی تر بود
- ۲۳۰ وای بر خیابانهای آباد شما
- ۲۳۱ خدایا کوههای ما شکافته شده
- ۲۳۲ بدگوئی مردم
- ۲۳۲ امروز می گذرد و فردا فرا می رسد
- ۲۳۲ آه از دوری سفر
- ۲۳۴ طبیعت وجود
- ۲۳۴ ماه تابانی در آن به جریان انداخت
- ۲۳۵ خروش آب
- ۲۳۵ آفرینش شبکور
- ۲۳۶ آفرینش طاووس
- ۲۳۸ آفرینش مورچه
- ۲۳۹ آفرینش ملخ
- ۲۴۰ خدایا ، مرا بیمارز
- ۲۴۰ چه دیدم ؟
- ۲۴۰ او را ببخشید

۲۴۰	ستمیدیه
۲۴۱	گاوهای سه گانه
۲۴۲	۵ پاره ای از سخنان حکمت آمیز علی « ع »
۲۴۲	قسمت اول
۲۴۹	قسمت دوم
۲۵۸	قسمت سوم
۲۶۷	قسمت چهارم
۲۷۵	درباره مرکز

سرشناسه: جرداق جورج ۱۹۲۶ - ، شارح عنوان و نام پدیدآور: بخشی از زیباییهای نهج البلاغه مقدمه انتخاب ترتیب از جرج جرداق ترجمه از محمدرضا انصاری مشخصات نشر: تهران محمدی ۱۳۷۳. مشخصات ظاهری: ص ۳۲۷ شابک: بها: ۱۲۵۰۰ ریال ؛ بها: ۱۲۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی یادداشت: کتاب حاضر در سال ۱۳۵۶ تحت عنوان "شگفتیهای نهج البلاغه ترجمه و نگارش فخرالدین حجازی توسط موسسه انتشارات بعثت منتشر شده است یادداشت: عنوان اصلی روائع نهج البلاغه عنوان دیگر: نهج البلاغه شرح عنوان دیگر: شگفتیهای نهج البلاغه موضوع: علی بن ابی طالب ع ، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق نهج البلاغه -- نقد و تفسیر موضوع: علی بن ابی طالب ع ، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها موضوع: علی بن ابی طالب ع ، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- کلمات قصار موضوع: علی بن ابی طالب ع ، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- نامه ها شناسه افزوده: علی بن ابی طالب ع ، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق نهج البلاغه شرح شناسه افزوده: انصاری محلاتی محمدرضا، مترجم رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۸/ج ۴ ۱۳۷۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۵۷۳۸

مقدمه مترجم

صفحه [۱۵]

نهج البلاغه نامی آشنا است که مردم کم و بیش از محتویات ارزنده ی آن آگاه هستند ،

لیکن از آنجا که این مجموعه از عمق خاصی برخوردار است و دارای سطح بسیار گسترده ای میباشد ، شاید کمتر کسی آن را بطور کامل بررسی کرده و در مفاهیم عمیق آن دقت نموده باشد .

نهج البلاغه مجموعه ای از سخنان زیبای علی « ع » است که از نظر اهمیت در مرحله ای قرار گرفته که اگر بگوئیم میان آثار نویسندگان ، کتابی در عظمت لفظ و معنی پایه ی آن نمیرسد ، سخن به گزاف نگفته ایم تاریخ بیاد ندارد کسی مانند علی « ع » آن مرد دانش و سخن مفاهیم درخشانی را در ضمن گفته ها و نوشته هایش به بشریت ارائه داده باشد . آری علی « ع » مرد دانش و سخن بود . علم وسیعش از منبع عمیقی سرچشمه میگرفت ، زیرا او از نخستین روزی که خود را

صفحه [۱۶]

شناخت ، خود را در دامان پر محبت پیامبر اسلام « ص » دید . از آن پس پیوسته مورد توجه رسول خدا « ص » بود . هنگامی که پیامبر اسلام « ص » به رسالت مبعوث شد ، وی نخستین کسی بود که این رسالت آسمانی را تصدیق کرد و با پیامبر اسلام « ص » همصدا گردید . و مهتر آنکه تا آخرین لحظات زندگی ، آن هدف پاک را دنبال کرد و لحظه ای دست از یاری حق برنداشت ، او بدین جهت پس از رحلت پیامبر اسلام « ص » از طرف خداوند پیشوای مسلمین گردید .

علی « ع » چنانکه در معلومات خود منحصر بفرد بود ، در سخن سازی و بیان نیز سرآمد سخنرانان گردید ، زیرا بیان

او دارای شرایط کامل سخنوری بود که بدون تکلف بر زبانش جاری می گردید و افکار شنوندگان را به خود جلب میکرد . او احیانا حقایق را در ضمن نامه هائی برای افراد خاصی بیان مینمود و گاهی هم زیر عنوان « توصیه و سفارش » مطالب ارزنده ای برای مردم بازگو میکرد .

اینجا اگر من بخواهم انگشت روی یک یک از موضوعات نهج البلاغه بگذارم و درباره ی هر یک توضیحاتی بدهم سخن بدرازا میکشد ، کافی است بطور خلاصه بگویم : نهج البلاغه نمایانگر اخلاق صحیح انسانی است . نهج البلاغه در طرفداری از حقیقت و نابود ساختن باطل نیروئی فوق العاده است . در آشکار ساختن مظاهر طبیعت و بدنبال آن در تعظیم آفریدگار جهان و اثبات قدرت بی مانندش ، سخنگوئی آگاه است .

صفحه [۱۷]

در زمینه ی حکومت و مسائل مربوط به دولت و ملت ، رهبری روشن و عمیق محسوب میشود . در تحذیر از لذتهای فریبنده دنیا و توجه دادن به حوادث خطرناک پس از مرگ ، بزرگترین زنگ خطر است .

در شناساندن پیامبر اسلام « ص » و رهبران آسمانی ، بهترین معرف است و خلاصه در مسائل علمی ، اعتقادی ، اجتماعی ، سیاسی و اخلاقی والاترین کتاب بشمار میرود .

خواننده ی محترم ، کتابی که اکنون در دست شما است ، برگزیده ای از همین کتاب والای علی « ع » است که « جرج جرداق » نویسنده و ادیب معروف لبنانی از میان خطبه ها و نامه ها و سخنان کوتاه علی « ع » استخراج نموده و به ترتیب خاصی جمع آوری کرده است .

علاوه بر این ، مواردی که احتیاج به توضیح داشته ،

توضیح داده و فصلهای ویژه ای نیز به عنوان مقدمه ، در اطراف شخصیت علی «ع» و ارزش سخنانش ، ضمیمه ی کتاب نموده است .

من معتقدم که « جرج جرداق » علی «ع» را از دید عمیقی نگریسته و به درستی به عظمت و شخصیت امام «ع» پی برده است . این حقیقتی است که من در ضمن اشتغال به ترجمه ی کتاب ، آن را درک کردم و شاید قبل از ترجمه ، تا این حد به آن اعتراف نمی‌کردم . با وجود این جرج جرداق در پاسخ نامه ای که برای یکی از نویسندگان نوشته ، اعتراف میکند که : « من هنوز هم در تجزیه و تحلیل شخصیت علی بن ابی طالب «ع» مقصر هستم ، زیرا نویسنده هر قدر کار کند و

صفحه [۱۸]

هر قدر کوشش نموده و زحمت بکشد و هر قدر که بزرگ باشد اگر بخواهد شخصیت یک انسان عادی را تشریح کرده و حقیقت آن را یافته و ارکان وجود او را درک کند ، نمی تواند حق مطلب را ادا کند ، پس چطور میشود (حق مطلب را ادا کرد) اگر این انسان شخص علی بن ابی طالب «ع» و یا شبه علی «ع» باشد ؟ [۱] .

در هر حال ، اکنون کتاب را در اختیار شما خواننده ی گرامی قرار میدهم تا پس از بازدید از فصول مقدمه ی کتاب ، به سخنان ارزنده و عمیق علی «ع» نزدیکتر شوید و با مفاهیم پراچ آن بیشتر آشنا گردید .

قم محمد رضا انصاری

]

ادبیات علی «ع»

مرزهای خرد و بیش

قسمت اول

و بسان رعد در رگبارهای تند شبانه ، نیرومند و غران بود چشمه همان چشمه است ، شب و روز در جریانش تأثیر ندارند اگر زندگی شخصیت های واقعی تاریخ را اعم از شرق و غرب و قدیم و جدید بررسی کنیم ، پدیده ی آشکاری را درک می کنیم . آن پدیده اینکه : شخصیت های تاریخی با وجود اختلافهای فکری و تضادهای مذهبی که دارند ، با تفاوت در شدت و ضعف ، ادیبانی زبر دست هستند .

برخی بتمام معنی مؤثر و سازنده هستند و بعضی در آستانه ی تأثیر و سازندگی قرار گرفته اند . حتی می توان گفت : درک ادبی با معانی و

شکل های گسترده ای که دارد با هر موهبت فوق العاده ی دیگری بهر رنگی از فعالیت های بزرگ جلوه کند همراه است برای اثبات این پدیده کافی است نظری کوتاه به تاریخ انبیاء بیافکنیم . حضرت داود ، سلیمان ، اشعیا ، ارمیا ، ایوب ، مسیح و حضرت محمد « ص » ادیبانی بودند که علاوه بر موهبت های ویژه ای که داشتند از موهبت ادبی نیز برخوردار بودند .

ناپلئون ، افلاطون ، پاستور ، خیام ، ابن خلدون ، نهری ، دو گل و پاسکال با وجود اینکه هر کدام در رشته ی خاصی شهرت داشتند لکن بحکم موقعیت های ادبی که واجد بودند در ردیف اهل ادب قرار گرفته بودند ، و روی این اصل هر کدام به مقتضای موهبت و فطرت ، دارای یک سلسله فعالیت های فکری بودند که بضمیمه ی زیبایی های بیان ، بصورت ادبیات کاملی جلوه میکرد .

این حقیقت بطور آشکار در

شخصیت علی «ع» تمرکز داشت .

او همانطور که در زمینه ی اثبات حقوق و تعلیمات و رهبریهایش امام بود ، در ادبیات نیز عنوان امام را برای خود اتخاذ کرد . نشانه ی ادبیات علی «ع» « نهج البلاغه » است . نهج البلاغه کتابی است که در اصول بلاغت عرب در ردیف قرآن آمده و هم اکنون که حدود سیزده قرن از عمر آن میگذرد هنوز در اسلوب عرب بعنوان یک ریشه اصیل تلقی میشود و قطعات جالبی از آن اقتباس میگردد و بیان سحر انگیز آن به اسلوب سخنوری روح می بخشد .

صفحه [۲۳]

در زمینه ی سخن پردازی علی «ع» باید گفت : وی شیوه ی سخنوری جاهلیت را که توأم با سرشت سالم بوده ، به منطق نیرومند و بیان اصیل اسلام ضمیمه کرده است . بیان جالب علی «ع» که از شیوه ی سخنوری و جاهلیت و بیان سحر آمیز پیامبر سرچشمه میگرفت برخی را بر آن داشته که درباره ی سخنانش بگویند : آن « فروتر از کلام خدا و فراتر از کلام مخلوق است » .

شگفت نیست ، زیرا علی «ع» از تمام وسایلی که او را بین سخنوران به این موقعیت نائل گردانید برخوردار بود . او در محیطی که فطرت سالم بر آن حکومت میکرد پرورش یافته بود و با داناترین مردم یعنی با حضرت محمد «ص» زندگی میکرد و رسالت وی را با آن حرارت و نیروی خاصی که داشت با آغوش باز می پذیرفت . گذشته از اینها خودش از آمادگیهای شگفت و موهبت های بزرگی برخوردار بود ، بدین جهت علل

برتری های فطری و اجتماعی در وی جمع بود اما هوشیاری و فراست عمیق علی «ع» در هر جمله ای از جملات نهج البلاغه بصورت یک عمل بزرگ نمودار است. این فراستی زنده و توانا و گسترده و عمیق است که بصورت یک عمل در موضوعی کاملاً گسترده که تمام جوانب آن ملاحظه شده جلوه میکند و علی «ع» جوانب آن را بطور کامل زیرورو کرده و درباره ی آن کنجکاوی و آزمایش عمیقی بعمل آورده و نهانترین و دقیق ترین اسباب آن را درک نموده است، چنانکه صحیح ترین نتایجی که بر این

صفحه [۲۴]

اسباب مترتب است دور باشد یا نزدیک برای او قابل درک خواهد بود.

پیاپی بودن سخنان علی «ع» که در نهج البلاغه بطور آشکار مشهود است، و هم چنین ارتباط بین اندیشه ها بطرزی که هر اندیشه ای نتیجه ی فکر سابق و منشاء پیدایش اندیشه ی بعدی باشد، نشانه ی فراست بی مانند علی «ع» است.

موضوعاتی که در نهج البلاغه مورد بحث قرار گرفته از این اندیشه ها جدائی پذیر نیستند. بلکه باید گفت بحث از موضوعات، بدون اندیشه های مزبور، صورت کاملی بخود نمی گیرد. زیرا این اندیشه ها آنچنان گسترده است که هر کلمه ای از کلمات نهج البلاغه،

خواننده را به دقت و تأمل وادار میکند و هر جمله ای از جملاتش جهانی از معنی در برابر دیدگان او مجسم می نماید.

راستی آیا از کدام راه دقت می توان به سخنانی از قبیل: «مردم دشمن مجهولات خود هستند... ارزش هر کسی به خوبیهای اوست... گناه، دژی ذلت بار

است « پی برد؟ آیا کدام اختصاری مانند این عبارت: « هر که سبکبار شود می پیوندد » معجزه آساست؟ آیا این جملات چهارگانه با وجود کمی الفاظ چه معانی ارزنده ای در بر دارد و چگونه حائز توضیحات فراوان می باشد؟ آیا کدام درک عمیق و هوش سرشاری می تواند از طبع حسود و صفات وی چنین پرده بردارد؟ « هیچ ستمگری را مانند حسود شبیه تر

صفحه [۲۵]

به ستمدیده ندیدم: چشمی شور و دلی دیوانه دارد و پیوسته با اندوه دمساز است. بر بی گناهان خشم میگیرد و به چیزی که مالک آن نیست بخل می ورزد» در نهج البلاغه تولید فکر از فکر چنان روشن است که هر کس در برابر آن قرار گیرد گویا در برابر توده ای اندیشه قرار گرفته است. لکن باید دانست که این اندیشه ها مترکم نیستند بلکه نظم و ترتیب خاصی بر آنها حکومت میکند، و در این جهت فرقی میان نوشته های علی «ع» و خطبه های بدیهی او نیست. زیرا چشمه همان چشمه است، شب و روز در جریانش تأثیر ندارند.

خطبه های بدیهی علی «ع» حاکی از اندیشه هائی معجزه آساست که بر اساس دقت و منطق صحیح استوار است. راستی چنین دقتی حیرت زاست زیرا علی «ع» در ایراد خطابه های خود، آمادگی قبلی و لو برای چند لحظه نداشت و خطبه های خود را بدون آمادگی قبلی ایراد میکرد. این خطبه ها چنان در افکار علی «ع» جوشش داشت که مانند برقی که بی خبر جهش کند، یا صاعقه ی ناگهانی که بی مقدمه به وقوع

به پیوندد ، یا گردبادی که ناگهان وزیدن بگیرد و همه را به خود به پیچد و جاروب کند و به حکم قانون حادثه و حدود مناسبت های ویژه ، مسیری را پیش گیرد و از همان جا باز گردد ، بدون کوچک ترین رنج و زحمت به زبانش جاری می شد .

دیگر از آثار ذکاوت نیرومند علی « ع » در نهج البلاغه ، مرزهایی

صفحه [۲۶]

است که احساسات وی را در شدت هیجان اندوه ها محدود میکرد . علی « ع » کسی نبود که بحکم احساسات شدید ، غرق دریای اندوه و افسردگی های دور گردد ، زیرا او تسلیم حکومت عقل بود و خرد تنها فرمانده وی بشمار میرفت .

تنوع بحث ها و توصیف طبیعت در نهج البلاغه ، نشانه ی دیگری از فراست عمیق علی « ع » است . علی « ع » اندیشه ی خود را تنها در یک موضوع ویژه یا بحث خاصی بکار نبرده ، بلکه در هر موضوعی بطور کامل بحث نموده است . او با بیان خردمندانه ی خود که توأم با آگاهی کامل است ، از چگونگی دنیا و طبیعت و شئون انسانها سخن میگوید ، و در زمینه ی مظاهر زنده ی طبیعت ، سخن را گسترش میدهد و رعد و برق زمین و آسمان را توصیف میکند ، و از شگفتی های آفرینش خفاش ، مورچه ، طاووس ، ملخ و امثال اینها پرده برمیدارد .

برای اجتماع ، دستورات ویژه و در زمینه ی اخلاق ، قوانیت ارزنده ای وضع میکند و خلاصه در بحث از آفرینش جهان هستی و شگفتی های وجود ، ابتکاراتی از خود نشان میدهد . به حقیقت باید گفت : اندیشه ی سالم و

بیان رسائی که در نهج البلاغه بچشم میخورد در ادبیات عرب هرگز یافت نخواهد شد .

دایره ی خیال در نهج البلاغه چنان گسترده و وسیع است که بالهای آن هر سطحی را فرا گرفته است . علی «ع» بکمک این خیال نیرومند که بسیاری از متفکران و دانشمندان اعصار از آن محروم

صفحه [۲۷]

بودند مفاهیم واقعی خالص را در چهار چوبه ای که از جالب ترین زیبایی ها برخوردار بود قرار میداد و به کمک هوش سرشار و تجربه های عمیق خود به آنها درخشندگی و حیات می بخشید . روی این اصل مفهوم هر چند فکری و جامد بود اما بمحض اینکه در مخیله ی علی «ع» میگذشت دارای بالهایی می شد که صفت جمود را از آن سلب میکرد و حرکت و حیات را جایگزین آن می نمود .

خیال علی «ع» خیال فوق العاده ای بود که بر اساس واقع قرار داشت . علی «ع» این واقعیت را به مرحله ی بروز میرسانید و از طبیعت و بنیاد آن ، حدود گسترده ای بوجود می آورد و آن را به رنگهای فراوانی رنگین می ساخت . آنگاه حقیقت بیشتر آشکار میشد و جوینده به آسانی بر آن تسلط می یافت .

علی «ع» بحکم نیروی فکری بی مانندی که داشت بر دیگران برتری جست . اندیشه ی بیدارش که مخزن وسیعی بشمار میرفت به او امتیاز خاصی داده بود . او در مراحل زندگی از یک سو با احساسات کینه ورزان و حيله گران ، و از سوی دیگر با احساسات پاک دوستان صمیمی و باوفا روبرو بود ، بدین جهت برای علی «ع» از مجموع این احساسات ،

عناصر نیرومندی که خیال ابتکاری او را پرورش میداد آماده شده بود. علی «ع» از عناصر مزبور در این خیال کمک میگرفت و آنها را در تابلوهائی بتمام معنی زنده و شگفت انگیز مجسم میکرد.

این عناصر درست بر یک واقعیت صاف که دارای شاخه های برگ دار و

صفحه [۲۸]

میوه داری بود تمرکز داشت.

شما اگر بخواهید می توانید این عناصر را از آنجا که بتمام معنی واقعی و رسا است و بالهای آن کشیده و خطوطش کاملاً نمایان است، بصورت شکل‌های رنگ آمیزی شده ای برگردانید. راستی خیال علی «ع» چقدر شگفت آور است آنجا که مردم بصره را پس از واقعه ی جمل مخاطب قرار داده و با رنجی که از آنان در دل دارد میگوید:

« همانا شهر شما غرق خواهد شد، گویا من مسجد آن را می بینم بسان سینه ی مرغ، میان امواج کوه پیکر دریا قرار گرفته است » چقدر این تشبیه: « فتنه هائی مانند ساعات تاریک شب » سحر آمیز است؟ چگونه این صورت، متحرک جلوه می کند: « من مانند میله ی آسیا هستم: آسیا دور من می چرخد و من در جای خود میباشم »؟

قسمت دوم

و بالاخره چقدر عظمت دارد این تابلویی که در آن، ارتفاع خانه های اهل بصره به خرطوم فیل تشبیه شده و کنگره های آن در نظر علی «ع» مانند بالهای کرکسان آشکار میگردد: « وای بر خیابانهای آباد و خانه های آراسته ی شما که بالهائی مانند بالهای کرکسان و خرطومهایی مانند خرطوم پیلان دارد » یکی از مزایای این خیال وسیع، نیروی تمثیل است. تمثیل

در ادبیات علی «ع» چهره‌ی درخشان و زنده‌ای دارد. برای نمونه موقعیت همنشین سلطان را در نظر بگیرید: مردم به او رشک می‌برند و مقام وی را آرزو میکنند، در حالیکه او موقعیت خود را بهتر می‌داند و از ترس

صفحه [۲۹]

و بیم آن آگاه است. او هر چند دیگران را از مرکوب خود می‌ترساند اما خودش نیز ترس آن دارد که بواسطه‌ی او کشته شود. اینکه به بینید علی «ع» چگونه این معنی را مجسم میکند: «همنشین سلطان مانند سوار بر شیر است: مردم به مقام و مرتبه‌ی او رشک می‌برند در حالیکه او به جایگاه خود داناتر است».

به نمونه‌ی دیگر گوش فرا دهید: علی «ع» درباره‌ی مردی که برای زیان رساندن به دشمنش در کاری میکوشید که به خودش زیان میرسانید، میگوید: «تو مانند کسی هستی که به خود نیزه فرو میکند تا سوار پشت سر خود را بکشد» و هم اکنون علی «ع» شما را به این شاهراه شگفت‌انگیز در زمینه‌ی همنشینی با دروغگو رهبری میکند:

«از طرح دوستی با دروغگو پرهیز کن. زیرا او مانند سراب است: دور را برای تو نزدیک و نزدیک را دور میگرداند».

اما مسئله‌ی هنر که قائل است هر زشتی در طبیعت بکمک اصول هنری، زیبا جلوه میکند، مسئله‌ای است که ریشه‌ی آن را باید در سخنان پسر ابو طالب آنجا که مردگانی را توصیف میکند جستجو کرد. راستی مرگ چقدر وحشت‌زا و چهره‌اش زشت و

بدنما است ، و سخن پسر ابو طالب درباره ی آن چقدر مهیج و تأثیرش زیبا است این سخن از ناحیه ی عاطفه ی عمیق علی « ع » بهره ی فراوان و از خیال بارورش بهره ی بیشتری گرفته است ، از این رهگذر سخن او بصورت یک تابلوی هنری بی نظیر جلوه میکند . تنها تابلوهای

صفحه [۳۰]

شخصیت های هنری اروپا ، ساعتی که مرگ و وحشت را به رنگ ویژه ای در لباس شعر و آهنگ مجسم میکنند ، می تواند به این تابلو شباهت داشته باشد .

علی « ع » پس از آنکه مرگ را برای زندگان یادآوری میکند و بستگی آنان را با مرگ اعلام میدارد ، در ضمن سخنی که رنگ تیره و آهنگ غم انگیزش غربت ناگواری به آن بخشیده به آنان هشدار میدهد که بسرای وحشت نزدیک شده اند : « گویا هر یک از شما به منزل تنهائی خود از زمین رسیده است . شگفتا از خانه ی تنهائی و سرای وحشت و جای بیکسی و غربت » سپس آنان را به آنچه ناخودآگاه بسوی آن شتاب میکنند تحریک میکند و با جملاتی کوتاه و پی درپی بسان صدای طبل ، آنان را با خبر کرده و میگوید : « ساعت های روز چه با شتاب میگذرد ، و روزهای ماه چه زود سپری میشود ، و ماههای سال چه با سرعت تمام میگذرد ، و سالهای عمر چه با تندی میگذرد » بار دیگر علی « ع » صورتی اعجاب آمیز و عقلانی در میدان افکار آنان رها میکند . این صورت را عاطفه ی عمیقی شعله ور ساخته و خیال جهش داری عناصر آن را مجسم میکند و حرکاتی پی درپی بشکل

چشم های گریان و صدای گریه و فغان و اعضای نالان به آن ارزانی میدارد و میگوید : « به حقیقت ، روزها میان شما و آنان بسیار می گریند و بر شما زاری میکنند » . علی « ع » دوباره در عالم خیال و عاطفه فرو میرود و این تابلوی فنا ناپذیر را در ضمن جملاتی زنده

صفحه [۳۱]

ابتکار میکند :

« بلکه آنان جا می نوشیده اند که گویائیشان را به گنگی ، و شنوائیشان را به کری ، و حرکشان را به سکون تبدیل نموده است . اگر بی اندیشه توصیف شوند گویا در اثر خواب گران بخاک افتاده اند همسایگانی هستند که با هم انس نمیگیرند و دوستانی که بدیدن یکدیگر نمیروند . نسبت های آشنائی میانشان کهنه شده و اسباب برادری از آنان قطع گردیده است ، از این رو همگی با اینکه یکجا گرد آمده اند ، تنها هستند و با اینکه دوست یکدیگر بودند از هم دورند .

نه برای شب صبحی می شناسند و نه برای روز شبی هر یک از شب و روزی که در آن کوچ کرده اند برای آنان همیشگی است » .

آنگاه علی « ع » به این سخن وحشت زا زبان می گشاید : « کسی را که بر سر گورشان بیاید نمی شناسند ، و به کسی که برایشان گریه کند اهمیت نمیدهند ، و به کسی که آنان را بخواند پاسخ نمی گویند » . آیا شما تاکنون در تصویر مرگ ، وحشت قبر و توصیف مردگان ابتکاری چنین دیده اید : « همسایگانی هستند که با هم انس نمی گیرند و دوستانی که بدیدن یکدیگر نمیروند » ؟ آیا تا بحال این صورت وحشتناک که تنها

علی «ع» می تواند آن را برای ابدی بودن مرگ ترسیم کند ، از نظر شما گذشته است : « هر یک از شب و روزی که در آن کوچ کرده اند برای آنان همیشگی است » ؟ این گونه تعبیرات شگفت آور در نهج البلاغه فراوان است .

صفحه [۳۲]

در ادبیات امام این هوش سرشار و خیال بارور ، مانند ترکیب دو طبیعت ، با عاطفه ی عمیقی ترکیب داشت . این عاطفه به کمک تابش حیات ، هوش و خیال علی «ع» را می کشانید . اینجا بود که اندیشه ی وی تحرک ویژه ای بخود میگرفت و خونهای گرم لطیفی در رگهای آن جاری میشد . این اندیشه بهمان اندازه که عقل را مورد خطاب قرار میدهد ، احساسات را نیز تحریک میکند ، چرا که اندیشه ی مزبور از عقلی سرچشمه میگیرد که عاطفه با حرارت خاصی آن را می کشاند .

در میدان ادبیات یا هنرهای ارزنده ی دیگر اگر عاطفه ، اشتراک مؤثری در تولید آثار اندیشه یا خیال نداشته باشد آن اثر مورد پسند انسان قرار نمیگیرد . این بدان جهت است که ترکیب انسانی طبعاً چیزی را می پسندد که محصول همین مرکب باشد . این اثر ادبی کامل ، درست در نهج البلاغه مشهود است . شما اگر در نهج البلاغه سیر کنید خود را در میان امواج خروشان از گرمی احساسات خواهید یافت .

راستی آیا قلب شما را مهر و محبت فرامی گیرد اگر به سخنان علی «ع» از این قبیل گوش فرادهید : « اگر کوهی مرا دوست داشته باشد درهم فرو خواهد ریخت » . « از دست

دادن دوستان غربت است .

« خدایا من بر انتقام قریش از تو کمک میخواهم ، زیرا آنان خویشاوندی مرا قطع کرده و ظرفم را سرازیر نمودند و گفتند : آگاه باش حق آن است که آن را بگیری و حق آن است که آن را از تو باز گیرند ، پس با غصه و اندوه بساز یا با تأسف و دلتنگی بمیر من دیدم یاور و پشتیبان

صفحه [۳۳]

و حمایتگری جز خاندان خود ندارم .

و اینک سخن وی را که هنگام دفن فاطمه ، پسر عمویش پیامبر را با آن خطاب میکند ، بشنوید :

« ای پیامبر خدا ، از من و از دختری که در جوار تو فرود آمده بزودی به تو پیوست ، بر تو درود باد ای پیامبر خدا ، از برگزیده ی تو صبر من کم گردید و طاقت و توانایم از دست برفت ، جز آنکه برای من در فراق عظیم و مصیبت ناگوارت شکیبائی جا دارد . در قسمت دیگری از این سخن چنین میگوید : « اما اندوه من تمام نشدنی و شبم به بیداری خواهد گذشت تا آنکه خداوند ، سرائی که تو در آن اقامت کرده ای برای من برگزیند » و هم اکنون به این رویداد توجه کنید :

از نوف بکالی که یکی از خطبه های علی « ع » را باز گو میکند ،

نقل کرده اند که گفت : امیر المؤمنین این خطبه را در کوفه برای ما ایراد کرد . او در این حال بر بالای سنگی که آن را جعده بن هبیره مخزومی برای حضرت نصب کرد ایستاده بود . جبه ای پشمن به تن

داشت و بند شمشیر و کفش پایش از برگ درخت خرما بود . او در ضمن سخنانش گفت :

« آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود اینک پشت کرده ، و آنچه پشت کرده بود هم اکنون روی آورده است ، و بندگان نیکوکار خدا عازم کوچ کردن شدند و کمی دنیای بی بقا را به فراوانی آخرت

صفحه [۳۴]

فنا ناپذیر فروختند برادران ما که خونهایشان در جنگ صفین ریخته شد چه زبانی بردند از اینکه امروز زنده نیستند تا غصه ها بخود راه داده و آب تیره بیاشامند ؟ راستی سوگند بخدا خدا را دریافتند ، خدا هم پاداششان را بطور کامل عطا کرد و آنان را بعد از خوف و ترس ، در سرای ایمنی جای داد کجا هستند برادران من که راه درست پیش گرفتند و بر حق و حقیقت در گذشتند ؟ کجا است عمار ؟ کجا است ابن تیهان ؟ کجا است ذوالشهادتین ؟ کجا هستند امثال اینان از برادرانشان که با هم بر مرگ پیمان بستند ؟ » .

نوف میگوید : در این هنگام علی « ع » با دست به ریش خود زد و گریه ی بسیار کرد ضرار بن حمزه ضبائی میگوید : گواهی میدهم که او را (منظورش امام است) در جایی که عبادت میکرد دیدم ، هنگامی که شب پرده های تاریکی را گسترده بود در محراب عبادت ایستاده و ریش خود را در دست گرفته و بخود می پیچد و بسان محزون گریه میکند و میگوید :

« ای دنیا ای دنیا ، دور شو از من آیا خود را به من عرضه میکنی یا خواهان من

هستی؟ زمان تو نزدیک مباد، چه دور است آرزوی تو دیگری را بفریب، من بتو نیازی ندارم، ترا سه بار طلاق گفته ام که در آن باز گشتی نیست. زندگی تو کوتاه و اهمیت تو ناچیز و آرزوی تو پست است آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت جایگاه ورود».

صفحه [۳۵]

عاطفه ی گرمی که علی «ع» در زندگی آن را شناخته بود، در همه جای نهج البلاغه با او همراه بود. او در همه حال، چه در مواردی که انگیزه ی خشم و نارضایتی وجود داشت و چه در مواردی که موجبات مهربانی و رضایت در میان بود، در همه حال از این عاطفه برخوردار بود، حتی وقتی میدید پیروانش در جانبداری از حقیقت، از خود سستی نشان میدهند در حالیکه دیگران با جان و اسلحه به باطل کمک میکنند احساس رنج کرده و شکایت می نمود و پیروان سست عنصر خود را توییح و سرزنش میکرد و بسان رعد در رگبارهای تند شبانه، نیرومند و غران بود برای نمونه همین بس که خطبه جهاد را بخوانید و عواطف دردناک و هیجان انگیز را درک کنید. همین عاطفه است که با کمک از ضربان و جوشش حیات، این خطبه را می کشاند. خطبه با این کلمات شروع می شود: «ای مردمی که بدنهایتان جمع و خواسته هایتان گوناگون است، سخنان شما سنگهای سخت را سست می کند...».

اگر ما بخواهیم برای این عاطفه زنده که به کارهای امام حرارت می بخشید مثال های

متعددی بیاوریم ممکن است برای شما خسته کننده باشد. تنها همین بس که این عاطفه در اعمال و گفتار وی یک سنجش اساسی بشمار میرفت. شما فقط این کتاب را باز کنید تا از رنگهای گوناگون عاطفه ی پسر ابو طالب، آن مرد سرشار از عمق و نیرو آگاه شوید.

صفحه [۳۶]

وحدت وجودی

قسمت اول

و همه از یکدیگر دورند اما در وحدتی که دو طرف را ازل و ابد تشکیل داده، گرد آمده اند اصالت در اندیشه و احساس و سلیقه و خیال را ادب می گویند. اصالت مزبور میان صاحب این صفات و تمامی موجودات، در وحدت وجود مطلق ارتباط خاصی برقرار می سازد و خود را در دو چهره نمایش میدهد: یکی حیات که بر اصول ویژه ای از این وحدت قائم است، و دیگر روش زیبا که بزرگ سازی زنده ای از واکنش ادب و جهان هستی محسوب می شود.

اگر علم، تجزیه و تحلیل اشیاء است، هنر را باید توحید و

صفحه [۳۷]

یکی کننده اشیاء دانست. به عبارت دیگر علم، موجودات را از این نظر که تجزیه و تحلیل آنها لازم است، مورد بررسی قرار میدهد، اما هنر، موجودات را از این جهت که در ظاهر جدا جدا ولی در واقع یکی هستند، بررسی می کند. یعنی همه اشیاء را به وحدت وجودی بازگشت میدهد و میان مظاهر گوناگون وجود، ارتباط کاملی برقرار می سازد. مسئله ادب نیز از همین وحدت برخوردار است.

اگر فلاسفه در اعصار اخیر به وحدت وجود پی برده اند، ادیب از روزی که انسان وجود یافته و احساسات

ادبی و هنری در اعماق او ریشه داشته ، به وحدت وجود پی برده است . این بدان جهت است که رهبر فیلسوف ، عقل و قیاس اوست و این دو چیز برای یک انسان زنده ، محدود است . اما راهنمای ادیب ، الهام و احساسات او می باشد که بصورت یک پدیده سریع و درخشان از تمام هستی او حکایت می کند .

اگر نظر فیلسوف را با نظر ادیب مقایسه کنیم باید بگوئیم : نظر فیلسوف به جهان هستی ، سطحی و در حکم وحدت تفاعلی و تکاملی است . زیرا فیلسوف تنها به کمک عقل که جزئی از انسان زنده محسوب می شود نخست مشاهده و بررسی و مقایسه می کند ، آنگاه نظر قطعی خود را اعلام میدارد ، اما ادیب همیشه بطور مستقیم با جهان هستی و حیات سر و کار دارد . زیرا او از عقل ، سلیقه ، سرشت ، خیال و احساسات و خلاصه از تمام هستی خود الهام میگیرد . از این رو ادیب سابقه دارتر و عمیق تر از فیلسوف است . ادیب از اول ، استاد و راهنمای

صفحه [۳۸]

فیلسوف بوده و برای همیشه نیز چنین خواهد بود روی همین اصل علی « ع » میان گروه ادباء از جهت نظر و اسلوب یکی از شخصیت های بزرگ این گروه محسوب میگردد : گروه زنده ای که به ستارگان ، آسمان ، ریگهای بیابان ، دریاها و بطور کلی به پوشش طبیعت نظر میکنند و همه را از وجود خود میدانند و در جهان هستی فقط یک نیروی وجودی واحد و جامع و ابدی احساس می کنند .

« میخائیل نعیمه » پس از

آنکه قدرت هنرمند را در درک عمیق وحدت وجود مجسم میکند، در زمینه ادبیات عصر حاضر میگوید:

« چگونه میتوان کسی را که ریشه های ازلی ادب را درک نمی کند و از گذشته و آینده بی خبر است ادیب نامید؟ » .

این درک زیبایی برتر که تمام موجودات را با وجود اختلاف مظاهر با یک کمر بند بهم وصل می کند همان چیزی است که در آثار شخصیت های ادبی با در نظر گرفتن تنوع موضوعات و اختلاف حالات مشاهده می کنیم .

آری اگر به صدای این شاعر بزرگ که از زبان مسیح سخن می گوید گوش فرا دهید، بزرگترین صدائی را که جهان هستی شنیده است می شنوید و بهترین نظر را که در اعماق زیبایی نفوذ کرده درک خواهید نمود . این شاعر بزرگ میگوید: « در اطراف چگونگی رشد زنبق های کشتزار اندیشه کنید، ولی من بشما میگویم: سلیمان با

صفحه [۳۹]

آنهمه عظمت یکی از این لباس ها را به تن نداشت . راستی اگر وحدت وجود نبود و زیبایی، مدار وجود واحد را تشکیل نمی داد و ربط دهنده اجزای آن از آغاز تا انجام نبود، کجا خاکها، صخره ها و ابرهای آسمان می توانستند این زیبایی و جمال را بوجود بیاورند؟ همین زیبایی و جمال است که مدار اندیشه و احساسات هنرمند این آفریدگار کوچک را تشکیل میدهد حضرت مسیح نیز سخنی جالب دارد . او در آن هنگام که گروهی زن زناکاری را که تن به قانون آنان داده بود نزد وی آوردند، به آنان چنین خطاب کرد: « باید از شما مردم، آن کس که گناهکار نیست

این زن بدکاره را سنگسار کند» شاعر بزرگ دیگری از زبان سلیمان بن داود چنین سخن میگوید :

« روزگاری میگذرد و روزگاری می آید ، اما زمین در طول زمان بحال خود باقی است . خورشید طلوع میکند و خورشید غروب میکند ، آنگاه بسوی جایگاهی که از آنجا طلوع نموده می شتابد . باد ، راهی جنوب میشود و بسوی شمال گردش میکند ، در مسیر خود می چرخد و سپس به مدارهای خود باز میگردد رودها همه به دریا میریزند و دریا پر نمی شود آنگاه به همان جاییکه از آنجا جاری شده اند باز می گردند تا دوباره جاری شوند» در جای دیگر میگوید :

صفحه [۴۰]

« من گل سرخ شارون [۱] و سوسن دره ها هستم ، مانند سوسنی که میان خارها است معشوقه من میان دختران چنین است . مانند یک سیب میان درختان جنگل معشوق من میان پسران چنین است . راستی مایل شدم و در سایه آن نشستم اما میوه اش در گلویم شیرین بود . گلها در زمین پدید آمدند و زمان هرس فرا رسید و صدای کبوتر چاهی در زمین ما شنیده شد .

« ای کبوتر من که در شکافهای صخره ها و پنهانی دژها خانه گرفته ای ، چهره ات را به من بنما و صدایت را به من بشنوان . زیرا صدای تو نمکین و چهره ات زیبا است ، تا آنکه روز دگرگون شود و سایه ها با شکست مواجه گردند . ای معشوق من ، راه گریز پیش گیر و بسان آهو یا بچه گوزن به کوههای برنده صعود کن .

« ای معشوقه ی من ، تو زیبا هستی تو زیبا هستی

چشم هایت از پشت نقاب مانند دو کیوتر است و موهایت مانند گله ی بزی است که از کوه جلعاد نمایان است .

« لبهایت مانند رشته قرمز گردن بند و حرف زدنت شیرین است .

گونه هایت از پشت نقاب مانند دو نیمه ی انار و گردنت مثل برج داود است : برجی که برای اسلحه بنا گردیده و هزارها سپر ، سپرهای

[۱] شارون جلگه ای است در فلسطین که در ساحل دریای مدیترانه قرار گرفته است . مترجم

صفحه [۴۱]

بیدادگران در آن آویخته شده است . آنگاه که روز دگرگون شود و سایه ها با شکست مواجه گردند ، بسوی کوه مر و تپه ی لبنان روان می شوم . ای عروس با من نگاه کن که از قله ی امانه ، از بالای حرمون ، از خوابگاههای شیرها ، از کوه های پلنگها ، ای عروس . از لبهای تو شهد میریزد و زیر زبانت شیر و عسل است و بوی خوش لباسهایت مثل بوی لبنان است .

« چشمه بوستانها و چاه آبهای فناپذیر و نهرهای لبنان ، ای باد شمال وزیدن بگیر و ای باد جنوب بیا بر بوستان من ملایم بگذر تا بوی خوش آن جریان یابد . »

آری اگر به این جملات گوش فرا دهید و دقت کنید درک خواهید کرد که شعر سلیمان از همان چشمه ای که مسیح سیراب شده ، سیراب میگردد هر چند موضوع آنها با یکدیگر اختلاف دارد .

« ویکتور هوگو » نیز که یکی از هنرمندان و نوابغ بزرگ بعد از انقلاب فرانسه بشمار میرود سخنانی از این نمونه دارد . سخنان وی گفتگوئی میان ستارگان است . از آنجا که انسان و زمینی که

انسان در آن زندگی میکند ، نسبت به جهان وسیع و شگفت آور هستی ، کوچک بنظر میرسند ، شاعر مزبور در این گفتگو موقعیت مبهم و پنهان انسان را مجسم میکند :

این صدای ضعیف و آهسته و بی ارزش چیست ؟

ای زمین ، تو از این گردش در افق تنگ و محدودت چه هدفی داری ؟

صفحه [۴۲]

آیا تو جز ریگی هستی که آمیخته با جزئی خاکستر است .

اما من در آسمان نیلگون دور ، نمایشگر یک حلقه ی وحشت زا هستم .

تا آنجا که فاصله ی مکانی که در ترس و بیم فرو رفته ، سیمای مرا زشت و بدنما می بیند هاله ی من که رنگ تغییر یافته شبها را به سرخی شدید تبدیل میکند .

مانند کره های طلائی است که در دست گیرنده ی آن جدا جدا بالا و پائین میروند .

از یکدیگر دور میشوند و گرد هم جمع می آیند و قمرهای هفتگانه ی بزرگ و هولناک را نگاه میدارند و اینک خورشید پاسخ میدهد :

ساکت باشید ، آنجا در گوشه ی آسمانها ، ای ستارگان ، شما رعیت من هستید آرام باشید من فرمانده ام و شما رعیت ، شما هر دو بمنظور داخل شدن از درب ، مانند دو درشکه دوش به دوش حرکت میکنید .

کره ی مریخ و زمین در کوچک ترین کوه آتش فشان از نظر من ، بدون تماس با اطراف ورودگاه ، داخل می شوند هان این است ستارگان دب اصغر که مانند

صفحه [۴۳]

چشمهای هفتگانه ی فناپذیر که بجای مردمکهای آن خورشیدها است ، میدرخشد هان این است راه کهکشان که جنگل زیبای سر سبزی را تشکیل میدهد در حالیکه از ستارگان آسمان پر شده است ای ستارگان پائین ، جایگاه

من نسبت به جایگاه شما در فاصله ی دوری قرار دارد ، حتی ستارگان ثابت و درخشان من که به جزیره های پراکنده ی در آب شباهت دارند ،

و خورشیدهای بی شمار من ، به نظر کوتاه و ضعیف شما ، در گوشه ی دوری از آسمان ، شبیه به صحرای افسرده ای که صدا در آن محو میگردد .

بجز اندکی خاکستر سرخ که در دل شب پاشیده شده ، چیزی نیست « همان این است ستارگان کهکشانی دیگری که جهان هائی را مجسم میکند که از آن جهانها کمتر نیست ، و در فضا پراکنده شده اند ، آن محیطی که ریگستان نیست و سنگ پاره ای در آن یافت نمیشود ، امواج آن روان است اما هرگز به ساحل های خود باز نمی گردد .

و در پایان ، این خداست سخن می گوید :

« پیش من جز این نیست که با یک دمیدن همه چیز را تیره گردانم » [۱] .

[۱] نظریه الانواع الادبیه : ترجمه به عربی از دکتر حسن عون .

صفحه [۴۴]

« و از شگفت ترین مرغها در آفرینش ، طاووس است که خداوند آن را در کامل ترین نظم آفریده و رنگهایش را در بهترین ترتیب منظم گردانیده است با بالی که بیخ آن را بهم پیوسته و دمی که کشش آن را دراز قرار داده است . هرگاه بسوی ماده اش میرود دمش را از پیچیدگی باز نموده آن را بلند میکند در حالیکه بر سرش سایه می افکند . گمان میکنی پره های آن میله هائی از نقره ، و دایره ها و حلقه های زرین شگفت آوری که بر آن بالها رویده شده ، طلائی خالص و قطعات زبرجد است . اگر آن

را به گیاهان زمین تشبیه کنی میگوئی دسته گلی است که از شکوفه هر بهاری چیده شده است، و اگر به پوشاکی ها تشبیه کنی مانند حله های زینت یافته با نقش و نگار، یا مانند جامه های خوش رنگ و زیبای بافت یمن است، و اگر آن را به زیورها تشبیه گردانی مانند نگین های رنگارنگی است که در میان نقره ی مزین به جواهر نصب شده است: بسان خرامیدن خودبین و شادمان راه میرود، و با دقت به دم و بالش می نگرد، و از زیبایی پیراهن و رنگهای جامه اش قاه قاه می خندد» هنگامی که به پاهایش چشم میاندازد چنان با شیون و فریاد بانک میزند که گویا آشکارا فریادرسی میطلبد و به راستی اندوه خویش گواهی میدهد. زیرا پاهایش مانند خروس سیاه و سفید، باریک است. بجای تاج، کاکل سبز رنگ نقاشی شده ای دارد، و جای برآمدگی گردنش مانند گردن ابریق است، و جای فرو رفتن آن تا زیر

صفحه [۴۵]

شکمش مانند رنگ و سمه ی یمنی یا مانند لباس ابریشمی بسان آینه ی جلددار است.

قسمت دوم

« و به شکاف گوش آن خطی است مانند باریکی سر قلم که به رنگ گل بابونه بسیار سفید میباشد، این سفیدی میان سیاهی اطراف میدرخشد و کمتر رنگی است که طاووس از آن بهره ای نبرده باشد، این رنگها در اثر کثرت جلاء و درخشندگی و برجستگی بر سایر رنگها برتری یافته است، در حقیقت مانند شکوفه های پراکنده ای است که بارانهای بهار و آفتابهای سوزان آن را تربیت نکرده است.

« و گاهی از پرهای خود بیرون آمده و

از لباس برهنه می‌گردد، پس پی در پی پرش ریخته و مجدداً یکی پس از دیگری می‌روید، و پرهایش مانند برگهای شاخه‌ها می‌ریزد، آنگاه پشت سر هم می‌روید تا بصورت پیش از ریختن باز می‌گردد: با رنگهای پیش هیچگونه تفاوتی ندارد و هیچ رنگی در غیر جای خود قرار نمی‌گیرد. اگر با دقت موئی از موهای پرش را بنگری، سرخ گلی رنگ و گاهی سبز زبر جدی و زمانی زرد طلائی رنگ بتو می‌نمایاند. آیا زیرکیهای ژرف و عمیق چگونه میتواند آفرینش این حیوان را دریابد؟ آیا درک خردها چگونه به آن میرسد؟ و آیا سخنان وصف کنندگان چگونه وصف آن را بنظم می‌آورد؟».

و هم اکنون به قسمت کوتاهی از سخنانش در زمینه آفرینش آسمان و زمین گوش فرادهید:

صفحه [۴۶]

« به قدرت خود مخلوقات را آفرید، و به مهربانیش باها را پراکنده کرد، و به کمک صخره‌ها حرکت زمین را استوار گردانید، آنگاه شکاف فضا را ایجاد و اطراف آن را باز نمود و راههای هوائی را احداث کرد. سپس آبی که امواجش خروشان و رویهم غلطان بود در آن جاری گردانید. آن آب را بر پشت باد تندی که نیرومند و با صدای بلند بود بر نشانید. آنگاه باد دیگری که جهت وزش آن را عقیم قرار داد آفرید و وزش آن را تند کرد و جایگاه پیدایش آنرا دور گردانید، پس آن را به برهم زدن آب فراوان و برانگیختن موج دریاها فرمان داد، آن باد هم آب را مانند مشک جنبانید و

بسان وزش در فضا، بطوریکه اول آن را به آخرش و ساکنش را به متحرکش باز گردانند، به آن وزید . . . « خواننده محترم، من شما را به این نشانه های شگفتی که امام «ع» برای انسانها از آن سخن می گوید، سفارش میکنم، علی «ع» تساوی موجودات لطیف و بزرگ، تساوی ماه و خورشید، تساوی آب و سنگ، تساوی بزرگ و کوچک و تساوی مشکل و آسان را در مفهوم وجود برای انسان مجسم میکند، و اشتراک همه ی موجودات را در صفت وجود اعلام میدارد بطوریکه همه با هم با پیروی از یکدیگر در یک سرود بزرگ شرکت دارند: این سرود، سرود وجود واحد است.

در این سرود، بزرگ خواندن درخت کهنسال قوی در برابر گیاه کوچک، و ستودن دریای پهناور در مقابل جوی آبی که آبهای آن

صفحه [۴۷]

میان ریگها و علفزارها از بین میرود، هرگز صحیح نیست.

علی «ع» میگوید:

« اگر راههای اندیشه ات را بیمائی تا به پایان آن بررسی، دلیل و برهان ترا رهبری نمیکند مگر به اینکه آفریننده ی مورچه همان آفریننده ی درخت خرما است، و بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، نیرومند و ضعیف در آفرینش او یکسان است و آسمان و فضا و آب و بادها نیز چنین است. بنابراین به ماه و خورشید، و گیاه و درخت، و آب و سنگ و گردش شب و روز، و جریان این دریاها، و کثرت این کوهها و ارتفاع این قله ها

نظر کنید...» .

باز بسوی او گوش فرا دهید :

« به هیچ نعمتی از نعمت های دنیا نمی رسید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست بدهید ، و هیچ کهنسالی از کهنسالان شما به یکروز عمر خود نمی رسد مگر آنکه روز دیگری از عمرش نابود میگردد ، و برای او افزونی در خوراک تجدید نمی شود مگر آنکه روزی قبلی او از بین میرود ، و اثر و نشانه ای برای او بوجود نمی آید مگر آنکه اثر دیگرش فانی میگردد ، و هیچ تازه ای برای او تجدید نمی شود مگر بعد از آنکه تازه ی او کهنه میشود ، و هیچ خوشه ای برای او نمی روید مگر آنکه خرمنی از او کم میشود ، و همانا دودمان هائی که ما فروع آنها ، هستیم در گذشتند . »

آری علی «ع» وجود واحدی است که از خودش با زبان خودش

صفحه [۴۸]

سخن میگوید من فکر میکنم مقطع قصیده ی امرئی القیس با مقاطع زیادی که در ادبیات علی «ع» بچشم می خورد شباهت تامی دارد که در هر صورت بازگشت همه ی اینها به وحدت وجودی کاملی میباشد و بالاتر اینکه این وحدت روش بی مانندی را تعقیب میکند که بر ستمگر و تجاوز کار چیره میشود و در نبات ، حیوان و زمین پست از ضعیف حمایت میکند تا صحنه وجود ، بطور مساوی از نیروی درخشانی برخوردار گردد .

امرئی القیس شاعر جهانی آنچه نخست میگوید خلاصه اش این است :

در کمین آن آسمان درخش نشسته بدم . انتظار می کشیدم بینم از کدام سوی باران می آید .
آخ چه وحشت زا بود باران
سیل آسا از چهار جهت می بارید از دور

آن را تماشا میکردم . طرف راست آن بنظر من بر کوه « قطن » و طرف چپش بر دو کوه « ستار » و « یذبل » قرار داشت . آب از این طرف و آن طرف با صدای مهیبی سرازیر شد و گستاخانه درختان را دگرگون نمود و با ترشحات خود بر کوه « قنان » عبور کرد و بزهای کوهی را به پائین آمدن از کوه مجبور ساخت .

آنگاه میگوید :

بیابان گمراه و خطرناکی که تنه ای از درخت خرما در آن باقی نمانده و ساختمان بلندی در آن دیده نمی شود مگر ساختمانی که با تخته سنگها بنا شده است .

صفحه [۴۹]

« ثبیر » در اوایل رگبارهای شدید خود ، گویا مرد بزرگی است که در عبای راه راه پیچیده شده است .

بامدادان ارتفاعات قله « مجیمر » در اثر سیل و کف گویا فلکه ی چرخ ریسندگی است .

باران آبهای خود را در صحرای « غبیط » فرو ریخت ، مانند مرد یمنی که با زنبیل های بار شده فرا میرسد .

گویا پرندگان خوشخوان بیابان ، صبحگاهان سرمست شراب تند و خوشبوئی هستند ، شامگاهان درندگان غرق شده در اطراف آن آب بی پایان ، گویا ریشه های پیاز دشتی هستند .

ملاحظه میکنید : امرئی القیس باران را بصورتی می بیند که درختان خرمای بیابان را ریشه کن کرده و ساختمان های آن را ویران نموده و تنها ساختمانهای سنگی را باقی گذاشته است . اما کوه « ثبیر » که به ارتفاع خود بر زمین های گود اطراف می بالد ، در باران فرو رفته و تنها قله ی آن از آب بیرون مانده و مانند بزرگ یک طایفه

که خود را به عبای راه راه پیچیده ، جلوه کرده است . باران طوفان های پی در پی را در اطراف کوهها روانه ساخته آنگاه آبهای فراوان خود را در صحراهای بی آب و علف میریزد ، ناگهان گیاهها و گلهای رنگارنگ در صحرا میروید . این گلها و گیاهها مانند پارچه های زیبا و رنگارنگی است که تاجر یمنی در برابر چشم مردم می گسترد . باران این صحراهای خشک شده را سیراب می کند ، در نتیجه صحراها بصورت

صفحه [۵۰]

سبزه زارهای باشکوهی در می آیند که پرندگان سرمست در آن نغمه خوانی میکنند اما درندگان وحشی که دریدن حیوانات و پرندگان ضعیف را برای خود مباح می دانستند ، باران آنها را ذلیل کرده و در خود فرو برده است ، پس از لحظاتی که روی آب می افتند گویا ریشه های پیاز درشتی هستند .

آری ، باران در خیال شاعر بزرگ جاهلیت چنین جلوه میکند .

شاعری که مقصد باران را قدم بقدم تا پایان کار دنبال می نماید و نیروی پرورش دهنده ی وجود را مجسم میکند . بنابراین باران ، نیروی ارزنده ی دادگری است که به ضعیفانی از قبیل : زمین های گود و پرندگان کوچک کمک میکند ، یعنی بیابان را از گل و گیاه و رنگ پر می سازد و دلهای پرندگان را شاد کرده آنها را به نغمه خوانی وادار میکند ، و با نیرومندانی مانند کوهها شوخی میکند و آنها را از هر جهت بیچاره می سازد و از موقعیت آنها میکاهد ، و بر زورمندانی چون درندگان یورش می برد و بر آنها چیره شده غرقشان میکند و بصورت ناچیزی نمایان می سازد اینک علی « ع » است که آنچه را امرئی

القیس در تمثیل نیروی ارزنده ی دادگری همچون باران ، احساس کرده ، او نیز حس میکند و در پایان یک سخن طولانی چنین میگوید :

« هنگامی که ابرها آب فراوانی که در بر داشتند فرو ریختند ، بسبب باران ، گیاهان از زمین های خشک و علفها از کوههای کم

صفحه [۵۱]

علف سر بر آوردند ، از این رو زمین به زیبایی مرغزارهای خود شادی میکند و به لباسی که از گلها و شکوفه های زیبا پوشیده و به آن آراسته گردیده بر خود می بالد . خداوند آن گیاهان را توشه ی مردم و روزی چهارپایان قرار داده است . » .

آنگاه علی « ع » اندیشه ی دور را که امرئی القیس بوسیله آن ، عملیات باران را در کوهها و درندگان مشاهده میکرد در این جمله کوتاه خلاصه میکند : « هر کس به روزگار بزرگی فروخت روزگار او را زبون ساخت » .

زیبائی های فراوانی که در این فصل تماشا کردیم ، علیرغم اختلاف موضوعات و تفاوت آثار و موقعیت ها ، همه از یکجا سرچشمه میگیرند و در تمام آنها اصالت در اندیشه و احساس و سلیقه و خیال وجود دارد : اصالتی که میان صاحب این صفات و تمام موجودات ، در وحدت وجودی مطلق ، ارتباط خاصی برقرار می سازد شما اگر در ادبیات علی « ع » سیر کنید این اصالت را درک خواهید کرد . این همان اصالتی است که علی « ع » را بر آن میداشت که روابط پوشیده ی مظاهر مرگ و زندگی را عمیقانه درک کند و پیوستگی اشکال گوناگون را که بر یک حقیقت ثابت و تغییر ناپذیر اجتماع دارند بطور

کامل دریابند. تمایل سریع یگانه سازی علی «ع»، نمونه ای از تمایل یک ادیب راستین بود که وجود را بدون تفاوت، در عقل و قلبش متمرکز می ساخت و آن را بر اصولی که قدیم و

صفحه [۵۲]

جدید در آن ممنوع است مبتنی میکرد از نهج البلاغه آشکار میشود که نظریات اخلاقی و اجتماعی پسر ابو طالب، بطور مستقیم یا غیر مستقیم از این دید وسیع که شامل وجود است سرچشمه میگیرد. بنابر این در قانون وجود، مرگ نزدیک ترین چیز به زندگی است، و خوبی و بدی بسیار بهم نزدیکند، و بسا اندوه و شادی در یک لحظه در یک دل اجتماع میکنند یا تنبلی و فعالیت در جسم واحدی بروز می نمایند، و در ادبیات علی: «چه بسا دوری که از نزدیک نزدیکتر است، و بسا امیدی که به محرومیت منتهی میگردد و تجارتی که به زیان کشیده میشود».

شگفت نیست اگر سخن پسر ابو طالب در بین مردم به حقیقت نایل گردد: «هر که برای برادرش چاهی حفر کرد خودش در آن افتاد، و هر که پرده ی حجاب دیگران را درید پوشیده رویان اش آشکار گردیدند و کسیکه بر مردم بزرگی فروخت خوار شد».

بنابراین دایره ی وجود واحد، تسلیم در برابر قانون متناسب وجود را بر مردم و بطور کلی بر همه ی موجودات لازم میدانند. این قانونی است که امام «ع» بوسیله عقل و احساس و خیال خود، آن را درک کرده است، درک شگفتی که کثرت وضوح آن محسوس است و

صاحب آن را با اجبار بر آشکار ساختن حقایق سوق میدهد. اینجاست که درک مزبور بصورت کلماتی که ترکیب دهنده ی قواعد ریاضی است بروز میکند. این قواعد، مظاهر وجود را در بر می گیرد و به اصول

صفحه [۵۳]

وجودی ثابت و عمیقی که ماورای آن است نفوذ میکند.

علی «ع» و فرازهای وجود، از نظر توجه به وحدت حیات و درک عمیق وجود واحد، بر سطح واحدی در ردیف یکدیگر قرار دارند.

از این رو ادبیات وی فریادهای پی در پی و بهم پیوسته ای است که از عقل فوق العاده ای صادر میگردد، عقلی که میخواهد برای وصول به این درک عمیق، در تمام موجودات نفوذ کند و اعماق آنها را ببیند، موجودات گوناگونی که همه بر یک اساس قرار گرفته و از یکجا سرچشمه میگیرند و همه از یکدیگر دورند اما در وحدتی که دو طرفش را ازل و ابد تشکیل داده، گرد آمده اند

صفحه [۵۴]

روش سخنوری علی (ع)

قسمت اول

بیانی است که اگر به ملامت زبان بگشاید، زبان تند بادها را تحت الشعاع قرار میدهد و اگر فساد و فسادگران را تهدید کند، کوههای آتش فشان را توام با سر و صدا و روشنائی ها از هم می پاشد و اگر به اندیشه فراخواند ریشه ی درک و اندیشه را در شما بوجود می آورد و شما را به آنجا که اراده دارد روانه میکند و به راستی شما را به جهان هستی می پیوندد صورت و معنی مانند آتش و حرارت، و خورشید و نور و هوا با هوا، با یکدیگر

صفحه [۵۵]

متحد میگردند. آنگاه شما در برابر آن مانند کسی

هستید که در مقابل سیل خروشان قرار گرفته یا با دریای موج و طوفان شدیدی روبرو شده است اما اگر از زیبایی وجود و جمال آفرینش برای شما سخن بگویند، با ستارگان آسمان بر صفحه ی دل شما می نویسد بعضی الفاظ، بسان برق درخشندگی دارند و مانند لبخند آسمان در شب های زمستانی لبخند میزنند این از نظر مواد، اما از نظر اسلوب، علی «ع» دارای بیان سحرآمیزی بود. راستی ادب را جز به اسلوب به چیز دیگری نمیتوان شناخت،

بنابراین در ادب، مبنی و اساس، ملازم معنی است، و صورت در هیچ چیز کمتر از ماده نیست، هر چند شرایط ابراز هر هنری اهمیتش کمتر از شرایط ماده است بهره ی علی «ع» از ذوق هنری یا حس زیبایی، به مرتبه ای است که در دیگران کمتر یافت می شود. علی «ع» در ادبیات خود از این ذوق به عنوان یک مقیاس طبیعی دقیق استفاده میکرد. سرشت ادبی او

صفحه [۵۶]

نمونه ای از سرشت صاحبان موهبت و اصالت بود که با یک نگاه کوتاه، عمیقانه درک میکنند، آنگاه با اختیار زبانشان به آنچه در دلهایشان میجوشد و به آن پی برده اند باز می شود. از این رو ادبیات علی «ع» بر اثر راستی امتیاز خاصی یافته بود، همانطور که زندگانی وی بدین سبب بر زندگی دیگران برتری داشت. آری راستی، تنها مقیاس هنر برتر و تنها میزان اسلوب صحیح است.

به حقیقت باید گفت: شرایط سخنوری که توافق سخن با اوضاع و احوال است برای

هیچ ادیبی مانند علی «ع» جمع نشده است. زیرا سخنان وی پس از قرآن، بزرگترین نمونه‌ی بلاغت است،

سخنانی است کوتاه و آشکار اما نیرومند و جوشان... در اثر هم آهنگی الفاظ و معانی و اغراض، بصورت کاملاً رسائی درآمده است.

انعکاس آن در گوش آدمی شیرین، و اثرش با تحریک احساسات توأم است، بویژه هنگامی که به منظور حمایت از بینوایان و ستمدیدگان، درباره‌ی منافقان و حيله گران و دنیاپرستان سخن به میان آید. بنابراین روش علی «ع» در سخنوری بسان عقل و اندیشه اش، روشن و مانند وجدانش صحیح و درست است، پس شگفت نیست سخنان وی شاهراه سخنوری تلقی شود.

اسلوب علی «ع» در اثر درستی بحدی رسید که حتی سخنان مسجع وی از مرحله‌ی تصنع و مشقت به بلندی گرائید. اینجا بود که سخنان مسجع او با وجود اینکه جمله هائی جدا جدا و موزون فراوانی

صفحه [۵۷]

داشت، اما دورترین چیز از تصنع و نزدیک ترین چیز به طبع سرشار بود.

هم اکنون این سخن مسجع و حد سلامت طبع را ببینید :

يعلم عجيج الوحوش في الفلوات و معاصي العباد في الخلوات، و اختلاف النينان في البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات « یا به این قسمت از یک خطبه توجه کنید: « و كذلك السماء و الهواء، و الرياح و الماء، فانظر الى الشمس و القمر، و النبات و الشجر و الماء و الحجر، و اختلاف هذا الليل و النهار، و تفجر هذه البحار، و

کثره الجبال ، و طول هذه القلال ، و تفرق هذه اللغات ، و الالسن المختلفات . . . » و اینک شما را به این قافیه که با طبع سالمی همراه است توجه میدهیم :

« ثم زينها بزينة الكواكب ، و ضياء الثواقب ، و اجرى فيها سراجا مستطيرا ، و قمرا منيرا ، في فلک دائر ، و سقف سائر . . . » .

اگر شما بخواید در این جمله های شگفت انگیز یک کلمه ی قافیه دار به کلمه ی بی قافیه ای تبدیل کنید خواهید دید چگونه فروغ آن خاموش و زیبائیش محو میگردد ، و سلیقه و اصالت و دقت خود را که دلیل و مقیاس ادب است ، از دست میدهد . بنابراین قافیه در سخنان علی « ع » یک احتیاج هنری است که طبع آمیخته با صناعت ، این احتیاج را در خود احساس میکند . طبع مزبور چنان با صناعت آمیخته است

صفحه [۵۸]

که گویا هر دو از یک جا سرچشمه گرفته اند . اینجاست که چنین طبعی می تواند نثر را بصورت شعری موزون و آهنگ دار که معنی را به اشکال لفظی مربوط بخود می پیوندد جلوه دهد .

در قافیه پردازی امام « ع » نمونه های جالبی بچشم می خورد که آهنگ را بصورت زیبایی به آهنگ دیگر باز می گرداند و تأثیرش بمرتبه ای است که هیچ گوشی موزونتر از آن نشنیده و از نظر ترجیع زیباترین مرحله را واجد شده است . ما آنچه تا کنون از سخنان مسجع علی « ع » نقل کرده ایم ، برای مثال کافی است ، در عین حال به این کلمات که مورد پسند سلیقه و شنوایی میباشد گوش فرا دهید

: « انا يوم جديد ، و انا عليك شهيد ، فاعمل في خيرا ، و قل خيرا » .

اگر میگوئیم اسلوب علی « ع » دارای صراحت معنی و بیان رسا و سلامت ذوق است ، منظور این است که خواننده ی گرامی را به « زیبایی های نهج البلاغه » ارجاع دهیم تا ببیند سخنان علی « ع » چگونه از چشمه های عمیق و ریشه داری سرازیر میشود و با چه لباس هنری و زیبایی دلپسندی به جنبش درآمده و جاری میگردد .

اینک شما را به این تعبیرات زیبا در سخنان علی « ع » توجه میدهیم : « آدمی زیر زبان خویش پنهان است » . « بردباری قبيله ای است » . « آنکس که چوب او نرم باشد شاخه هایش فراوان است » . « هر ظرفی به آنچه در آن میگذارند پر میشود مگر ظرف دانش که فراخ میگردد » .

صفحه [۵۹]

اگر کوهی مرا دوست داشته باشد درهم فرو خواهد ریخت .

به این سخنان شگفت نیز توجه کنید : « دانش ، ترا نگهبانی میکند و تو نگهبان مال هستی . بسا انسانی که بواسطه گفتار نیک دیگران درباره ی وی ، مورد آزمایش قرار میگیرد . هرگاه دنیا به کسی روی آورد خوبی های دیگران را به او عاریت میدهد ، و هرگاه به او پشت کند خوبی های خودش را هم از او سلب میکند . باید کار مردم در حق ، پیش تو یکسان باشد . کار نیک انجام دهید و هیچ کار خوبی را کوچک شمارید ، زیرا کوچک آن بزرگ ، و کم آن زیاد است .

جمع کنندگان مال نابود شدند

در حالیکه زنده هستند . هیچ ثروتمندی بهره مند نشد مگر به آنچه فقیر بسبب آن گرسنه گردید .» .

هم اکنون به این تعبیر که به اوج زیبایی هنری رسیده ، گوش فرادهید . علی «ع» قدرت خود را بر تصرف شهر کوفه توصیف کرده و میگوید : « آن نیست مگر کوفه که آن را در تصرف خود میگیرم و آن را گسترش میدهم . . . » .

خواننده محترم ، اصالت اندیشه و بیان را در این سخنان ملاحظه کردید . این همان اصالتی است که همیشه با ادیب راستین همراه است و تا هنگامی که شخصیت ادبی او باقی است ، اصالت مزبور از وی جدا نخواهد شد .

در مواردی که عاطفه ی گرم علی «ع» تحریک و خیالش شعله ور میشد و شکلهای گرمی از تازه های حیات که با آنها در تماس بود

صفحه [۶۰]

در خیال او نقش می بست ، در چنین مواردی روش سخنوری علی «ع» به اوج زیبایی میرسید . قلب او سرشار از بلاغت میشد و بسان جریان دریا بر زبانش جاری میگردد .

اسلوب علی «ع» در چنین مواردی امتیاز خاصی داشت . زیرا علی «ع» بمنظور توضیح و تأثیر سخن ، جملات را در ضمن استعمال واژه های مترادف تکرار می کرد و کلمات فصیحی که دارای انعکاس بود انتخاب می نمود و گاهی اقسام گوناگون تعبیرات را به دنبال یکدیگر قرار میداد : از جمله ی خبری به استفهامی و از استفهام بتعجب و از تعجب بانکار انتقال می یافت . موارد وقف در آن نیرومند و شفا بخش جانها بود . روح

هنر و معنی بلاغت ، آشکارا در آن وجود داشت .

برای نمونه ، خطبه ی معروف جهاد را برای شما نقل می کنیم .

علی « ع » این خطبه را پس از آنکه سفیان بن عوف اسدی در عراق به شهر انبار یورش برد و فرماندار آن را کشت ، برای مردم ایراد کرد :

« این برادر غامد است که سواران وی به شهر انبار رسیده و حسان بن حسان بگری را کشته اند و سواران شما را از مرزهای شهر دور کرده و مردان شایسته ای را از شما بخاک و خون کشیده اند .

« به من خبر رسیده است که یکی از آنان بر یک زن مسلمان و یک زن ذمی وارد میشده و خلخال و النگو و گوشواره های او را میکند است . آنگاه لشگریان با غنیمت فراوانی بازگشته اند در حالیکه به

صفحه [۶۱]

هیچکدام زخمی نرسیده و خونی از آنان ریخته نشده است . راستی اگر مرد مسلمانی پس از این حادثه در اثر اندوه بمیرد نباید او را سرزنش کرد بلکه به مرگ سزاوار است . «

« شگفتا به خدا قسم اجتماع آنان بر باطل و تفرقه ی شما در حق ، دل را می میراند و غم و اندوه بار می آورد . وای بر شما ، شما آماج تیر آنان قرار گرفته اید : به شما یورش می برند و شما حمله نمی کنید ، و با شما می جنگند و شما نمی جنگید ، و معصیت خدا را می کنند و شما خشنود هستید « قدرت امام « ع » را در این جملات کوتاه ببینید : علی « ع » بمنظور تحریک احساسات شنندگان خود ، آهسته آهسته پیش میرود تا

بالاخره به کمک آنان به آرزوی خود نایل میگردد . او در اینجا راهی را که توأم با بیان رسا و تأثیر قوی است پیموده است . زیرا مردم را از تاخت و تاز سفیان بن عوف در شهر انبار ، آگاه میکند و این برای آنان یک ننگ و رسوائی محسوب میشود ، آنگاه به آنان خیر میدهد که این ستمگر ، فرماندار امیر المؤمنین « ع » را کشته و تنها به این اکتفا نکرده بلکه شمشیر خود را در گلوی بسیاری از مردان و زنان غلاف کرده است .

علی « ع » در قسمت دوم خطبه ، غیرت شنوندگان و قدرت و مردانگی هر عربی را در زمینه احترام زن ، مورد توجه قرار میدهد . او میداند بین اعراب کسانی هستند که بخاطر حفظ شخصیت و احترام زن

صفحه [۶۲]

از جان خود میگذرند ، از این رو آنان را سخت سرزنش میکند که چرا در برابر جنگجویانی که به یک زن تجاوز کرده و سلامت بازگشته اند و به هیچیک زخمی نرسیده و خونی از آنان ریخته نشده ، ساکت نشسته اند .

آنگاه وحشت و حیرتی را که در اثر این کار عجیب در او بوجود آمده ابراز میدارد ، زیرا دشمنان وی به باطل چنگ زده و از آن پشتیبانی میکنند و تبهکاری را پیشه خود ساخته و به شهر انبار هجوم می برند ، در حالیکه پیروان او از حمایت حق دست برداشته و باعث ضعف و شکست آن میگرددند .

قسمت دوم

طبیعی است امام « ع » در چنین موردی خشمناک میگردد و سخنان او که حاکی از خشم درونیش میباشد ،

توأم با تندی و حرارت ، در ضمن جملاتی مسجع و کوتاه بروز میکند : وای بر شما ، شما آماج تیر آنان قرار گرفته اید به شما یورش می برند و شما حمله نمی کنید و با شما می جنگند و شما نمی جنگید و معصیت خدا را می کنند و شما خشنود هستید . «

گاهی احساسات علی «ع» تحریک میشود و بصورت قطعاتی که بعضی با بعض دیگر مزاحمت دارند در چهره ی این جملات کوتاه و پی در پی ، بروز میکنند : « هرگز ناتوان نشدم ، و نترسیدم ، و خیانت نکردم و سستی نمودم » گاهی هم این احساسات از ناحیه یک درد درونی محرک گرم میشود و جمعیتی را که علی «ع» خیر خواه آنان

صفحه [۶۳]

است ، در حالیکه خودشان بر اثر غفلت و سستی اراده خیر خواه خود نیستند ، با این جمله انقلابی و توأم با خشم ، مورد خطاب قرار داده و می گوید : « چه شده است شما را می بینم بیدارید اما در خوابید ، و حاضرید اما غائبید ، و شنوا هستید اما کر میباشید ، و سخن میگوئید اما لال هستید . . . ؟ » در عهد جاهلیت و اسلام بویژه در عصر پیامبر و خلفای راشدین ، گویندگان زیادی وجود داشتند و از آنجا که به سخنرانیها نیاز شدیدی داشتند با روش سخنوری ، بصورت های گوناگون ادبی ، کاملاً آشنا بودند . اما در عهد پیامبر ، همه معتقدند که بزرگترین سخنور آن زمان ، پیامبر اسلام (ص) بوده و در عصر خلفای راشدین و بطور کلی در اعصار بعدی ، هیچکس

در سخنوری پایه علی بن ابیطالب «ع» نرسیده است .

گفتار ساده و بیان نیرومند علی «ع» که از عناصر طبع و صنعت تشکیل می‌شد ، از ارکان شخصیت او به شمار میرفت . گذشته از این ، چنانکه دیدیم ، خداوند وسایل کامل دیگری که از شرایط سخنوری محسوب می‌شود برای او آماده کرده بود . زیرا خداوند بسبب فطرت سالم ، سلیقه رفیع و بلاغت جذاب به او امتیاز خاصی داده بود ، همانطور که بواسطه ای ذخایر علمی که او را از همگنانش جدا می‌ساخت و همچنین بخاطر برهان استوار و نیروی اقناع و نبوغ

صفحه [۶۴]

بیمانندش در بدیهه گوئی ، او را بر دیگران برتری داده بود . علاوه بر این ، من راستی نامحدود او را که در هر خطبه مؤثری ضروری می‌باشد ، به اینها اضافه میکنم . چنانکه تجربه های تلخ فراوان وی را که در زمینه اخلاق و طبایع مردم و صفات اجتماع و عوامل جنبش های اجتماعی برای عقل نیرومندش کشف میشد نباید فراموش کرد . گذشته از اینها آن اعتقاد محکم و تزلزل ناپذیر ، و آن درد عمیقی که با محبت و پاکدلی و سلامت وجدان و عظمت هدف آمیخته بود ، از امتیازات وی بشمار میرفت .

راستی صرفنظر از علی «ع» و عده محدود دیگری ، مشکل است بتوانیم در میان شخصیت های تاریخی کسی را که جامع این شرایط باشد و به عنوان سخنگوی نمونه معرفی شده باشد پیدا کنیم . کافی است شما این شرایط را در نظر بگیرید آنگاه نظری به گویندگان معروف شرق و غرب بیافکنید تا بدانید

گفته ما صحیح است و هیچ گونه اغراقی در آن وجود ندارد .

پسر ابو طالب بالای منبر ، خوددار و متین بود و به گفتار درست و به خویشتن کاملاً اطمینان داشت . هوش او نیرومند و درکش بحدی سریع بود که بر افکار مردم و خواسته های جمعیت تسلط داشت . روح او چنان از حریت و انسانیت و فضیلت سرشار بود که وقتی زبان سحر آمیزش به آنچه در دل داشت گویا میشد ، مردم بخوبی حس می کردند که علی « ع » فضایل خواب رفته و احساسات خاموش آنان

صفحه [۶۵]

را تحریک میکند .

سخن سازی علی « ع » را باید اساس بلاغت عرب دانست .

ابو هلال عسکری نویسنده کتاب « الصناعتین » میگوید : تنها ایراد معانی مهم نیست ، بلکه زیبایی ، صفا و پاکی لفظ که توأم با صحت ترکیب و اسلوب باشد و از بار سنگین نظم و تألیف ، خالی باشد ، نیز شرط است .

بعضی از این الفاظ بقدری فصیح است که گویا دامنه های ارغوانی را با غرور و خودخواهی میکشاند . برخی از آنها مانند سربازانی که در زمین پهناوری یورش می برند ، غران و بعضی دیگر مانند شمشیر ، دو لبه هستند . برخی دیگر مانند نقاب ضخیم ، روی بعضی احساسات قرار میگیرند تا تندی آن را پوشانده و از شدتش بکاهند . بعضی دیگر مانند لبخند آسمان در شب های زمستانی ، لبخند میزنند . بعضی چون تازیانه کار میکنند و برخی مانند چشمه زلال جاری میگردند .

تمام اینها با مفردات و تعبیراتی که در خطبه های علی « ع » است تطبیق میکند .

گذشته از این ، خطبه از نظر نویسنده کتاب «الصناعین» در صورتی زیباست که به این صفات لفظی نقش پذیرد ، پس آیا مانند خطبه های پسر ابوطالب که هیجان صفات لفظی را به هیجان و نیرو و عظمت معنی ضمیمه میکند چگونه است ؟ « اینک به قسمتی کوتاه از مطالبی که در جلد سوم کتابم : « امام

صفحه [۶۶]

علی « ع » ، ندای عدالت انسانی « در زمینه بیان امام بویژه در خطبه هایش ، نوشته ام توجه کنید :

نهج البلاغه از اندیشه و خیال و عاطفه نشانه هائی دارد . تا هنگامی که انسان باقی است و از خیال و عاطفه و اندیشه برخوردار است این نشانه ها نیز با ذوق هنری بلندی ، بستگی خواهد داشت . نهج البلاغه با نشانه های خود ارتباط خاصی دارد و با درک بلند و دوری که توأم با حرارت واقع و علاقه به شناخت ماورای این حقیقت است جاری میگردد . مجموعه ای است که میان زیبایی موضوع و زیبایی بیان جمع میکند تا تعبیر و مفهوم و به عبارت دیگر صورت و معنی مانند آتش و حرارت ، و خورشید و نور ، و هوا با هوا ، با یکدیگر متحد گردند . آنگاه شما در برابر آن مانند کسی هستید که در مقابل سیل خروشان قرار گرفته یا با دریای موج و طوفان شدیدی روبرو شده است ، یا مانند کسی هستید که در برابر یک پدیده طبیعی قرار گرفته است پدیده ای که بر اساس وحدت استوار است و هیچگونه پراکندگی در عناصر آن ایجاد نمیکند مگر آنکه وجود عناصر را محو کند و

آن را بسوی نیستی سوق دهد بیانی است که اگر به ملامت زبان بگشاید، زبان تندبادها را تحت الشعاع قرار میدهد و اگر فساد و فسادگران را تهدید کند کوه های آتشفشان را توأم با سروصدا و روشنائیها از هم می پاشد، و اگر به سخن باز شود، عقل ها و احساسات را مخاطب قرار داده و

صفحه [۶۷]

هر دری را به روی هر برهانی غیر از برهان خود میندود و اگر باندیشه فراخواند ریشه درک و اندیشه را در شما به وجود می آورد و شما را به آنجا که اراده دارد روانه میکند و براستی شما را به جهان هستی می پیوندد و تمام نیروها را در شما بمنظور اکتشاف، یکی میسازد. بیان مزبور اگر شما را محترم بشمارد، به مهر پدر و منطق پدری پی می برید و وفای راستین انسانی و حرارت محبت بی پایان را درک خواهید کرد اما اگر از زیبایی وجود و جمال آفرینش و کمالات هستی، برای شما سخن بگویند، با ستارگان آسمان بر صفحه دل شما می نویسد بیانی است که از بلاغت و تنزیل بهره فراوانی گرفته است. بیانی است که با اسباب بیان عرب، در گذشته و آینده بستگی دارد. حتی بعضی درباره سخنان وی گفته اند: آن فروتر از کلام خدا و فراتر از کلام مخلوق است تمام خطبه های علی «ع» بوسیله برهان های ذاتی آبیاری میشود، تا آنجا که گویا معانی و تعبیرات خطبه ها، پدیده های زمان او و عین افکار و خیالاتش میباشد پدیده هائی که مانند شعله ی آتش کوره در زیر باد شمال در قلبش شعله

می کشد . گاه با یک درک سرشار و بیان بی اندازه زیبا ، بدون مقدمه ایراد سخن میکند .

آری ، سخنان بدیهی علی « ع » چنین بود . این سخنان از نظر درستی ، عمق اندیشه و هنری بودن تعبیر ، از نیرومندترین سخنان

صفحه [۶۸]

بدیهی بشمار میرفت ، تا آنجا که کلماتی که از دو لب او صادر میشد ، بعنوان یک مثل متداول تلقی میگردید .

یکی از سخنان زیبای بدیهی او سخنی است که آن را به مردی که حضرت را به زبان می ستود اما در واقع وی را متهم می دانست ، گفته است : « من از آنچه تو با زبان میگوئی فروتر و از آنچه در دل داری فراترم » .

هنگامی که تصمیم گرفته بود برای موضوع مهمی که پیروانش در آن تردید داشتند و از او پشتیبانی نکردند ، به تنهایی قیام کند ، عده ای از پیروانش نزد وی آمدند و درباره دشمن به حضرت عرضه داشتند : یا امیر المؤمنین ، ما ترا از شر آنان مصون میداریم . علی « ع » فوراً در پاسخ گفت : « شما مرا از شر خود حفظ نمی کنید ، چگونه از شر دیگران حفظ می کنید ؟ اگر مردم پیش از من ، از ستم حکمرانانشان شکایت می کردند ، امروز من از ظلم رعیت خود شکایت دارم . گویا من پیرو ، و آنان پیشوا هستند » .

روزی که پیروان معاویه ، محمد بن ابی بکر را کشتند و خبر کشته شدنش به امام رسید ، فرمود : « همانا اندوه ما بر او به اندازه شادی آنان برای او است ،

ولی آنان دشمنی کم کردند و ما دوستی از دست دادیم» .

از وی پرسیدند : کدام یک از دادگری یا بخشش برتر است ؟

فرمود : « عدالت ، چیزها را بجای خود می گذارد و بخشش ، آن را از جای خود بیرون می کند . دادگری ، نگهدارنده همگان است و

صفحه [۶۹]

بخشش ، عطائی خصوصی است . بنابر این عدالت ، شریف تر و برتر می باشد » .

در وصف مؤمن بطور بدیهی فرمود :

« مؤمن ، شادیش در چهره و اندوهش در دل است . سینه اش از هر چیزی گشاده تر و نفسش از هر چیزی خوارتر است . برتری و بزرگواری را خوش نمی دارد و از خودنمایی بدش می آید . اندوه وی دراز و نگرانش دور است . خاموشیش زیاد است . وقتش مشغول است .

سپاسگزار و شکیبا است . طبیعتش نرم و خوی او هموار است » .

روزی نادان خیره سری از او مشکلی پرسید . حضرت بیدرنگ در پاسخ گفت : « بمنظور فهمیدن و آموختن پیرس ، و از روی خیره سری چیزی سؤال مکن ، زیرا نادانی که فراگیرنده دانش است به دانشمند شباهت دارد ، و دانشمندی که در بیراهه قدم نهد به نادان خیره سر می ماند » خلاصه علی « ع » ادیب بزرگی بود که بر اساس تماس با حیات و کشش اسلوب سخنوری ، پرورش یافته بود . ازین رو از اصالتی که در شخصیت ادیب ضروری است و همچنین از فرهنگ ویژه ای که موجب رشد شخصیت و تمرکز اصالت است برخوردار بود .

اما درباره زبان ، یعنی زبان محبوب عربی ، « مرشلوس » در جلد اول

کتابش « سفری به شرق » سخنی زیبا دارد . میگوید : « در میان زبانها ، زبان عربی غنی ترین و فصیح ترین زبانها است و تأثیرش از همه

صفحه [۷۰]

بیشتر و زیباتر است . با ترکیب افعال خود ، پرواز اندیشه را دنبال میکند و آن را بدقت ترسیم می نماید و با نغمه های صوتی خود ، از نعره حیوانات ، شرشر آبهای فراری ، صدای بادها و غرش رعد تقلید میکند .

اصول و فروع این زبان ، و زیبایی رنگها و سحر آمیز بودن بیان آن و بطور کلی تمام خصوصیات که مرشلوس به برخی از آنها اشاره کرده ، همه بطور کامل در ادبیات علی « ع » مشهود است آری آن ادبی بود در خدمت انسان و تمدن

صفحه [۷۱]

۲ علی « ع » نمایشگر عدالت جهانی

تساوی وجودی

قسمت اول

صفحه [۷۳]

علی « ع » درک کرده بود که این جهان عظیم هستی ، بر اساس تعاون و اشتراک قرار گرفته است . از این رو وقتی باد بشدت میوزد شاخه ها را بطور شدید حرکت میدهد ، و هنگامی که از جا می پرد درختان را کنده و ریشه های آن را به لرزه در می آورد ، و آنگاه که آهسته و آرام بر سطح زمین جاری میشود صفحات آب به وزش آن مست میشوند و همه چیز در زیر آن به آرامش میگراید همچنین او درک کرده بود که نیروی

صفحه [۷۴]

عمومی وجود ، بحکم همان قانونی که از برگ سبز و از گیاهی که بر ساقه اش ایستاده و در برابر باد به حرکت در می آید ، مواظبت میکند ، بحکم همان قانون از گیاه خرد شده ی خشک نیز مراقبت می نماید پسر

ابو طالب با سخنی که آن را از روح وجود گرفته ، نظریه سوداگران را درهم می کوبید . گویا او بوسیله این سخن ، در فهماندن مقصود خود ، با جهان هستی شرکت میکند نظری که انسان به جهان هستی و حالات آن می افکند : به ستارگان ثابت فضای وجود ، و کواکب شناور کرانه های ابد ، به خورشید تابان و ابرهای پدیدار و بادهای تند ، به کوههای بلند و دریاچهائی که امواج خروشان آنها را می شکند یا شب صفحات آنها آرام میگیرد ، نظری کوتاه به اینها برای او کافی است اطمینان پیدا کند که جهان هستی و حالات آن ، قانون و اسراری دارد که هر کدام تحت قوای مدرکه ی انسان قرار گرفته و بر مقیاس صحیحی استوار است .

نگاهی که آدمی به این طبیعت نزدیک و احوال آن میکند : به تابستان سوزان که باد در آن ساکن میشود ، به پائیز آنگاه که جنگلهای

صفحه [۷۵]

آن افسرده و هوایش طوفانی و اطراف آسمانش گرفته و عبوس میشود ، به زمستان گاهی که آسمان آن رعدی و به سبب برقها پریشان است و باران های آن سیل آسا سرازیر میشود و ابرهایش بحدی می پیچد که آثار آسمان و زمین را می پوشاند ، به بهار هنگامی که جهان را بصورت کرانه های مرطوب و نه‌های فراوان و زیبا و باغهای رنگارنگ می گسترد ، نگاهی کوتاه به اینها کافی است او را مطمئن کند که این طبیعت و حالات آن ، قانون و اسراری دارد که هر کدام تحت قوای مدرکه ی که انسان قرار گرفته و بر مقیاس صحیحی استوار است .

آری ، نظری کوتاه

و آزمایشی به طبیعت و جهان هستی ، کافی است انسان را دلالت کند بر اینکه این اسرار و قوانین ، به تمام معنی درست و پایدار و عادل هستند و منطق آنها بر اساس این صفات استوار است ، و تنها صفات مزبور است که وجود جهان عظیم هستی را تصدیق میکند پسر ابو طالب چنین نظری به جهان هستی افکند و اسرار وجود را که عبارت از درستی ، پایداری و عدالت بود بطور مستقیم درک کرد . آنگاه آنچه دیده بود و به آن پی برده بود او را تکان داد و در خون او جاری گردید و در وجودش راه یافت و از روی اندیشه و احساس بصورت ندائی رسا در آمد و لب هایش به این جمله حرکت کرد : « آگاه باشید ، آسمانها و زمین بر اساس حق پیا شده اند » . اگر شما بخواهید

صفحه [۷۶]

درستی و پایداری و عدالت را در یک کلمه جمع کنید ، هیچ کلمه ای جامعتر از کلمه « حقیقت » نخواهید یافت . زیرا در مفهوم این کلمه ، درستی و پایداری و عدالت نهفته است پسر ابو طالب عمیقانه درک کرد که مقایسه ی آسمان و زمین که بر اساس حقیقت استوار و با مفاهیم سه گانه ی درستی و پایداری و عدالت متلازم است با حکومت که ناچار صورت کوچکی از این وجود قائم بر ارکان سالم و ثابت بشمار میرود ، از حیث اصل و فرع مقایسه ای صحیح و بجا است . اینجاست که مقایسه مزبور که افراد دور از اندیشه و احساس از آن بی بهره هستند خود بخود در عقل و وجدانش زنده

می شود ، آنگاه بیدرنک می گوید :

« و بزرگترین حقی که خداوند واجب نموده ، حق حاکم بر رعیت و حق رعیت بر حاکم است . دین حقی است که خداوند برای هر کدام بر دیگری واجب کرده و آن را سبب الفت و هماهنگی آنان قرار داده است . بنابراین رعیت جز به شایستگی حکمرانان ، و حکمرانان جز به استقامت رعیت شایسته نمی شوند . پس هرگاه رعیت حق حاکم را اداء کرد و حاکم نیز حق رعیت را اداء نمود ، حقیقت میان آنان عزیز می گردد و نشانه های عدالت برپا می شود و سنت ها در مسیر خود جاری می گردد و بر اثر آن روزگار اصلاح میشود و در بقای حکومت امیدی هست . و اگر رعیت بر حاکم چیره شد یا حاکم به رعیت ستم کرد ، آنگاه اختلاف کلمه بروز میکند و نشانه های ظلم آشکار میشود و

صفحه [۷۷]

راههای سنت ها ترك میگردد : به خواسته های نفسانی عمل میشود و احکام تعطیل می گردد و بیماریهای افراد فراوان میشود ، هیچکس برای حق عظیمی که تعطیل شده و باطل بزرگی که انجام میشود احساس نگرانی نمی کند [۱] . اینجاست که نیکوکاران خوار و بدکاران عزیز میگردند و مسئولیت های بندگان نسبت به خدا زیاد میشود « اینجا من توجه شما را به دقتی که بر زبان علی « ع » در روابط عمومی بزرگ ، بین عناصر حکومت به عمل آمده جلب میکنم ، آنگاه شما را به ارتباط دقیقی که میان اعمال پسندیده ی ثمربخش و ثبوت این عناصر بر اساس حقیقت ، حکمفرماست توجه میدهم . این همان حقیقتی است که از درستی و

پایداری و عدالت تشکیل یافته و آسمانها و زمین بر اساس آن برقرار شده است .

علی «ع» درک کرده بود که این جهان عظیم هستی بر اساس تعاون و اشتراک قرار گرفته است ، از این رو وقتی باد به شدت می وزد شاخه ها را بطور شدید حرکت میدهد و هنگامی که از جا می پرد درختان را کنده و ریشه های آن را به لرزه درمی آورد ، و آنگاه که آهسته و آرام بر سطح زمین جاری میشود صفحات آب به وزش آن مست میشوند و همه چیز در زیر آن به آرامش میگراید .

[۱] یعنی اگر حق تعطیل شود مردم احساس نگرانی نمی کنند ، زیرا به کارهای باطل عادت کرده و حقوق لازم را تعطیل نموده اند و در کارها سستی می کنند .

صفحه [۷۸]

او درک کرده بود که وقتی خورشید پرتو خود را به زمین می افکند ، نشانه های زمین در برابر چشمها و اندیشه ها آشکار میگردد ، و هنگامی که خورشید از زمین روی میگرداند پرده تاریکی بر آن می گسترد . او دریافته بود که گیاه رشد میکند و دارای برگ میشود و گاهی میوه میدهد . این گیاه با اینکه در شکل و هدف خود ، با نور خورشید و هوا و آب و خاک تفاوت دارد ، اما در عین حال ، رشد و برگ دار شدنش وابسته به همین نور و همین هوا و آب و خاک میباشد .

او درک کرده بود که وقتی خورشید پرتو خود را رویهم غلطان است ، بر پشت باد تندی که نیرومند و با صدای بلند است بر نشانه شده است و بادی

که « خداوند وزش آن را تند کرده و جایگاه پیدایش آن را دور گردانیده » با وجود دوری محل پیدایش ، مأمور « به برهم زدن آب فراوان و برانگیختن موج دریاها است ، و بسان وزش در فضا ، به طوری که اول آن را به آخرش و ساکنش را به متحرکش بازگرداند ، به آن می وزد تا آب فراوانی بالا بیاید » و این ستارگان و این کواکب و روشنائی نورافکن ها و چراغ نورافشان خورشید و ماه تابان ، زینت زمین و موجب سرور دلهاست علی « ع » از آنسوی اینها درک کرده بود که این جهان هستی که بر اساس حقیقت استوار است بر عناصر آن یک ارتباط تعاونی حکومت میکند . چنانکه دریافته بود که نیروهای جهان هستی ، از

صفحه [۷۹]

حقوقی که برای بعضی بر بعض دیگر لازم شده است ، برخوردارند ، و این نیروها بحکم وجود و استمراری که بر آنها حکومت دارد از هر جهت با یکدیگر برابرند .

او عمیقانه درک کرده بود که مقایسه ی این عناصر متعاون و متساوی ، با انسانهایی که ناچار باید بحکم وجود و استمرارشان همکار و برابر با یکدیگر باشند ، مقایسه ائی صحیح و بجا است . زیرا انسانها از موجودات این جهان هستی بشمار میروند و آنچه بر عناصر وجود که عبارت از شخصیت اشتراکی است حکومت میکند و علی « ع » آن را برای حیات انسان ضروری میداند ، انسانها نیز از آن برخوردارند . اینجاست که علی « ع » جهان طبیعت و جهان انسان را به کمک تابش عقل و جهش احساس ، بهم

می پیچد تا عدالت جهانی را بر اساس وحدتی مرکب از درستی و پایداری و عدالت دریابد . او به این قانونی که بوسیله ی آن در فهماندن مقصود خود ، با جهان هستی شرکت میکند ، زبان گشوده و میگوید :

« خداوند از جمله حقوق خود ، حقوقی را برای بعضی از مردم بر بعض دیگر واجب کرده و آن حقوق را در حالات گوناگون برابر ساخته است . بعضی از آنها انگیزه ی بعض دیگر است و بعضی لازم شمرده نمی شود مگر بسبب بعض دیگر » سخن بزرگ دیگری که علی « ع » در زمینه دوام نعمت میگوید از همین جا سرچشمه میگیرد . او دوام هر نعمتی را مرهون انجام وظیفه

صفحه [۸۰]

طبیعی صاحب نعمت نسبت به برادران انسانش دانسته و ترک این وظیفه واجب را باعث زوال نعمت میداند . میگوید :

« کسیکه نعمت هایش فراوان شد نیازمندیهای دیگران به او زیاد میشود . پس هر کس در نعمت ها به حقوق واجب قیام کند نعمت ها را در معرض بقاء و دوام قرار داده است ، و کسی که در نعمت ها به حقوق واجب اقدام ننماید نعمت ها را دستخوش فنا و نابودی ساخته است » .

این دو سخن درباره عدالت جهان هستی که انسان نیز از موجودات آن محسوب میشود نیازی به توضیح فراوان ندارد . زیرا حقوق بندگان خدا در منطق علی « ع » با هم برابر است . در حقیقت ، این حقوق شباهت تامی به حق آب بر باد ، و حق نبات بر آب ، و حق آب بر خورشید ، و حق خورشید بر قانون وجود دارد . و

این سنت ، سنت جهان هستی دادگر است که هیچ حقی را برای انسان لازم نمیداند مگر آنکه حقوقی که از دیگران به عهده ی اوست اداء کند .

خواننده باید به این مطلب عمیقانه توجه کند ، آنگاه نظریه ی خود را در آنچه دیده اعلام دارد . در این صورت بدون تردید درك میکند که قانونی که علی « ع » بوسیله ی آن به ریشه های عدالت جهانی نایل گردید ، قانونی ثابت و تغییر ناپذیر است و انحرافی در آن وجود ندارد .

قسمت دوم

بنابراین عناصر این جهان هستی ، به همان اندازه که میدهد به همان اندازه میگیرد ، و چیزی بدست نمی آورد مگر در صورتیکه چیزی از دست بدهد . مثلا اگر زمین از خورشید حرارت و نور میگیرد ،

صفحه [۸۱]

به همان اندازه از عمر خود به موجودات می بخشد . و همینطور است که اگر زمین از شب ، تاریکی بگیرد . یا مثلا اگر گل از عناصر فراوان هستی ، وسیله ی حیات و رشد و بوی خوش کسب کند ، پس از اندک زمانی ، نور و هوا از رنگ و عطرش به همان اندازه که به آن داده اند از آن میگیرند ، تا وقتی آن گل به مرحله ی کمال و به اوج حیات خود رسید عواملی که آن را از عمرش دور می سازد زیادتیر میشود ، ناگاه مرگ و زندگی بر سر آن نزاع می کنند و بالاخره ریشه ها و برگهای آن تسلیم مرگ می شوند و زمین هم چیزهایی را که به آن داده بود در خود می بلعد . در دل دریا باز نمی گردد مگر همان ابرهائی که دریا به آسمان داده و

بارانهائی که به بیابان بخشیده است .

انسان نیز در زندگی اختصاصی خود چنین است . او از لذتی برخوردار نمی گردد مگر آنکه خواه ناخواه از لذت دیگری محروم می شود ، و به دنیا نمی آید مگر آنکه بر طبق مقرر بزودی تسلیم مرگ شود . علی « ع » می گوید : « مالک مرگ همان مالک حیات است » .

علی « ع » این توازن خردمندانه را که در قانون زمین و آسمان و ستارگان و بطور کلی در موجودات حیاتی و جامد وجود دارد ، در ضمن این جمله حائز تناسب فکر و کمال توجه و سادگی است ، ابراز میدارد :

« انسان به هیچ نعمتی نمی رسد مگر آنکه نعمت دیگری را از دست میدهد » باید انسانها این سخن را بشنوند و راستی اگر با دقت به این سخن

صفحه [۸۲]

گوش فرا دهند تصدیق می کنند که این یک واقعیتی است که بصورت کلماتی شبیه به قواعد ریاضی غیر قابل اعتراض ، نقش بسته است .

اما در زندگی عمومی ، هیچ یک از شئون انسان از این قاعده ای که علی « ع » آن را از ماده ی جهان عظیم هستی انتزاع کرده ، مستثنی نیست . بنابراین حق شما بر اجتماع این است که بهره هائی که به اجتماع می رسانید از نظر نوع و مقدار ارزیابی شود و به همان اندازه از اجتماع بهره برداری کنید . اما اگر از پاداش خود کمتر از آنچه داده اید مالک شوید ، نصیب شما عاید دیگری شده و دیگری از نصیب شما بهره می برد . در نتیجه حق شما غصب گردیده و به شما ستم شده است .

همچنین اگر از

پاداش خود ، بیشتر از آنچه داده اید بگیریید در این صورت نصیب دیگری عاید شما شده و دیگری در اثر آنچه شما خورده اید گرسنه میماند و شما حق او را غصب کرده و به او ستم نموده اید ، و وجود ظالم و مظلوم در میان اجتماع ، موجب فساد اجتماع و بروز نقص در موازین عدالت اجتماعی است ، و عدالت اجتماعی در صورتی بیا میشود که در مرز روحبخش عدالت جهانی داخل باشد .

بدیهی است که باطل هیچگاه نمی تواند قانون باشد ، بلکه قانون همان حق است و در قانون هستی و همچنین به عقیده ی علی « ع » « هیچ چیزی حق را باطل نمی کند » .

توجه به مظاهر نمایان و عظیم عدالت جهانی ، علی « ع » را از

صفحه [۸۳]

توجه به مظاهر پنهان و دقیق آن باز نداشته است . او در این جهت مانند شاعران برجسته بود که از نظر آنان موجودات دقیق مادی و معنوی با موجودات بزرگ تفاوت ندارند ، بدین معنی که میان بزرگ و کوچک فرقی نمی گذارند و موجودات را بطور کلی از نظر منشاء و دلالت ، یکی میدانند .

آری از نظر اینها آنچه چشمها را خیره میکند ، بر آنچه ناپیدا و پنهان است برتری ندارد . چه بسا نگاه کوتاهی که در وجود آنان احساساتی بوجود می آورد که چشمه های سخن نمی تواند آن را ایجاد کند و بسا اشاره ای است که صراحتی را که در آن درک می کنند ،

بوسیله ی هزاران آگهی آن را نمی بینند ، و بسا بواسطه ی گلی که در دامن صخره ای شکفته بیشتر پی به عظمت وجود برده میشود تا بواسطه ی

یک درخت کهنسال و بلند . بلکه چه بسا کوچکی که در نظر آنان از بزرگ هم بزرگتر و کمی که از زیاد هم زیادتر است بد نیست اینجا خلاصه ای از یک سخن طولانی را برای شما نقل کنم . من این سخن را در زمینه موقعیت کسبیکه از درک عظیم و اندیشه وسیعی برخوردار است ایراد کرده ام اندیشه ی وسیعی که به جهان هستی که پنهان و آشکارش در دلالت داشتن بر عظمت وجود یکسان است ، احاطه دارد :

« گویا این طبیعت ، زیبایی حریت را آنچنان که آرزوی شاعر است برای او مجسم میکند . زیرا باد را هر طور و بهر کجا بخواهد روانه میکند

صفحه [۸۴]

و برایش مهم نیست مردم بر او خشم گیرند یا از او خشنود باشند چشمه ها را بدخواه خود از تخته سنگهای بزرگ و از خاک نرم جاری میکند و بطور آرام در جلگه ها سرازیر می سازد یا از فراز کوهها آن را پرتاب میکند . درختها ، صخره ها ، قله ها و دره ها را آنطور که بخواهد آشکار می سازد . برای او مهم نیست زنبق ها در کنار خارها برویند یا خارهای نبات سمی به گلی خوشبو با شاخه های سبز رنگ بچسبند . به این پای بند نیست که گیاه خردشده ی خشک را تحقیر کند و گیاه سر سبز و بلند را بزرگ بشمارد ، یا حشرات کوچک را که از سوراخ صخره ها سرکشی می کنند مسخره نماید و از وحشیگری درندگان قوی که حیوانات ضعیف را با چنگال خود میدرنند تمجید کند » [۱] .

علی « ع » با این نظر و احساس ، با مظاهر وجود

واحد در دو طبیعت : زنده و خاموش ، روبرو شده بود و با بداهت و عمق خاصی درک کرده بود که نیروی عمومی وجود بحکم همان قانونی که از برگ سبز و از گیاهی که بر ساقه اش ایستاده و در برابر باد بحرکت در می آید ، مواظبت میکند ، بحکم همان قانون از گیاه خرد شده ی خشک نیز مراقبت می نماید ، و همانطور که درخت کهنسال و بزرگ را مورد توجه قرار میدهد از درخت های ناچیز و کوچک نیز مواظبت میکند ، و همچنین مراقبت طبیعت از چهارپایان ، حشرات ، ملخ ها و

[۱] به اختصار از کتاب « فاغتروا لمرأه » اثر دیگر نویسنده .

صفحه [۸۵]

پرندهگان کوچک ، کمتر از مراقبت آن از حیوانات وحشی و کرکس فضا نیست ، و بالاخره هر موجودی در صفحه ی گسترده وجود ، موقعیت ویژه ای دارد و از این وجود وسیع بهره ای گرفته است . بدین جهت کوه بلند جلوی دید علی « ع » را نسبت به ریگها و ذرات خاک نمی گرفت ، و توجه به طاووس او را از توجه به مورچه خاک نشین که در میان شکافها و ریگهای زمین می جنبد باز نمی داشت ، چرا که آن هم در جهان هستی ، موجودی بزرگ و چیزی فراوان بشمار میرود .

علی « ع » چنان نبود که مفهوم وجود را در مورچه و طاووس که با آمدن روز پراکنده می شوند نسبت به خفاش که شبش روز است و روشنائی آن را در تنگی قرار میدهد ، بیشتر ببیند ، و برای مورچه و طاووس ارزش وجودی بیشتری نیست به خفاش قائل باشد .

او حکمت هائی که در موجودات بزرگ میدید در خفاش نیز همان حکمتها را مشاهده میکرد .

از نظر علی «ع» تنها همین که یک موجود ، رمقی داشته باشد کافی است که نیروی عمومی وجود ، آن را از خطر مرگ قبل از فرارسیدن زمانش نگهداری کند و بطور اساسی از آن حمایت نماید .

زیرا عدالت جهانی وجود هر موجود زنده ای را بر پایه ای قرار داده که نگهدارنده ی آن موجود در مدت بقای آن میباشد ، و همین است آن چیزی که علی «ع» آن مرد فوق العاده دقیق ، از سخن خود اراده میکند :

« برای هر جاننداری قوتی هست و هر دانه ای خورنده ای دارد » . در این

صفحه [۸۶]

صورت اگر میان میان جاندار و قوتش یا میان دانه و خورنده اش مانعی ایجاد شد ، به موازین عدالت جهانی ستم شده و معنی وجود و ارزش حیات ، مورد افتراء قرار گرفته است .

علی «ع» میگوید : « بخدا قسم اگر هفت اقلیم را به من بدهند که خدا را درباره ی مورچه ای که پوست جوی از آن برابیم نافرمانی کنم ، نخواهم کرد » .

کیفر تجاوز به موازین عدالت جهانی ، وابسته به طبیعت عدالت عمومی است که در مرافعه با تجاوز کار ، ملایمت و سنگدلی را اعمال نمی کند بلکه با عدالت و مجازات به مرافعه پایان میدهد . توجه ارزنده علی «ع» به مفهوم حیات واحد کم و زیاد و بزرگ و کوچکش از همین جا سرچشمه می گرفت . بنابراین عدالت جهانی که میان موجودات زنده ایجاد توازن کرده و آنها را با

داشتن موقعیت های گوناگون مراعات نموده و اعمال مشترک و حقوق متقابل و واجبات یکسانی میان آنها برقرار ساخته ، برای هیچیک از مظاهر حیات امتیازی قائل نشده و اجازه نمی دهد نیرومند بخاطر نیروئی که دارد به ضعیف تجاوز کند یا کثیر به خاطر کثرتی که دارا میباشد در حق قلیل ستم نماید . اینجاست که عدالت جهانی ، ظلم بر قلیل را بخاطر مصلحت کثیر نمی بخشد . روی این اصل در منطق پسر ابو طالب کسی که به موجود زنده ای ستم کند گویا به تمام موجودات زنده ظلم نموده است ، و کسی که بنا حق کسی را بکشد گویا همه مردم را کشته است ،

صفحه [۸۷]

و کسی که جاننداری را آزار کند گویا به تمام جانداران آزار رسانده است . آری در منطق علی « ع » حیات همان است ، و احترام آن ، اصلی است که فروعش بر اساس آن رشد میکند .

از نظر عده زیادی از متفکران و قانونگذاران و همچنین در « افکار » گروهی که خود را از رجال سیاسی معرفی می کنند ، تجاوز به اقلیت بخاطر مصلحت اکثریت کاری شایسته است و در منطق اینها مقیاس خوبی ، تنها منحصر به سالم بودن اکثریت و رسیدن آنان به خواسته هاست . مثلاً- اگر هزار نفر در اثر وقوع یک حادثه ستمگرانه کشته شدند از نظر اینها کاری وحشتناک محسوب میشود و اگر دو هزار نفر کشته شدند آن کار وحشتناکتر است و همینطور . . . اما اگر یک نفر در چنین حادثه ای کشته شد مسئله ی آسان و کار ساده ای است . زیرا در دفتر سوداگران ارواح ،

کثیر از قلم نمی افتد اما جدول ضرب و عملیات جمع و تقسیم را ممکن است بصورت ساده و آسانی تنظیم نمود .

اما علی «ع» نظریات این سوداگران را با سخنی که آن را بطور مستقیم از وجودی گرفته که در مفهوم حیات بلکه در خود حیات برای ارقام ارزشی قائل نیست ، میکوبد :

« بخدا قسم اگر دست نمی یافتند به مسلمانان مگر به یک نفر که او را عمدا بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد بکشند ، همانا کشتن همه ی آن لشگر بر من حلال بود » .

صفحه [۸۸]

قسمت سوم

البته روشن است که « کشتن همه ی لشگر » موضوع نیست بلکه منظور این است که اندیشه ی احترام حیات ، در افکار زمامداران رسوخ کند و توجه داشته باشند که کشتن یک نفر از روی قصد ، برابر با کشتن همه ی انسانهاست .

اینجا اگر ما نظریه علی «ع» را با نظریات متفکرانی که میزان عدالت را در قوت و کثرت می بینند بسنجیم برای ما روشن میشود که چگونه آنان در جایی که علی «ع» اوج می گیرد ، سرازیر می شوند ، و در جایی که افق علی «ع» گسترش می یابد و ارزش های حیات بدست او بالا میرود ، آنان سخت و خشن می گردند ؟ آنگاه می بینیم در مواردی که این گروه برای آراء و نظریات « اکتشافی » خود طبل و نی میزنند و به نیرومند اجازه میدهند به نیروی خود بیالد و برای اکثریت روا میدانند آرزوهای خود را بر اساس این کثرت گسترش دهند در حالیکه همه اینها ستم بر قانون عادلانه ی حیات و اراده ی نیرومند

و خیراندیش انسان محسوب میشود می بینیم در این موارد پسر ابو طالب پرده از روی آنچه مقیاس اعلاى حیات و اراده انسان است بر میدارد و به سخن ساده بزرگی زبان می گشاید : « بسا اندکی که افزون تر از فراوان است » آنگاه با سخن زیباتر و مهم تری توضیح میدهد :

« آدمی هر چند مقام و مرتبه اش بزرگ باشد . بالاتر از این نیست که به کمک دیگران در زمینه حقی که خدا بر او واجب نموده نیازمند نباشد ، و انسان هر چند در دیده ها کوچک باشد و مردم او را خرد

صفحه [۸۹]

بشمارند ، چنان نیست که نتواند دیگران را در این زمینه مساعدت کند یا دیگران به او کمک نمایند . »

اینجا اگر شما دقت کنید می بینید علی « ع » یکی از مظاهر نمایان عدالت جهانی را در این دو سخن برای مردم بیان میکند و حقیقتی را که از دیر زمانی بر افکار محدود پوشیده بوده به اثبات میرساند .

علی « ع » ثابت میکند که مظاهر براق و گسترده ی وجود از نظر واقع وجودی ، جز وجود ناچیز و بی ارزش چیزی نیست . اینجا ممکن است مردم نادان و سبک مغز و کسانی که برای هر زرق و برق دار پوچی کف می زنند ، از شنیدن این سخن مبهوت گردند ، لکن این فرو ریختگی ، هنگامی که خورشید حقیقت طلوع کرد و پرتو عظیم آن ، نور خیالی و ساختگی سبک مغزان را جاروب نمود ، بیدرنگ پراکنده میشود و این کاه سبک وزن با وزش بادهای وجود عادل نابود میگردد این اضطراب در سنجش که در بین افراد

و اجتماعات حکمفرما است ، در تاریخ و عصر حاضر شواهد فراوانی دارد . این اضطرابی است که در اثر انحراف مقیاس ها از موازین عدالت جهانی ، آثار زیان بخشی در انسان و تمدن و حیات بیار می آورد .

مثلا اگر شما در قرون وسطی در اروپا زندگی می کردید ، بعضی روزها جمعیت فراوانی پشت سر هم در یکی از میدانهای این شهر یا شهرهای دیگر می دیدید . این جمعیت بخاطر ادای احترام و کف زدن برای شخصی که با لباس آراسته و تاج زینتی به آنجا آمده ، اجتماع

صفحه [۹۰]

کرده اند . در این میان می بینید مردی بدون توجه به جمعیت ، بی آنکه جمعیت نیز به او اعتنا کنند ، با گامهای محکم و نگاه تندی تنها از پیاده رو عبور میکند . مردم برای شخصیت بزرگی که در واقع بزرگ نیست داد و فریاد می کنند ، پس از زمانی کوتاه خورشید طلوع می کند و بر تاریکیها چیره میشود و همه چیز را در جای مخصوص بخود نشان میدهد . اینک شما چه می بینید ؟ می بینید آن جمعیت که وجودشان در حکم عدم است ، برای شخص پستی بنام « لوئی چهاردهم » کف می زنند ، یا برای فرومایه ای بنام « شارل اول » یا « شارل پنجم » و امثال اینها که از بس کوچکنند بدنبال نامشان ارقام زیادی در می آید ، داد و فریاد می کنند . آنگاه پس از آن به چه چیز پی می برید ؟ پی می برید که مرد پیاده ای که جمعیت برای او سر و صدا نمی کردند و کف نمی زدند ، شخصیت واقعی بزرگی بنام « مولیر » یا « میلتن

« یا » گالیه « بوده است ، و با گذشت زمان معلوم می شود صاحبان اسمهائی که دارای ارقام فراوانی می باشند ، بکلی ناچیز و بی ارزش اند ، در حالیکه افرادی که در پیاده رو راه می رفتند و نامشان ارقامی نداشت و کسی برای آنان کف نمی زد به تمام معنی از شخصیت و عظمت برخوردارند .

فراموشی ، این افراد بی ارزش را با آن کف زننده های ناچیز بهم می پیچد و آن گروه بر فراز وجود آشکار می گردند ، و انسانیت ، آنان را نسبت بخود بمنزله خورشید نسبت به تاریکیها تلقی می کند ، و عده ی قلیلی ظاهر میشوند که به عظمت و ارزش آنان پی می برند و

صفحه [۹۱]

مانند استفاده زمین از نور خورشید نيمروز ، از آنان کسب حرارت می کنند و آنچه را علی « ع » درک نموده بود که : « بسا اندکی افزون تر از فراوان است » آنان نیز درک می کنند .

آری این يك عدالت جهانی است که با مقیاس عظیم خود ، بدون تعارف و نیرنگ ، هر جاننداری را می سنجد و آن را در جای مخصوص بخود قرار میدهد عدالت جهانی یی که هیچ ارزشی پیش آن پست نمی شود و هیچ ناچیزی سربلند نمی گردد این مطلب را نباید فراموش کرد که اگر علی « ع » از این « اندک » به اندک تعبیر میکند یا « فراوان » را فراوان میگوید بخاطر آن است که در نظر مردم زمان و به عقیده آنان چنین است ، و گرنه علی « ع » میدانند که مردم در این عقیده خطا رفته اند و آنچه را اندک می بینند در واقع اندک نیست و چیزی را

که فراوان می بینند گاهی در مقیاس حقیقت ، سبک و کوچک می باشد .

علی « ع » بخوبی ارزش حیات را درک کرده بود و به امکانات عظیم حیاتی ، در تمام موجودات زنده پی برده بود و میدانست که جهان هستی در ارزیابی حیات و احترام موجودات زنده در هر حال و هر کجا باشند اراده ی عادلانه ای دارد ، از این رو به سخنان حکیمانه ای که به برخی از آنها اشاره کردیم زبان می گشاید ، حتی هنگامی که گزاف گویان ، ارزش و امکانات مزبور را برای اندک در مقابل فراوان نمی پذیرند ، روی به آنان کرده و می گوید : « حق ، بیشتر در چیزهائی

صفحه [۹۲]

است که شما انکار می کنید » آنگاه حقیقت دیگری را با این سخن بیان می کند : « . . . و انسان هر چند در دیده ها کوچک باشد و مردم او را خرد بشمارند ، چنان نیست که نتواند دیگران را در این زمینه مساعدت کند یا دیگران به او کمک نمایند » این بخاطر آن است که انسان در هر موقعیتی باشد و در هر مرتبه از کوچکی قرار گرفته باشد برایش امکان دارد به اجتماع خود سود برساند و خودش نیز از اجتماع بهره مند شود .

این نظری که علی « ع » به انسان کم بهره از موهبت ها افکنده ، حاکی از ایمان عمیق وی به عدالت جهانی است . عدالتی که قطره های آب را اقیانوس ، و ذرات ریز شن ها را صحرا و بیابان میکند و هر اندکی را داخل فراوان و هر کوچکی را وابسته به بزرگ میداند .

این نظر کوتاه ، از طبیعت

حیاتی خیر اندیش حکایت میکند که نسبت به فرزندان خود دلسوز است بطوریکه هر یک را در چهار چوب زندگی شایسته ای قرار میدهد و هرگز به آنها ستم نمی کند .

این نگاه کوتاه ، نمایشگر مهر عمیقی است که علی « ع » موجودات زنده را در آن غرق می سازد و انسانها را شایسته آن می بیند که به تمام معنی از حیات برخوردار باشند و از منافع آن بهره مند گردند و دیگران را در این زمینه مساعدت کنند و خود نیز کمک شوند .

این نظر علوی که به عدالت جهانی و ارزش حیات اطمینان دارد و به امکانات هر انسانی در زمینه ی ارزنده شدن وی ، معتقد است در

صفحه [۹۳]

ادبیات ژان ژاک روسو که بر محور اطمینان به عدالت طبیعت و ارزش حیات می چرخد ، نیز بچشم می خورد .

علی « ع » آنگاه که مردم را مخاطب قرار داده و میگوید : « خداوند شما را بیهوده نیافریده است » یا هنگامی که با ابتکار خاصی اطمینان خود را به طبیعت خیر اندیش بشر توصیف میکند و با این عقیده ارزنده با مردم روبرو میشود : « مادامی که پراکنده نشوید توییخی بر شما نیست » یعنی شما همه مادامی که از روی قصد ، از حق منحرف نشده اید ، از هر جهت خیر اندیش و سودمند می باشید ، علی « ع » در این لحظات آنان را که در دیده ها کوچکنند و مردم آنان را خرد می شمارند ، به اهمیت بیشتری اختصاص داده است .

علی « ع » بمنظور تأکید در اثبات این عدالت جهانی که حاکی از برابری کاملی بین بزرگ و کوچک

و کم و زیاد در زمینه ی حقوق و واجبات است به این مطلب اشاره می کند که عموم انسانها از نظر مرکز این عدالت با یکدیگر برابرند و میان آنها فرقی نیست : صفت انسانیت آنان یکی است و در میزان وجود نیز یکی هستند و جز به عمل و سود رساندن به دیگران ، بر یکدیگر امتیازی ندارند و کسیکه کار کند و برای دیگران نافع باشد ، قانون وجود به او پاداش می دهد ، اما کسیکه تنبلی و ناشکری کند و حق دیگران را برآید ، همین قانون ، او را چنانکه مستحق است به کیفر میرساند .
علی « ع » میگوید : « کسی او را از دیگری باز نمیدارد ، و صدائی او را از صدای دیگر مشغول

صفحه [۹۴]

نمی سازد ، و خشم ، مانع رحمت او نیست ، و مهربانی ، او را از کیفر باز نمی دارد . » .

اینک درباره ی آنچه سابقا گفتیم توضیح بیشتری می دهیم . قبلا- اشاره کردیم که علی « ع » پرده از روی این وجود فوق العاده برداشته است .

این وجود ، حکمران والائی از طبیعت اشیاء معین می کند که منع و بخشش و کیفر و پاداش به دست آن می باشد . از این رو موجودات به مقتضای طبیعت وجودی خود ، قدرت دارند بمنظور امتثال اراده عادلانه جهان هستی ، خودشان با یکدیگر مرافعه نمایند .

قسمت چهارم

علی « ع » وجود را در تمام اشیاء برابر می بیند ، بطوریکه اگر در موردی به وجودی نقص وارد شد ، در مورد دیگر جبران می شود . این زیادی و نقص هر دو مساوی هستند یعنی زیادی به

مقدار نقص ، و نقص به مقدار زیادی است . در اینجا باید بگویم : نظریه ای که در زمینه موجودات جهان هستی قائل به این تساوی می باشد ، یکی از نتایج مهمی است که فعالیت های فکری بشر در میدان اکتشافات اسرار هستی بدان نایل گردیده است ، و این خود آغاز جنبشی بزرگ در این میدان محسوب می شود .

آنچه در اینجا لازم به تذکر است اینکه گروهی از متفکران قدیم نتوانسته اند این حقیقت را دریابند و حتی بعضی آن را انکار نموده اند .

اما آنانکه حقیقت مزبور را با تمام خصوصیات آن درک کرده و به آن

صفحه [۹۵]

معتقد شده و دیگران را نیز بسوی آن فرا خوانده اند ، در کیفیت بررسی و تمثیل و قدرت بیان با یکدیگر تفاوت دارند برخی این تساوی را در بعضی از مظاهر موجودات ملاحظه کرده و در زمینه بیان حقیقت ، مطالبی ایراد کرده اند . برخی دیگر تساوی مزبور را فقط در موجودات بی روح دیده اند و از آنجا که موجودات جامد را از موجودات زنده جدا دانسته اند ، به نتایج محسوس آن در مجرای وجود پی نبرده اند . لکن بعضی این تساوی را در طبیعت جامد بررسی کرده و به نتایج محسوس آن در مجرای وجود پی برده و آن را با موجودات زنده در یک ردیف تلقی کرده و با روشن ترین بیان و استوارترین سخن در این زمینه سخن گفته اند . علی «ع» از این گروه بشمار میرود ، بلکه باید گفت او پیشرو متفکران قدیم محسوب می شود ، زیرا او توانست این نظریه را بر اساس صحیحی بدون کوچکترین اختلاف و تناقض اثبات کند ،

بلکه باید این اثبات و ابتکار را مخصوص او بدانیم .

شاید موقعیت علی «ع» در بررسی مسئله تساوی وجود ، از جهت عملی ، مهمتر از موقعیت همکارانش باشد . زیرا او برای اثبات این حقیقت پافشاری می کرد تا به نتایج آن در حیات فردی و اجتماعی انسانها نایل گردد . این حقیقت به تمام معنی با انسان که محور اندیشه علی «ع» بشمار میرفت هماهنگی داشت .

گفتیم علی «ع» وجود را در تمام اشیاء برابر می بیند ، بطوریکه اگر در موردی به وجودی نقص وارد شد در مورد دیگر جبران می شود و

صفحه [۹۶]

این زیادی و نقص هر دو مساوی هستند یعنی زیادی به مقدار نقص ، و نقص به مقدار زیادی است . علی «ع» به منظور آنکه انسان را از راه نزدیک ترین چیزها به او ، یعنی از راه ذاتش به این حقیقت آشنا سازد ، نخستین چیزی که می گوید این است : « هیچ روزی از عمر انسان فرا نمی رسد مگر آنکه روز دیگری را بخاطر آن از دست می دهد » راستی آیا انکار این حقیقت که تعادل وجود را به مراتب ، گسترده تر از حالات وجود بیان می کند برای انسان امکان پذیر است ؟ آیا هیچ قاعده ی ریاضی جبری و هندسی ، نزدیک تر به حقایق ثابت ، و دلالت کننده تر بر حقیقت مطلق ، و خلاصه تر در توصیف ثابت و مطلق ، از این نشانه ای که علی «ع» بواسطه ی آن تعادل وجود را در ضمن یک موجود زنده و ایام زندگی او مجسم میکند ، یافت می شود ؟

اینجا اگر کسی به

من ایراد کند که: این اندیشه برای همه ی مردم روشن است، شما تصور می کنید علی «ع» کدام حقیقت تازه ای را کشف کرده است؟ در پاسخ می گویم: در صورتیکه حقایق آشکار، ریشه ی حقایق پنهانی محسوب گردد، یا حقایق پنهانی را اصل حقایق آشکار بدانیم، یا بگوئیم روش عمومی اقتضا میکند تمام جزئیات اعم از پنهان و آشکار ضبط شود، در این صورت کشف حقایق پنهانی مستلزم آن نیست که حقایق آشکار به سکوت برگزار شود. زیرا علی «ع» که افکارش با عقایدش متحد بود و عقایدش در یک وحدت فکری

صفحه [۹۷]

شگفتی جلوه می کرد، زبان به این سخنانی « که برای همه مردم روشن است » نگشود مگر به منظور آنکه ساختمان مفصلی در زمینه ی اثبات نظریه ی تساوی وجود، بر این اساس مبتنی کند. از این رهگذر به سخن جالب تر دیگری زبان گشوده و می گوید: « نفس انسان، گامهای او بسوی مرگ است ».

آری اگر علی «ع» می گوید: « هیچ روزی از عمر انسان فرا نمی رسد مگر آنکه روز دیگری را بخاطر آن از دست میدهد » یا می گوید: « نفس انسان، گامهای او بسوی مرگ است » می خواهد حقیقتی را که با افکار مردم فاصله دارد و از درک آنان پنهان است لکن در ردیف این دو سخن آمده، کشف کند: « انسان به هیچ نعمتی نمی رسد مگر آنکه نعمت دیگری را از دست می دهد » لابد شما در زمینه ی کشف دقیق و صراحت اندیشه و وضوح بیانی که

در این سخن وجود دارد توضیح بیشتری می خواهید: آری علی «ع» بمنظور اینکه مضمون این عبارت را بصورت‌های گوناگونی که از نظر مورد، مختلف ولی از جهت ماده و معنی یکی هستند، ضبط کند، می گوید: «بسا یک خوراک جلوی خوراکها را می گیرد».

«کسیکه نزدیک تر او را رها کند دورتر برای او آماده میگردد.» «بسا دوری که از نزدیک هم نزدیکتر است.» «دوستی یک نوع خویشاوندی مورد بهره ای می باشد.» «کسی که آنچه طاقت فرسا است بر خود تحمیل کند در میماند.» «خداوند هرگز پاداش کسی را که کار نیک

صفحه [۹۸]

کرده از بین نمی برد.» «تو در آنچه زیاده از روزی خود بدست آوردی برای دیگری خزانه دار هستی.»

این عبارات و دهها نمونه آن در جزئیات نظریه تساوی وجود دارای اختصار آشکاری است. عبارات مزبور با وجود اختلافی که بر موضوعات نزدیک بهم آنها حکمفرماست، در فاصله و مأخذ دورشان بر محور واحدی که عبارت از برابری وجود است دور می زنند. بنابراین اگر اینجا نقصی بود آنجا با زیادی جبران می شود و اگر آنجا نقصی وجود داشت اینجا جبران می گردد.

پسر ابو طالب با عمق و نیروی کاملی این حقیقت وجودی را درک کرد. او زندگی خود را بر اساس حقیقت مزبور بر قرار ساخت و در هر بخشی از زندگی یا در هر سخنی از سخنان خود، آن را بطور مستقیم یا غیر مستقیم به دیگران اعلام می داشت. او جهتی از جهات عدالت جهانی

را درك نمی کرد مگر آنکه به جهت دیگری به عکس آن در شکل خاصی پی می برد ، یا بگوئید جهت مزبور خودبخود از جهت اول صادر می گردید ، و این همان مسئله ی مورد بحث ما است که : طبیعت ، حامل این مقیاس است ، و طبیعت است که پاداش می دهد یا کیفر میکند . در حقیقت میان مظاهر عدالت جهانی ، آشکارتر از این مظهر در زمینه ی اثبات عدالت عمومی نمی توان یافت .

علی « ع » معتقد بود هیچ یک از موجودات جهان هستی بیهوده آفریده نشده ، بلکه هر موجودی هدف و نتیجه ای دارد . او معتقد بود

صفحه [۹۹]

هر یک از موجودات وظیفه ای دارند و هر عضوی از اعضای انسان دارای وظیفه ای است که جهان عادل هستی ، بوسیله آن بر انسان احتجاج میکند و او را مورد سؤال و حساب قرار می دهد . روی این اصل موجودات جهان هستی از نظر حکم وجودی با هم برابرند و بزرگ و کوچک در این میزان به یکدیگر شباهت دارند . علی « ع » می گوید :

« خداوند ، پیش از بررسی کارهای بزرگ ، کارهای کوچک ترا به حساب می آورد » . او از آن جهت که بیشتر مردم کارهای کوچک را ناچیز می دانند به این سخن زبان گشوده است ، و برای آنکه مطمئن شود عمل تسویه بین بزرگ و کوچک ، در دلها و اندیشه ها جایگزین شده مردم را توجه می دهد که کارهای کوچک در پاداش یا کیفری که دارند بر کارهای بزرگ مقدم می شوند .

از دیدگاه علی « ع » اگر جهان هستی به کمک آنچه بر اعضای انسان لازم

شمرده ، بر انسان احتجاج کند و او را در کارهای بزرگ و کوچک مورد سؤال و محاسبه قرار دهد و جزای کارهای خوب و بد او را بدهد ، لازم نیست عملیات : احتجاج و محاسبه و مجازات ، خارج از دایره ی انسان باشد . این عمل واحد مرکب با وجود ترکیبی که در آن است ، همیشه در حدود موجودات که انسان نیز از جمله آنها بشمار میرود انجام می گیرد . علی « ع » می گوید : « همانا بر شما نگهبانانی از خود شما و جاسوس هائی از اعضای خودتان می باشد » . این نگهبان هرگز از دیدن و ثبت کردن و کیفر یا پاداش دادن خودداری نخواهد

صفحه [۱۰۰]

کرد .

در لحظات بیمانند درخشندگی عقل و اندیشه رسا ، چنان رنگهای درخشان عدالت جهانی در برابر چشمان علی « ع » آشکار می گردد که اگر شما در برابر آن قرار گیرید از این عقل و اندیشه در شگفت می شوید . آیا پسر ابو طالب چنانکه با زبان این عدالت سخن می گوید ، با زبان دانشمندان معاصر لحظه ای که این حقیقت را بیان می کند سخن نمی گوید : « هر که اخلاق خود را فاسد ساخت خودش را در شکنجه قرار داده است » ؟ آیا او با این دو زبان سخن نمی گوید آنگاه که می گوید : « کسی که در شک و تردید قرار دارد ، نزدیک است بگوید دریابید مرا » یا آنگاه که می گوید : « خود را از هر گونه زبونی و پستی گرامی دار هر چند ترا به آرزوها نایل گرداند ، زیرا هرگز در برابر آنچه از خودت صرف

می کنی عوض نخواهی گرفت . « امثال این سخنان خیلی زیاد است . جملات شگفت انگیز زیر از همین قبیل است : « مرگ انسان به گناهان ، بیشتر از مرگ او به فرارسیدن پایان زندگی است . « دروغگو مردانگی ندارد و با حسد راحتی نیست و با انتقام برتری وجود ندارد و درستی در ترک مشورت نخواهد بود . »

« هرگاه کسی خصلت خوبی داشت امثال آن را انتظار داشته باشید . »

آری علی «ع» درک کرده بود که جهان هستی از وحدت و عدالت برخوردار است و در این دو حال ، ثابت و برقرار می باشد ، و جهان هستی است که نیروی حساب ، و قدرت کیفر و پاداش را

صفحه [۱۰۱]

در طبیعت موجودات قرار داده است . او تمام آنچه را درک کرده بود با شگفت ترین بیان اظهار داشت ، جز آنکه جهات دیگری نیز از جهات عدالت جهانی را بررسی ، و رنگها و اشکال آن را ضبط نموده بود . آیا این جهات چه بودند ؟

صفحه [۱۰۲]

محبت عمیق

علی «ع» درک کرده بود که منطق محبت ، بالاتر از منطق قانون است ، و مهربانی انسان با انسان و سایر موجودات ، دلیل زندگی در برابر مرگ ، وجود در برابر عدم است موقعیت زن از نظر علی «ع» آن موقعیتی که آنان تصور می کردند نبود برخورد بادهای سوزان تابستان و ابرهای پر آب زمستان در یک زمین ، از عدالت جهان هستی و تساوی وجود محسوب می شود . نابود شدن طوفانها و گردبادها و نسیم های ملایم در یک حقیقت ، بر

عدالت و تساوی برقرار است . تحمل طبیعت ، قانون کیفر و پاداش را در تمام مظاهر خود ، ناشی از عدالت و تساوی مزبور است . بدیهی است در این صورت باید نیروهای طبیعت نیز اعم از جماد و حیوان درهم آمیخته شوند و بطور اشتراک شروع به فعالیت کنند .

از آنجا که صفات انسان و اخلاق و احساسات و امیال او از عناصر ترکیبی و اتحادی حیات که شخصیت انسان را تشکیل میدهد سرچشمه می گیرند ، صفات و حالات مزبور ، درهم آمیخته شده و بطور اشتراک شروع به کار می کنند . بررسی و سنجش عمیق و بدنبال آن قواعد علمی جدید که اکتشافات خود را بر پایه های ویژه ای استوار ساخته ، می تواند این معنی را به اثبات برساند .

قبلا- دیدیم انسان از نظر علی « ع » نمونه ی کاملی از جهان هستی بشمار میرود . از جمله اشعاری که به او نسبت می دهند شعری است که انسان را در آن مخاطب ساخته و می گوید :

گمان می کنی تو جسمی کوچک هستی ، در حالیکه جهانی بزرگ در تو پیچیده شده است .

طبیعی است علی « ع » در این موقعیت ، تمام امکاناتی که وابسته به انسان است جستجو می کند و مظاهر عدالت جهانی و تساوی وجود را در این « جسمی که جهانی بزرگ در آن پیچیده شده » در ضمن چهار چوبه ای که افکارش در آن می چرخد ، کشف می کند .

علی « ع » بطور مستقیم عمیقانه درک کرد که میان موجودات ،

روابطی زوال ناپذیر وجود دارد و هر چیزی که از این روابط میکاهد از

مفهوم وجود نیز کم می کند و در صورتیکه انسان یکی از این موجودات محسوب شود ، ناچار باید با موجودات دیگر ارتباط وجودی داشته باشد . در این صورت ارتباط موجود به مانند خود ، سزاوارتر و مناسب تر است . این موجود اگر از موجودات زنده باشد بستگی آن به موجودات زنده دیگر قویتر و ثابت تر خواهد بود . اما انسان که در رأس موجودات زنده قرار دارد ، ارتباط او با برادر انسانش نخستین ضرورت وجودی او از نظر فردی و اجتماعی محسوب می گردد .

علی «ع» آنگاه که جمعیت شایسته را جمعیتی معرفی می کند که عدالت اجتماعی با گسترده ترین معانی و ارزنده ترین اشکالش بر آن حکومت داشته باشد ، در حقیقت ، قانون یا چیزی را که وابسته به قانون است مورد اجرا قرار میدهد . این قانون از آنجا که طبعاً از روح عدالت جهانی سرچشمه می گیرد ، در اندیشه ی علی «ع» آشکار شده و بصورت یک امر ضروری جلوه می کند . بدین جهت می بینیم پسر ابو طالب اصرار شدیدی دارد که ماورای قوانین را بررسی کند و بوسیله ی محبت انسانی که بالاتر از قانون است ، قوانین را مراعات نماید . محبت جز علاقه عمیق روحی و مادی به بلندی و کمال چیزی نیست . از آنجا که محبت یک ضرورت وجودی محسوب می شود ، یک ضرورت اخلاقی نیز بشمار می رود .

علی «ع» در نخستین صفحه از صفحات محبت یادآوری می کند

صفحه [۱۰۵]

که مردم همگی با هم برادرند ، از این رو با وجود اینکه خود ، زمامدار مردم است صریحاً آنان را به « برادرانم

« توصیف می کند و بدنبال آن به حکمرانان تذکر می دهد که آنان با همه مردم برادراند و این برادری ناچار مستلزم محبت خواهد بود ، او به سران لشگرهایش چنین می گوید : « برای حکمران سزاوار است برتری و نعمتی که به او اختصاص داده شده ، باعث تغییر حال او بر رعیت نشود ، و نعمت هائی که خداوند نصیب او ساخته ، او را بیشتر به بندگان خدا نزدیک کند و بیشتر به محبت به برادرانش وادارد . »

علی « ع » از آنکه برادری خود و فرمانروایان را با مردم در دوستی و محبت اعلام میدارد ، با یک قضاوت صحیح با عموم انسانها روبرو شده و این برادری را بدون پراکندگی یا امتیاز به آنان اعلان می کند و می گوید : « همانا شما با هم برادرید ، میان شما چیزی جز ناپاکی دلها و سوء اندیشه ها جدائی نیافکنده است . » علی « ع » بدین وسیله ناپاکی دل و سوء اندیشه را در یک سو ، و دوستی و محبت قلبی را در سوی دیگر قرار میدهد .

از آنجا که حق وجودی هر انسانی بهره مند شدن از محبت دیگران است ، ناچار باید طبیعت که حامل ارزش ها و مقیاس ها است به انسانی که همسایگان و نزدیکان و کسانش او را رها ساخته و لباس محبت به تنش نکرده اند ، با مهر و محبت فراوانی از ناحیه ی بیگانگان پاداش دهد . روی همین اصل علی « ع » می گوید : « کسیکه

صفحه [۱۰۶]

نزدیک تر او را رها کند ، دورتر برای او آماده می گردد . »

علی « ع » بخاطر مراعات این

اخوت که بر اساس محبت انسانی برقرار است خصلت های ناپسند را از آنجا که با دوستی و محبت سازش اساسی ندارد نمی پذیرد: «اما بعد، اگر خصلت های ناپسند در تو نبود تو در این کار بر دیگران مقدم بودی».

اگر قوانین متعارف به پسر ابو طالب اجازه می دهد با مخالفان خود نبرد کند، او پس از آنکه تمام جوانب محبت را در قلب خود مراعات نموده و روابط اخوت انسانی را در دل های جنگجویان جستجو کرده دست به جنگ می زند. بنابراین اگر او در پایان کار دست به شمشیر می برد، از روی ناچاری و توأم با گریه و اندوه است نه آنکه از روی اختیار و آمیخته با خنده و شادی باشد. در حقیقت، احساس پیروزی برای علی «ع» دردناکتر از احساس شکست برای جنگجویان بود اگر قوانین متعارف به پسر ابو طالب اجازه می دهد تجاوزگران را پس از مرگ خود رها و فرزندان و پیروان خود را از انتقام و نبرد با آنان باز دارد. محبت به انسان که ماورای هر قانونی است که او را وادار ساخته با این سخن بزرگ، پیروان و فرزندان خود را مخاطب قرار دهد:

«پس از من با خوارج نجنگید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که باطل را طلب نموده و به آن رسیده است».

علی «ع» به کمک این محبت عمیق، سعادت انسان را به

صفحه [۱۰۷]

سعادت همسایه اش بلکه به سعادت تمام انسانها مربوط می سازد و آنچه برای انسان نسبت

به همسایه اش روا میدارند ، برای سایر مردم نیز نسبت به او روا می شمارد ، و از سعادت انسان این است که محبت را از حد بگذرانند و فرزندان دیگران را از همان محبتی که فرزندان خود را بهره مند می سازد ، برخوردار گردانند : « به آنچه فرزندان خود را تربیت می کنی یتیم را به آن تربیت نما » تا همگی روح عدالت اساسی را درک کنند ، عدالتی که از نظر ارزش و زیبایی بر قوانین رسمی برتری یافته و حامل حرارت انسانیت است و مردم را به منطق قلب نه منطق تسلیم در برابر قانون نایل می گرداند : « باید خردسالان شما از بزرگسالان پیروی کنند و بزرگسالان به خردسالان محبت ورزند » .

اگر درماندگی از انجام دادن کارهای نیک ، نقص محسوب می شود ، منطق محبت به زبان علی « ع » ، عجز از دوست یابی را بالاترین نقص معرفی می کند : « ناتوان ترین مردم کسی است که از دوست یابی عاجز باشد » . علی « ع » به این درماندگی ، عجز دیگری که تمایل به دشمنی و جدال است ، اضافه می کند و می گوید : « از دشمنی و جدال پرهیزید » بلکه نرمی سخن بالاتر از این است . زیرا سخن نرم ، ارتباط دلها را که سرچشمه محبت است محکم می کند : « نرمی سخن از بزرگواری است » .

راستی میان خواسته های دل هیچ چیزی مانند احساس دوست یابی برای انسان موجب آسایش نیست . علی « ع » هنگامیکه از

صفحه [۱۰۸]

بدیهای زمانش رنج می برد ، پول و راستی و برادری را که مایه بقای انسان است در

یک ردیف قرار داده و درباره مردم زمانش می گوید :

« بزودی مردم سه چیز را از دست می دهند : پول حلال ، زبان راست و برادری که از ناحیه او احساس آرامش کنند » .

اگر غربت بخاطر آنکه موجب تنهایی است بزرگترین سختی بشمار می رود ، شدیدترین مرحله ی آن ، ساعتی است که انسان برادران و دوستان خود را از دست می دهد و بدنبال آن از دلهایی که می بایست از مهر و محبت آنها بهره مند گردد ، محروم می شود : « غریب کسی است که دوست نداشته باشد . » « از دست دادن دوستان غربت است » .

ما اینجا ناچاریم موقعیت زن را از نظر علی « ع » بطور خلاصه بررسی کنیم . روشن است زن نیمی از انسان محسوب می شود . آیا ممکن است این نصف ، از محبت به نصف دیگر خالی باشد ؟ آیا نصف دیگر موظف است مقیاس های عدالت جهانی را که حاکم به محبت انسان بر انسان است مورد ستم قرار دهد ؟

گروهی ، بعضی از سخنان علی « ع » را درباره زن ، نوعی لطیفه و سرگرمی تفسیر کرده و موقعیت زن را از نظر وی مهمل گذاشته اند .

از این رو به سخنانی که علی « ع » در موقعیت های ویژه ای به آن زبان می گشوده ، تکیه کرده و در موردی که زن شناخته شده ای با وی دشمنی داشته و علی « ع » در این زمینه فقط امر به معروف می کرده ، پافشاری کرده اند و فراموش نموده اند که علی « ع » چنین سخنانی را که

صفحه [۱۰۹]

در موقعیت محدودی گفته و منظورش روشن ساختن

عوامل برخورد اندیشه های مختلف است ، درباره برخی از مردان ، سخت تر و محکم تر ایراد کرده است ، در حالیکه منظور علی «ع» عموم مردم در تمام موقعیت ها نیستند ، چنانکه اگر امثال این سخنان را درباره زن می گوید منظورش همه زنان در تمام حالات نمی باشند . زیرا کسانی که باعث بروز بدبختی ها و انحرافات می باشند در معرض این گونه سخنان قرار گرفته اند ، چه مرد باشند یا زنانی که از نیرو و نفوذ مردان برخوردارند .

آری ، علی «ع» اگر به اینگونه مردان و زنان در موارد مخصوصی هجوم می کند بخاطر آن است که آنان در این موارد از حق و عدالت و پیروان آن جلوگیری می کنند . اینجاست که اعتقاد به بدرفتاری علی «ع» با زنان ، بکلی از بین می رود . من از کسانی که به این مطلب توجه دارند درخواست می کنم یک کلمه که علی «ع» بوسیله آن با زن بدرفتاری کرده باشد و آن کلمه راجع به شخص معینی در موقعیت خاصی نباشد ، برای من بیاورند علی «ع» هنگامی به زن یا مرد حمله می کرد که فتنه و آشوب بپا می کردند . بنابراین او تنها با فتنه در ستیز بوده است موقعیت زن از نظر علی «ع» بعنوان یک انسان ، درست مانند موقعیت مرد از نظر وی بود و کوچکترین امتیازی میان آنها وجود نداشت . آیا اندوه عمیق علی «ع» در مرگ همسرش فاطمه «ع» ، دلیل آن نیست که وی زن را بعنوان انسانی درک کرده بود که از تمام

صفحه]

حقوق انسانی برخوردار گردد و تمام واجبات ، بر عهده ی او باشد و بر اساس این حقوق و واجبات ، از محبت انسانی بهره مند شود و دیگران را بهره مند گرداند ؟ آیا اعراب جاهلیت و بعد از جاهلیت ، از فرزند پسر خوشحال نمی شدند و آن را به فال نیک نمی گرفتند و فرزند دختر آنان را اندوهناک نمی کرد و آن را به فال بد نمی گرفتند ؟

آیا این سخن شگفت آوری که فرزدق پس از مرگ همسرش با اینکه او را دوست می داشت ، درباره او گفت ، نمایشگر نظریه عصر او که متصل به عصر علی « ع » است ، درباره زن نمی باشد :

برای انسان آسانترین مرده از میان دوستانش که مرگ او فرا رسیده ، کسی است که نقاب داشته باشد .

یعنی آسانترین مرده برای انسان از میان دوستان و آشنایانش مرده ای است که نقاب می زند و منظورش زن است . بنابراین زن از نظر فرزدق شایسته آن نیست که برای او گریه کنند و در مرگ او اندوهناک باشند . چرا ؟ فقط بخاطر اینکه زن است علی « ع » با وجود اینکه از مردم همان زمان بود لکن از نظر اندیشه و دید و احساس ، نافذترین و ارزنده ترین و عمیق ترین آنان بشمار میرفت . او در ضمن سخنانی که پیروان این اندیشه احمقانه را سرزنش کرده ، می گوید : « برخی از آنان پسر را دوست دارند و از دختر بدشان می آید . . . » در این صورت پسر و دختر از نظر علی « ع » یکی است و تنها صفت « انسان » همگی را

گذشته از این علی «ع» همان کسی که به تمام مردم بویژه به ضعیفان محبت می ورزد برای انسان خوش قلب واجب میدانند نسبت به زن بخاطر آنکه ضعیف شمرده شده ، اگر نگوئیم ذاتا ضعیف است ، مهربان تر باشد . از این رو می گوید : « ستمدیده را یاری کنید و میچ دست ستمگریکه باعث بدگمانی است بگیرید و با همسران خود نیکی کنید » . در مورد دیگری می گوید : « من شما را به جلوگیری از زشتیها و نیکی به همسرانتان فرمان می دهم » .

پسر ابو طالب بمنظور آنکه نخست عموم انسانها و بدنبال آن انسانها با سایر موجودات ، خود را به گرمی محبت به پیچند ، حلقه های این زنجیر متصل را در دعوت خود تعقیب می کند و در زمینه ی دانش که ارزش آن از نظر علی «ع» آشکار است می گوید : « مهربانی ، آغاز دانش است » .

اگر علی «ع» کثرت گناهان را وحشتناک می بیند بخاطر آن است که کثرت گناه بحکم کسب عادت ، انسان را به سنگدلی می کشاند و بجای آنکه در دلها محبت گرم ایجاد کند ، تنفر سردی در آنها بوجود می آورد . او در این زمینه می گوید : « خشکیدن اشکها بخطر سخت شدن دلها است ، و سخت شدن دلها در اثر کثرت گناهان است » . بنابراین اگر انسان گناهکار نباشد مهربان خواهد بود و در اثر این مهربانی ، از آنچه دارد در راه کمک به برادر انسانش دریغ نمی کند :

« اگر نسبت به برادرت اطمینان داری مال و دست آورد خود

بخش و او را کمک کن و خوبی را برای او آشکار ساز.»

در پایان ، علی «ع» به مجموعه سخنانی که بر محور دعوت به فانی شدن مردم در مردم از نظر مهر و محبت ، می چرخد ، زبان می گشاید .

به حق باید گفت این سخنان بالاترین میراث بزرگ اخلاقی انسان محسوب می شود . سخنان زیبای زیر از همین قبیل است : « با کسی که از تو جدا شده ارتباط برقرار کن و به کسی که ترا محروم کرده عطا کن .

چنانکه دوست داری دیگران بتو خوبی کنند به عموم مردم نیکی کن .

به آن کس که با تو بد رفتاری کرده نیکی کن . خود را به بخشش به کسیکه شما را محروم کرده عادت دهید . . . » .

پسر ابو طالب بمنظور تکمیل این دعوت بزرگ ، چهارپایان ، زمین ها و انسانها را در این محبت مشترک ساخته و می گوید : « از خدا بترسید درباره ی بندگان و شهرهای او ، زیرا شما حتی درباره زمین ها و چهارپایان مورد سؤال قرار می گیرد . »

آری مهربانی انسان با انسان و سایر موجودات ، دلیل زندگی در برابر مرگ ، بلکه یکی از خواسته های وجود عادل بشمار میرود

راستی حیات

قسمت اول

این راستی ، از شما و بر شما پیمانی است .

زیرا آن ، روح حقیقت و زیبایی است و خواسته ی حیات نیرومند پیروز می باشد شاید در جهان جماد و حیات و بطور کلی در تمام آنچه وابسته به طبیعت وجود و خصوصیات موجودات است ، راستی خالص و کامل ، آشکارترین مظاهر عدالت جهانی محسوب شود

بنابراین ، راستی ، حور شب و روز و زمین و فلک می باشد . تنها در اثر راستی است که فصول چهارگانه بدنبال یکدیگر پدید می آیند و باران می بارد و خورشید می درخشد . بواسطه راستی است که زمین بوعده خود وفا می کند و بدون تقدیم و تأخیر زمانی ، نباتات را بموقع می رویاند .

صفحه [۱۱۴]

ایستادگی قوانین طبیعت و حیات به راستی میباشد . وزش باد ، جریان خون در رگها و تولید نسل موجودات زنده همه بحکم قانون صحیح راستی است .

این راستی خالص و کامل که محور قانون بقاء است نخستین و بزرگترین چشمه ای است که عدالت جهانی از آنجا سرچشمه گرفته و بسوی آن باز میگردد .

از آنجا که علی «ع» در زمینه ی راستی وجود ، بررسی کامل و واکنش شدیدی دارد ، اصلاح مردم را بحکم عقل و احساس و دید خود ، نخستین هدف خویش قرار داده است . مفهوم صحیح اصلاح ، جز درک عمیق ارزش حیات و شخصیت وجود ، چیزی نیست . از آنجا که این مفهوم ، تنها مفهوم اصلاح بشمار میرود ، راستی در هر موجود مادی و معنوی ، تنها محور اصلاح خواهد بود و چنانکه دیدیم محور عدالت جهانی نیز بشمار میرود .

اینجاست که بسیاری از قوانینی که بشر بدون توجه به قوانین عظیم وجود ، بر آن اتفاق نموده و به خیال خودش قوانین اصلاحی است ، از دایره اصلاح صحیح خارج می شود . چنانکه هر چیزی که با روح حقیقت و زیبایی مخالف است از اصلاح صحیح ساقط میگردد .

زیرا اصلاح اگر بر اصول صحیح مبتنی نباشد چیزی جز

توافق سطحی بر دروغ نخواهد بود . اصلاح صحیح از آنجا که بر اصول بعیدی استوار است از یک راستی زیبا حکایت می کند که آن را با انقلاب حیات

صفحه [۱۱۵]

پیروز ، متحد می گرداند . بدین جهت محور اصلاح از نظر علی « ع » نگهداری انسان از دروغ یا بگوئید نگاهداری انسان زنده ، از سردی مرگ بود نگهداری انسان از دروغ باعث آن می شود که آدمی در هر حال راستی را بزرگ بشمارد و آن را به عنوان یک ضرورت حیاتی تلقی کند و دیگران را چه تنها باشند و چه در اجتماع بسوی آن سوق دهد . اینجا علی « ع » غولی که به چشم مردم نمی آید نشان می دهد و بسوی آنچه که مردم نمی دانند اشاره میکند و کاری که هم اکنون از عهده آنان ساخته نیست و می خواهد قدرت آن را پیدا کنند ، انجام می دهد . می گوید : « از شکستن و دگرگون ساختن اخلاق پرهیزید و زبان خود را یکی کنید » . علی « ع » با این جمله انسان راستگو را به خطری که از ناحیه دروغگوئی و لو یک مرتبه به او متوجه می شود آگاه می سازد . بنابراین راستگو اگر یک بار دروغ گفت ، راستی او درهم می شکند چنانکه هر چیزی که روی زمین افتاد خواه ناخواه شکسته خواهد شد .

دورویی و زبان بازی نیز دو رنگ از رنگهای دروغ محسوب میشوند . علی « ع » در این مورد می گوید : « مردمی راستگو باشید .

در کارهای خود تظاهر مکنید . راستگوی درستکار را عزیز بدانید و دروغگوی بد کردار را خوار بشمارید .

سخن راست بگوئید و امانت را رد کنید و به پیمان وفا نمائید . آنکس که بسبب باطل در جستجوی

صفحه [۱۱۶]

عزت باشد خداوند او را بوسیله ی حق به ذلت می کشاند . اگر راستگو باشی بتو پاداش میدهیم و اگر دروغگو باشی ترا به کیفر می رسانیم .

کسیکه در سخن گفتن راستی را از دست بدهد مصیبت گرامی ترین اخلاقش را دیده است . هیچ شمشیر برنده ای در دست شجاع ، ارزنده تر از راستی نیست .

نمونه های مزبور در زمینه راستی ، از میان صدها نمونه ی دیگر که علی « ع » دستور عظیم اخلاقی خود را بر آنها مبتنی می کند ، انتخاب شده است .

و اینک به این نشانه ی بزرگ که عقل مؤثر و آگاه در آن نصیب فراوانی دارد توجه کنید . می گوید : « دروغ انسان را بسوی گناه رهبری می کند » . ما در اینجا در زمینه ی آشکار ساختن حقیقتی که در این کلمه پنهان است و بدنبال آن حقایق پایان ناپذیری وجود دارد ، احتیاج به تفصیل نداریم . چنانکه در زمینه ی مجسم نمودن حقیقت اخلاقی راستی که این کلمه حاکی از آن است ، نیازی به اطاله سخن نیست . نمونه ی زیر نیز از این قبیل است : « دروغ جدی و شوخی روا نیست و برای هیچیک از شما شایسته نیست به کودک خود وعده ای بدهد و به وعده ی خود وفا نکند » .

قسمت اول این سخن میان فلاسفه اخلاق بویژه فلاسفه اروپا مورد بحث قرار گرفته است . حقیقت این است که فلاسفه ی اخلاق همه بطور اتفاق معتقدند که راستی حیات است ، و دروغ مرگ . لکن

صفحه [۱۱۷]

در این مسئله که آیا دروغ در صورت ناچاری رواست یا نه؟ با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی موافق و برخی مخالفند و هر کدام از این دو گروه دلایلی دارند.

اما علی «ع» در برابر این موضوع، در یک موقعیت قطعی که با عقیده عظیم او در اخلاق هماهنگی دارد، قرار می‌گیرد. عقیده‌ای که مجدداً باز می‌گردیم و برای خواننده‌ی محترم یادآوری می‌کنیم که عقیده‌ی مزبور از عدالت عمومی جهانی که علی «ع» آن را درک کرده بود سرچشمه می‌گیرد. او بدون تردید می‌گوید: «نشانه‌ی ایمان آن است که راستی را جایی که بتو زیان می‌رساند بر دروغ، جایی که برای تو سودمند است برتری دهی و اینکه سخن تو زیادتر از عملت نباشد» روشن است پسر ابو طالب در دروغ سودی نمی‌بیند و راستی را مایه زیان نمی‌داند، لکن بمنظور آنکه مردم سخن وی را بخوبی درک کنند از دیدگاه آنان سخن می‌گوید. از این رو در تأکید این مطلب می‌گوید: «بر تو باد که در تمام کارهای خود راست بگوئی» و نیز می‌گوید: «از دروغ دوری کنید، زیرا راستگو مشرف به نجات و عزت است و دروغگو بر پرتگاه هلاکت قرار دارد» اما در قسمت دوم سخن که علی «ع» می‌گوید: برای هیچیک از شما شایسته نیست به کودک خود وعده‌ای بدهد و به وعده‌اش وفا نکند. «توجه عمیقی به یک حقیقت تربیتی شده است. حقیقت مزبور را مسئله‌ی حیات و اصول اخلاقی بی‌ی که

است تأیید می کند . این اشاره کافی است برای اینکه بدانیم تربیت کودک تنها به اندرز نیست بلکه بوسیله ی عمل نیز کودک را میتوان تربیت کرد ، و همین نظریه محور فلسفه ی تربیتی ژان ژاک روسو می باشد حیات اگر توأم با راستی باشد از هرگونه پیچیدگی دور است و همراه با سادگی خواهد بود . زیرا هر حقیقتی به همان اندازه که خورشید ، درخشان و شب قیرگون است ، ساده و بسیط می باشد . ما اینجا بمنظور نشان دادن این بساطت گرم از آنجا که بساطت مزبور بطور زنده خودبخود از راستی صادر می گردد می گوئیم : اگر علی « ع » از غرور بیزاری می جوید بخاطر آن است که غرور با طبع راست تطبیق نمی کند ، زیرا عظمت و بزرگی راست است نه غرور بنابراین مغرور از نظر علی « ع » شخصی است که بر طبیعت خود برتری می جوید . علی « ع » می گوید : « مانند کسی نباشید که بر پسر مادرش بزرگی میکند » . او در عین حال از فروتنی در صورتیکه مقصود انسان باشد بدش می آید . زیرا در این صورت فروتنی یک سرشت راست نیست ، بلکه احساس اینکه انسان در عظمت و بزرگی با هر انسان دیگری مساوی است راست می باشد . بدین جهت علی « ع » کسی را که فروتنی او باعث شده خودش را پست بشمارد . مخاطب قرار داده و می گوید : « از فروتنی در برابر مردم بپرهیز » آنگاه این سخن را با جمله زیباتری تعقیب میکند : « هرگز با کسیکه آنچنانکه تو او

برتری می‌دهی او ترا بر خودش ترجیح نمی‌دهد مسافرت مکن « من در میان اصولی که حمایتگران عظمت انسان راستین به آن معتقدند ، سخنی که بر این سخن برتری داشته باشد یا از نظر ارزش با آن برابر باشد نیافته ام : « انسان آئینه ی انسان است » از جمله سخنان علی « ع » که لزوم سادگی حیات را می‌رساند سخنان زیر است : « چقدر زشت است فروتنی در وقت احتیاج و خشونت بهنگام بی‌نیازی ستودن بیشتر از استحقاق ، چاپلوسی و کمتر از استحقاق ، ناتوانی یا حسد است . آنچه نمی‌دانی مگو .

کار نیک را برای تظاهر انجام مده و آن را از روی شرم ترک مکن . ای پسر آدم ، تو در آنچه زیاده از روزی خود بدست آوردی برای دیگری خزانه دار هستی . کسی به سخن نیکو گوش ندهد که بوسیله ی آن افتخار کند ، و نه سخن بگوید تا بر دیگران بزرگی نماید . کسیکه آنچه طاقت فرسا است بر خود تحمیل کند در می‌ماند . در پشتیبان پست خیری نیست .

بدین ترتیب علی « ع » هیچ جنبه ای از امور انسان و حیات را که بوسیله ی اندیشه و احساس خود به آنها پی برده متعرض نمی‌شود مگر آنکه خلاصه یک دستور العمل کامل را در ضمن آن بیان می‌کند .

او این کار را درست در آن لحظه که مردم را بسوی حیات ساده و راستین توجه می‌دهد انجام داده و این سخن گرم را ابراز داشته است :

« هرگاه برادرانت شبانه بر تو وارد شدند ، آنچه در خانه داری از

ذخیره مکن و خود را در بیرون خانه برای آنان بزحمت میانداز .

قسمت دوم

علی «ع» پس از آنکه از سخن سیار خود در پیرامون ضرورت مستقیم راستی برای حیات، فارغ می شود و درباره بساطتی که توأم با راستی است سخن می گوید، مسیر خود را در مفاهیم اصلاح که در عقیده وی متمرکز شده و گویا صورتی از موجودات جهان بشمار میرود تعقیب میکند. مفاهیم مزبور هر چند عموم جهات اخلاقی را در بر دارد لیکن راستی، نخستین مدار آن محسوب می شود.

اینجاست که علی «ع» توصیه می کند که انسان از لغزش های دیگران صرف نظر کند. زیرا در این چشم پوشی، عطوفت انسان و اصلاح بدکار بوسیله رفتار وی، بمرحله ی بروز میرسد و بطور مسلم رفتار انسان در اصلاح دیگران از اندرز دادن یا دشمنی نمودن مؤثرتر است.

علی «ع» می گوید: «بهترین کارهای بزرگوار این است که از آنچه میدانند چشم بپوشد». علی «ع» از آنجا که بردباری و تأنی را نتیجه ی بلند همتی و بزرگواری میدانند بدو خصلت مزبور توصیه می کند «بردباری و تأنی دو همزادند که بلند همتی آن دو را میزاید». او از غیبت چون بخشی از نفاق و بدرفتاری محسوب می شود بیزاری می جوید: «از غیبت دوری کن زیرا بدگوئی مردم نان خورش سگهای دوزخ است»، نیرنگ نیز مانند غیبت است و هر دو از خبث باطن محسوب می شوند، «از نیرنگ پرهیز، زیرا آن از اخلاق فرومایگان

« چنانکه یک دروغ را روا نمی داند و آن را شکننده راستی تلقی می کند ، همچنین هر گناهی را هر چند از نظر مرتکب آن کوچک و کم اهمیت باشد سخت میداند ، بلکه گناه کوچک را در برابر عظمت انسان خطرناکتر از گناه بزرگی میداند که مرتکب آن فوراً در صدد توبه بر می آید : « سخت ترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمارد . « علی « ع انسان را از شتاب در کار و سخن نهی میکند ، زیرا این شتابزدگی انگیزه ی سقوط انسان است و انسان پاک نباید خود را در معرض سقوط قرار دهد : « من ترا از شتاب در کار و سخن نهی میکنم » . او بمنظور اصلاح اخلاق می خواهد انسان از گناهی که مرتکب شده پوزش طلبد ، ولی با یک بررسی و بیان فوق العاده توجه میدهد که انسان هرگز از کار نیک پوزش نمی طلبد ، بنابراین نباید کاری کند که به عذرخواهی ناچار گردد : « از آنچه ترا به عذرخواهی می کشاند پرهیز ، زیرا از کار نیک عذرخواهی نمی شود » .

علی « ع » در زمینه ی عیبجوئی انسان از دیگران و غفلت از عیوب خود ، از آنجا که این عمل را از نظر سلبی و ایجابی باعث سوء اخلاق و سوء روش میداند ، می گوید : « بزرگترین عیب ها آن است که چیزی را که در خودت هست بر دیگران عیب بگیری » . « کسیکه به عیب خودش توجه کند از عیب دیگران باز میماند » . و اگر با کار زشتی روبرو شدی نخست باید آن را

است آن عمل را زشت بدانی و گرنه در آن کار شریک خواهی بود :

« کسیکه کار زشت را نیکو بداند در آن کار شریک است » .

از آنجا که محبت بیکدیگر بحکم ضرورت وجودی ، یک ضرورت اخلاقی محسوب می شود ، منطق عقل و قلب انسان را وادار می کند که محبت او نسبت به کسیکه او را گویا ساخته و به او نیکی نموده ، زیادترو وسیع تر باشد . علی « ع » در این زمینه می گوید : « تیزی زبانت را به کسیکه ترا گویا ساخته ، و رسائی سخنت را به کسی که ترا براه راست رهبری کرده مگردان » . آنگاه می گوید : « کسی که مقام ترا بزرگ شمرده پاداشش آن نیست که ارزش او را کم کنی ، و کسیکه ترا شاد کرده مزدش آن نیست که با وی بدرفتاری نمائی » .

علی « ع » حرص و غرور و حسد را که موجب انحراف اخلاقی است شدیداً مورد حمله قرار می دهد : « حرص و غرور و حسد باعث سقوط در گناهان هستند » . اگر اخلاقیون قدیم ، از بخل بخاطر آنکه ذاتاً صفت ناپسندی است مذمت می کردند ، علی « ع » که با دقت بیشتر و اندیشه ی عمیق تری اخلاق را مورد توجه قرار داده ، بخل را از این نظر که جامع تمام عیوب است و انسان را به هر گونه انحراف اخلاقی و عملی می کشاند ، مذمت کرده است . زیرا بخیل از دورویی ، تجاوز ، غیبت ، حسد ، پستی

، تقلب ، حرص ، نارضایتی و ستمگری برخوردار است . علی « ع » می گوید : « بخل ، جامع هر خصلت ناپسندی است » .

صفحه [۱۲۳]

اینجا اگر من بخواهم جزئیات عقیده پسر ابو طالب را در زمینه اخلاق و تهذیب نفس بررسی کنم سخن به درازا می کشد ، لیکن باید بگویم : علی « ع » هیچ حرکتی از حرکات انسان را ترک نکرده مگر آنکه آن را به شکلی در آورده و بطور کامل توضیح داده است . اگر شما بگوئید چنین کاری وسیع و طولانی و طاقت فرسا است ، منظور من نیز همین است . برای شما کافی است به زیبایی هایی که ما از ادبیات علی « ع » در این کتاب جمع آوری کرده ایم سرکشی کنید تا ببینید بررسی عقیده ی علی « ع » در زمینه ی اخلاق و تهذیب نفس ، و توضیحاتی که در خور این برگزیده ها است ، ممکن است از چندین جلد تجاوز کند ، ولی کافی است بگویم : این زیبایی ها بهترین و گسترده ترین و عمیق ترین میراث انسانیت محسوب می شود .

علاوه بر این ما اینک ناچاریم نشانه ی اصلاح عظیم را بطور خلاصه بررسی کنیم و آن را به عنوان درک عمیق ارزش حیات و عظمت روح و کمال وجود ، مورد بحث قرار دهیم . البته عده ی قلیلی از اساتید فن از قبیل مسیح ، بودا ، بتهوون و امثال آنان معتقدند که در درجه ی اول ، نشانه ی اصلاح میان انسان و روح خودش می باشد ، اما اصلاح میان انسان و دیگران ، ناشی از حالت اولیه است که بطور طبیعی از آن صادر میگردد

علی «ع» این حقیقت را بوسیله ی درک روشن و نیرومندی ، خالی از هر گونه ابهام و پیچیدگی درک کرده و از آن تعبیر جامعی نموده است . او در زمینه ی لزوم احترام انسان نسبت به

صفحه [۱۲۴]

خودش و کارهایش بدون آنکه نگهبانی بر او گماشته شود ، می گوید :

« در پنهانی ها از گناهان پرهیزید » و نیز در همین زمینه می گوید : « از هر کاری که پنهانی انجام می گیرد و آشکارا شرم آور است پرهیز ، و از هر کاری که اگر از کننده ی آن پرسند آن را انکار می کند بر حذر باش . و اینک به آنچه علی «ع» در رابطه ی میان پنهان و آشکار می گوید و ما آن را نشانه ی اصلاح و صدور طبیعی نام گذاشتیم توجه کنید : « هر که باطن خود را درست کند خداوند ظاهر او را اصلاح خواهد کرد » .

جمله ی زیر درباره ی تهذیب نفس ، از سخنان زیبای « کنفوسیوس » حکیم چینی می باشد : « آنطور که بر سر سفره ی پادشاه غذا می خوری بر سر سفره ی خودت غذا بخور » . روشن است منظور حکیم این است که همیشه برای خودت احترام قائل باش و احترام خود را مرهون موقعیت خاصی مپندار تا رفتار تو بهنگام تنهایی مانند رفتار در برابر پادشاه باشد .

علی «ع» مثل همین معنی را به شکل تازه ای بیان می کند :

« هر یک از شما باید برای برادرش طوری زینت کند که برای بیگانه زینت می کند و دوست دارد بیگانه او را در بهترین قیافه ببیند » منظور علی «ع»

این است که انسان باید در هر حال برادرش را پند دهد و او را در بهتر ساختن اخلاق و رفتار و سلیقه اش کمک کند . البته اصلاح صحیح این نیست که بطور آشکار او را اندرز دهد و بدین سبب به او

صفحه [۱۲۵]

آزار یا اهانت کند ، بلکه روح اصلاح اصیل بر انسان واجب میداند که ملایم و مهربان باشد و دیگران را در پنهانی نصیحت کند . علی «ع» می گوید : « کسیکه برادرش را در پنهانی موعظه کند او را زینت داده و اگر آشکارا به او پند دهد او را رسوا کرده است » .

در هر صورت شما باید با خودتان و با مردم و حیات راست باشید .

زیرا بوسیله ی این راستی می توانید زندگی کنید و در غیر اینصورت نابودی بر شما حکمفرما است . بوسیله ی همین راستی است که سلامت جسم و روح و قلب شما محفوظ میماند و در غیر اینصورت همه چیز را از دست خواهید داد . در اثر راستی است که به دیگران محبت می ورزید و دیگران با شما مهربانی می کنند و به شما اطمینان دارند ، و گرنه تنفر و بیزاری و بطور کلی همه ی بدیها را بطرف خود جلب خواهید کرد و مردم با نظر حقارت به شما خواهند نگریست . این راستی از شما و بر شما پیمانی است ، زیرا آن خواسته ی حیات نیرومند پیروز می باشد . خواسته ای است که بر شما حتم می کند هر روز به پیمان خود نظر بیافکنید . علی «ع» می گوید : « بر هر کسی لازم است هر روز به پیمان خودش نظر

خیر وجود و انقلاب حیات

قسمت اول

می بینیم انقلاب حیات را به تمام معنی نمایشگر خیر وجود ، و خیر وجود را نمایانگر انقلاب حیات میدانند انقلاب میگویند : من ویران کننده و بنا کننده هستم طبیعت وجود عادل باید بخشنده و نیکوکار باشد . وجود عادل هیچیک از چیزهایی که بخشیده پس نمی گیرد مگر آنکه بجای آن ، چیز تازه دیگری می بخشد . خیر وجود ، ذاتی و طبیعی آن می باشد و پیمان علی « ع » درباره ی وجود ، همین پیمان است و اگر او خیر وجود را احساس می کند در حقیقت عدالت وجود را بدون کم و زیاد درک می نماید .

علی « ع » درباره ی این خیر ، فراوان سخن گفته است . ما بسیاری از سخنان وی را در زمینه ی خیر وجود سابقا نقل کردیم ، و اینک شاید بتوانیم آن سخنان زیبا و راستین را در ضمن جمله ای که حاکی از عقیده ی او به خیر وجود است خلاصه کنیم : « خداوند نسبت به آنچه از او درخواست شده ، بخشنده تر از آنچه از او سؤال نشده نیست » . اگر ما دانستیم کلمه « خدا » از نظر قائلین به اصالت اندیشه و روح مرکز وجود و روابط جهانی است ، آنگاه به هر خیر کلی و عمومی پی خواهیم برد و خواهیم دانست که خیر وجود در این است که خواسته ی انسان را در ضمن شرایطی تأمین می کند و بالاتر آنکه از خواسته ی او بیشتر به او می بخشد از آنجا که این انسان کوچک ، نمایشگر این جهان بزرگ می باشد ، ناچار باید چهره ای از عدالت و خیر

وجود نیز محسوب گردد. بنابراین اگر وجود، بیش از آنچه شما از آن درخواست خیر می کنید به شما خوبی می رساند، بخاطر آن است که طبیعت خود را نیکوکار معرفی کند، و شما هم که نمونه ای از وجود محسوب می شوید باید به نیکوکاری نیازمندتر باشید از کسی که به نیکی شما احتیاج دارد، و این همان مطلبی است که علی «ع» در ضمن این سخن تأکید می کند: «نیکوکاران به نیکوکاری نیازمندترند از حاجتمندان» و نیز در ضمن جمله ی زیر و بطور کلی در هر زمانی که سخن از نیکوکاری مردم به میان می آورد این مطلب را تأکید می کند: «برتری و

صفحه [۱۲۸]

فضیلت برای کسی است که در ابتدا نیکی کرده است.»

اگر ما درباره ی خیر و معنای آن از نظر روابط اجتماعی دقتی بعمل بیاوریم می توانیم عقاید پسر ابو طالب را در جهات زیر خلاصه کنیم:

۱ نیکوئی در این است که مردم با یکدیگر مساعدت و همکاری کنند و هر یک از آنان برای خودش و برای دیگران بطور مساوی کار کند و این کار از ناحیه ی یکی تظاهر و از ناحیه ی دیگری اجبار نباشد.

در حقیقت چنانکه علی «ع» می گوید «کار از روی تمایل و رغبت انجام گیرد نه از روی ترس و اجبار». آنگاه بمنظور ایجاد آسایش بیشتر و اطمینان مردم نسبت به یکدیگر، از هیچ گونه فداکاری دریغ نکنند و این فداکاری با زور و اجبار و بعد از درخواست نباشد، بلکه همه در این فداکاری بر یکدیگر سبقت بگیرند. بطور

کلی هر چیزی که نافع و مفید می باشد چه مادی باشد یا روحی خیر خواهد بود .

۲ علی «ع» معتقد است که نیکی ، نخست در چهره عمل و سپس بصورت گفتار انجام می گیرد . زیرا انسان مانند وجود واحد ،

یکی محسوب می شود و بر طبق این قانون باید بعضی از او با بعض دیگر همکاری کند و در گفتار و کردار یکی باشد . یکی از سخنان زیبای علی «ع» جمله ای است که آن را درباره ی کسیکه عملش مطابق با امیدش نیست گفته است : « به گمان خود ادعا می کند به خدا امیدوار است قسم به خدای بزرگ دروغ می گوید چه شده است که امید وی در

صفحه [۱۲۹]

عملش نمودار نیست ؟ پس هر که امیدوار است امیدش از کردارش پیداست » بنابراین اگر شما کار نیکی انجام دادید بر شما لازم است سخن خوب بگوئید : « سخن خوب بگو و کار نیک کن » .

۳ علی «ع» در برابر نیروهای خیر ، فرصت وسیعی که از مرز بعیدی برخوردار است در اختیار انسان می گذارد و پذیرش توبه ی از گناه را در ضمن یک قانون عملی شده ، اعلام میدارد . بنابراین اگر کسی با دیگران بدرفتاری کرد می تواند از در توبه مجددا به سوی جهان نیکی رهسپار شود . علی «ع» می گوید : « عذر کسی را که از تو پوزش می طلبد بپذیر . و تا میتوانی بدی را به تأخیر انداز » .

تاریخ از بدرفتاریهای ابو موسی اشعری نسبت به علی «ع» آگاه است و می داند که علی «ع»

« در مشکلات و بطور کلی در هیچ موقعیتی از عقیده ی خود دست بر نمی دارد ، لذا می بینیم کسی را به سوی ابو موسی می فرستد و می گوید : « راستی تو مردی هستی که خواهش های بیجا ترا گمراه نموده و ترا غرور فرا گرفته است ، پس از خدا درخواست گذشت کن تا از لغزشت صرف نظر کند ، زیرا کسیکه از خدا درخواست گذشت کند خداوند از او می گذرد » ۴ علی « ع » معتقد است که نیروهای خیر در انسان وابسته به یکدیگرند و بستگی شدیدی بر آنها حکومت می کند . بنابراین اگر در انسانی یک جهت خوب وجود داشت ناچار باید به جهات خوب دیگر مربوط باشد و بدیهی است که این جهات در مناسبت های ویژه بروز

صفحه [۱۳۰]

می کنند . این بررسی کوتاه بطور اشاره می رساند که وجود چه وجود عمومی بزرگ باشد یا مانند انسان وجود خصوصی کوچک در هر صورت یکی است و از برابری و عدالت و خیر اندیشی برخوردار است : « هرگاه کسی خصلت خوبی داشت امثال آن را انتظار داشته باشید » .

۵ سرایتی که میان خصلت های پسندیده وجود دارد ، درست مشابه آن در سرایت خوبی و بدی بین مردم احساس می شود : « با نیکوکاران معاشرت کن تا از آنان باشی » . « نیکی و نیکوکاران را جستجو کنید » .

۶ علی « ع » ایمان دارد که انسان هر که باشد می تواند در راه خیر قدم نهد و این مسیر را تعقیب کند و در این راه هیچکس از دیگری شایسته تر نیست : « هیچیک از شما نباید بگوید فلانی در انجام

دادن کار خوب ، بهتر از من است .

۷ انسان نباید کار نیکی که انجام داده زیاد بشمارد ، بلکه باید کار خیر را هر چند زیاد باشد کم بداند ، زیرا اگر به اندازه ی معینی اکتفا کند خیر وجود عظیم را انکار نموده و توانائی انسان را که جهانی بزرگ در او نهفته شده نپذیرفته است . علی « ع » درباره ی نیکوکاران می گوید : « آنان از کردار اندک خود خشنود نمی شوند و زیاد را زیاد نمی شمردند و خود را متهم می دانند و از اعمال خویش

صفحه [۱۳۱]

ترسانند [۱] .

۸ اینجا باید بطور اشاره نظر عمیقی را که علی « ع » به مفاهیم تمایل انسانی افکنده و بدین وسیله عموم مردم را به آسایش فرا خوانده مورد بررسی قرار دهیم .

اگر ما به نوشته های متفکرین بزرگ که توجه خود را فقط به شئون مردم معطوف ساخته اند مراجعه کنیم می بینیم کلمه ی « خوشبختی » در این نوشته ها زیاد به چشم می خورد و متفکرین بطور کلی این کلمه را محور بحث خود قرار داده و روی آن سخن گفته اند .

لیکن علی « ع » این کلمه را به کلمه دیگری که وسیع تر و از نظر معنی عمیق تر است و اتصاف طبیعت به آن مناسبت تر می باشد تبدیل نموده است . علی « ع » کلمه ی خوشبختی را به کلمه ی « خیر » تبدیل نموده و دلها را بسوی این کلمه توجه داده است . زیرا خوشبختی بر خلاف خیر ، در دایره ی فرد می باشد . بنابراین خیر ، بزرگتر است . بعلاوه خیر شامل خوشبختی می باشد ، در حالیکه خوشبختی ممکن

است منهای خیر تحقق یابد . گذشته از این برخی از مردم گاهی در اثر موقعیتی که اصلاً برای انسان ایجاد شرافت نمی کند بلکه گاهی باعث آزار دیگران می شود خوشبخت می شوند و حتی گاهی با وجود اینکه در مرحله ی پستی قرار گرفته اند گمان می کنند خوشبخت هستند ، لیکن خیر چنین

[۱] یعنی از کوتاهی در اعمال خود می ترسند .

صفحه [۱۳۲]

نیست ، زیرا معدن خوشبختی ، معدن خیر است . بنابراین خیر سعادت است که وابسته به سعادت عموم مردم است و با جسم و جان و عقل ارتباط دارد از این رو علی « ع » هنگامیکه انسان را به عوامل ترقی دعوت می کند در دعوت گرم خود از این کلمه کمک می گیرد .

من در آثار علی « ع » کلمه ی « خوشبختی » را جز یکبار ندیدم ،

در عین حال معنی کلمه مزبور در این مورد نیز از مفهوم وسیع خیر بیرون نیست . جمله ای که کلمه ی « خوشبختی » در آن بکار رفته این است : « خوشبختی مرد در آن است که همسرش شایسته و فرزندانش نیکو کار و برادرانش بزرگوار و همسایگانش شایسته باشند و روزی او در شهر خودش باشد » . ببینید علی « ع » چگونه خوشبختی انسان را وابسته به خوشبختی افراد خانواده و برادران و همسایگانش دانسته و سپس سعادت همین انسان را به سعادت شهرهای خودش مربوط ساخته و به این تکیه کرده است که این شهرها بوجود آورنده ی خوراک فرزندان خود که او هم یکی از آنها محسوب می شود می باشد

۹ خیر وجود و خیر انسان ناچار اطمینان به وجدان انسان را

بدنبال دارند: اطمینانی که وجدان را بعنوان آخرین داور در زمینه ی سود و زیان اشیاء معرفی می کند. ما درباره این موضوع عقیده ای داریم که بطور تفصیل ذیلا شرح می دهیم:

سخنان زیبای علی «ع» از سه قسم بیرون نیست، بعضی از آنها

صفحه [۱۳۳]

فقط عقل را مخاطب قرار می دهد و برخی تنها وجدان انسان را بدنبال دارند: اطمینانی که وجدان را بعنوان آخرین داور در زمینه ی سود و زیان اشیاء معرفی میکند، ما درباره ی این موضوع عقیده ای داریم که بطور تفصیل ذیلا شرح می دهیم:

سخنان زیبای علی «ع» از سه قسم بیرون نیست، بعضی از آنها فقط عقل را مخاطب قرار می دهد و برخی تنها وجدان را مورد خطاب قرار داده و بیشتر آنها عقل و وجدان را با هم مخاطب ساخته است. اما درباره ی سخنانی که تنها عقل را مخاطب قرار داده باید گفت: این سخنان، هدف اصلی و نتیجه ی قطعی فعالیت های عقل بشمار می رود.

عقلی که با بررسی و دقت خود، خوبی و بدی زمان را درک نموده و در اثر تجربه های فراوان، تمام حقایقی که برای او کشف می شود شناخته است. بدین جهت سخنان مزبور از آنجا که ارتباط محکمی با حقایق دارد، درست بر طبق قواعد هندسی، دارای حدود و ابعاد ویژه ای القاء می گردد، از آنسو چون بستگی کاملی نیز با زیبایی بیان دارد در میان اصول ادبی کلاسیکی عرب، در زیباترین چهارچوب هنری از نظر ماده و صورت، جلوه می کند.

قسمت دوم

در این نوع حکمت هائی که به عقل متوجه شده

می بینیم علی «ع» اختیار را بدست مردم داده تا خودشان در آنچه می بینند قضاوت کنند و به اختیار خودشان آن را گرفته یا ترک کنند، و لذا در این نوع حکمت ها صیغه ی طلب بچشم نمی خورد، تنها چیزی که می بینیم

صفحه [۱۳۴]

حکمت هائی است که در قالب خبری خالص، بدون امر و نهی، ترتیب یافته است: حکمت هائی که در آن طبیعت دوست و دشمن، نیکوکار و بدکار، عاقل و نادان، بخشنده و بخیل، راستگو و منافق، ستمگر و ستمدیده، پرخور و تهی دست، پیرو حق و پیرو باطل، اخلاق سالم و اخلاق بیمار، موقعیت دانا و نادان، سخنگو و ساکت، تندخو و بردبار، طمعکار و قانع، سختی و آسانی و دگرگونیهای زمان و اثرات آن در اخلاق انسانها و سایر اموری که آن را در یک فصل یا یک باب نمی توان بشمار آورد، آشکار میگردد.

اما در زمینه ی سخنانی که وجدان یا عقل و وجدان را با هم مخاطب قرار داده شما را به مطالب زیر توجه می دهیم:

روشن است کسانی که سلامت انسان و رضایت اجتماع را تنها در قانونگذاری ها و تنظیم برنامه ها می دانند، خطای بزرگی نموده اند.

زیرا این برنامه ها و قوانین که حاکی از حقوق انسان و جانبداری از آنهاست انسان را درست به نتیجه نمی رساند، بلکه باید عقل سالم و روح پاک و وجدان والائی، حقوق مزبور را کشف و ابتکار کند. زیرا تمام آنچه در دنیای مردم است به همان اندازه که با وجدان جمعیتی که میدان را

برای برنامه ها و قوانین آماده نموده و وجود آنها را تصدیق می کنند ، بستگی دارد ، طبعاً در ضمن حدود معینی با اخلاق سرپرستان این برنامه ها و با مرزهای خیر که در آنان توسعه و تضییق می یابد نیز بستگی خواهد داشت . این را نیز نباید فراموش کرد که برنامه های جدید

صفحه [۱۳۵]

اجتماعی ، بحکم طبیعت و به نسبت امکانات اجرائی اصول آنها ، در اینکه نسبت به سرپرستان خود اجازه ی موافقت یا اعتراض می دهند با یکدیگر تفاوت دارند . اما برنامه ها و قوانین قدیم در برابر اخلاق سرپرستان خود که بر اقامه ی حدود اقتضائی قوانین مسلط بودند عکس العمل بیشتری داشت ، و این خود عللی دارد که فعلاً مورد بحث ما نیست .

علیرغم اینکه برنامه ها و قوانین مناسب می تواند رهبری مردم را عهده دار شود و آنان را به جلب منافع ملزم سازد ، لیکن در صورتیکه این رهبری و الزام ، با عمل ناشی از وجدان ، موافقت نداشته باشد از حدود ارزش انسانیت بیرون خواهد بود . بعقیده ی ما هر عملی که انسان انجام می دهد اگر حامل تابش وجدان و فشارهای روحی و بخشش از روی میل ، نباشد بطور مسلم فاقد حرارت انسانیت که بزرگترین و گرانبهاترین چیز در عمل محسوب می شود ، خواهد بود .

برنامه ها و قوانین هنگامی می توانند در تحکیم روابط انسانی به پیروزی نائل گردند که با عقل و وجدان ارتباط داشته و آنها را بسوی خیر بکشانند و هماهنگی جالبی میان آمادگی فرصت برای عمل نافع و اراده ی فاعل که ارتقاء به تمدن را برای فرد و اجتماع ضمانت می کند ، ایجاد نمایند .

آنچه در این زمینه

در چهار چوب فرد و اجتماع صدق می کند ، در تاریخ متفکران ، قانونگذاران ، دانشمندان مکتشفین و امثال آن نیز

صفحه [۱۳۶]

صادق است . از این رو اگر تاریخ خدمتگزاران انسان و تمدن را از نظر بگذرانید می بینید تنها عقل ، آنان را در هر میدانی به راه صحیح رهبری نکرده است ، زیرا عقل به تنهایی سرد و خشک می باشد و جز با ارقام و اقسام و جهات محدودی با چیز دیگر سر و کار ندارد و لذا فقط راه را به شما نشان می دهد ، اما شما را در راه پیمائی کمک نمی کند و در پستی و بلندی آن شما را پیش نمی برد ، پس آنچه می تواند شما را به جلو سوق دهد وجدان سالم و عاطفه ی گرم می باشد .

راستی آیا غیر از وجدان و عاطفه ، چیز دیگری « مارکونی » را بر آن گوشه نشینی و تنهایی وحشتناک واداشت ؟ آری وجدان بود که کناره گیری از زیبایی های حیات و تحمل تنهایی را بخاطر تمدن و انسان ، در نظر او زیبا جلوه داد ، و عاطفه ی او بود که این وجدان سالم را آنچنان غرق حرارت نمود که هرگز سستی در آن راه نیافت .

آنچه درباره ی مارکونی گفتیم ، درباره پاستور ، گالیله ، گاندی ، بتهوون ، بودا ، افلاطون ، گوته و انسانهای تکامل یافته ی دیگر نیز باید بگوئیم .

برای توضیح بیشتر ، بدنبال دلیل ایجابی این حقیقت ، دلیل سلبی آن را نیز نباید فراموش کرد . برای نمونه میتوان ادولف هیتلر ، چنگیزخان ، هلاکوخان ، حجاج بن یوسف ثقفی و قیصر بورگیا قهرمان شوم کتاب « شهریار

« اثر ماکیاولی [۱] را نام برد ، چنانکه

[۱] ماکیاولی نابغه ایتالیائی در عصر « رافائل » نقاش بزرگ زندگی می کرد و

صفحه [۱۳۷]

بعضی از اتم شناسان معاصر نیز که عملیات خود را روی انسانها آزمایش می کنند از این دسته محسوب می شوند . راستی آیا این گروه جز بخاطر عقل وسیع و درک سریع خود که درک دیگران در برابر آن ناچیز است ، امتیاز یافته اند ؟ در عین حال می بینیم کارشان جز آدم کشی ، تجاوز به مقدسات تمدن و بقایای کوشش های انسانی و ستم به ارزش حیات و زندگان و خیر وجود ، چیزی نبوده است . این بدان جهت است که عقل آنان همراه با وجدان سالم و عواطف پاک نبوده ، و آنجا که وجدان و عاطفه نیست از عقل بهره ای نمی توان برد بلکه باید گفت چنین عقلی به زیان نزدیکتر است .

همکار و دوست وی بود . عقل بیمانند و اخلاق پاکش او را بر آن داشت که ظلم بربریت زمامداران تاریخ را مورد انتقاد قرار دهد ، از این رو کتاب معروف خود « شهریار » را نوشت . او در این کتاب پس از آنکه بیوگرافی یک زمامدار خالی از سلیقه و عقل و وجدان را که بمنظور حفظ موقعیتش به قتل و ارباب و تبعید و سایر اعمال ننگین پناهنده می شود . به خواننده ارائه میدهد ، گستاخی زمامداران مزبور و موقعیت های پست آنان را بطور غیر مستقیم توصیف می کند و گوشزد کرده که حکومت های تاریخ ، و عصری که آنها در آن زندگی میکردند ، بر اساس این رفتار که زشت استوار

گردیده است .

ماکیاولی در کتاب خود ، صفات « زمامدار » را از شخصیت قیصر بورگیا پسر اسکندر بورگیا ستمگر معروف گرفته بود . پناهنده شدن به این اسلوب بمنظور رسیدن به حکومت و تثبیت آن ، اصلی است که آن را به مناسبت نام نویسنده ی کتاب ، ماکیاولی می گویند .

صفحه [۱۳۸]

من اینجا در صدد توضیح عاطفه و عقل و وجدان و سایر نیروهای انسانی نیستم . زیرا نیروهای مزبور بدون تردید از واکنش و همکاری خاصی برخوردارند . منظور من از عقل ، نیروئی است که مطالب را در سطح ویژه ای که سبب را به نتیجه مربوط می سازد و میان علت و معلول حکم می کند ، درک می نماید و در چهار چوب ارقام و حدودی که ذاتا در اثر موقعیت خصوصی و عمومی انسان تحت تأثیر قرار نمی گیرند ، گردش می کند . من روی این اصل توضیح مزبور را یادآور شدم .

بنابراین کسی که دارای چنین عقلی هست ناچار باید از وجدان و عاطفه ای که او را بسوی خیر سوق می دهد برخوردار باشد ، و آنچه درباره ی قانونگذار می گوئیم باید درباره ی افرادی که قانون برای آنان وضع شده نیز بگوئیم . بنابراین افرادی که از آنان انتظار میرود بر طبق این روش پسندیده گام بردارند باید علاوه بر ایمان عقلی مجرد ، از اعتقاد وجدانی نیز بهره مند باشند تا بمنظور ایجاد یک اجتماع شایسته ، در راه تهذیب والای انسانی گام نهند . باید با فضائل اخلاقی که قوانین و برنامه ها را در دژهای بلند و محکمی احاطه می کند آشنا و پیوسته خیر اندیش باشند علی « ع » روی همین اصل چنانکه

قبلا- دیدیم عواطف پاک را در انسان ها تحریک می کرد و وجدانهای سالم آنان را که رنگ دیگری بخود گرفته بود بیدار می ساخت و برای رشد آن کوشش

صفحه [۱۳۹]

می کرد و مردم را به رعایت آن اندرز می داد .

علی «ع» در خطبه ها ، سفارش ها ، عهدها و بطور کلی در تمام سخنانش به وجدان ها توجه داشت . زیرا می دانست تهذیب اخلاق ، در مراعات نظام عادلانه و ایجاد حرارت در رفتار مردم ، اثر بسزائی دارد . او می دانست این تهذیب همانطور که برای پشتیبانی از عدالت و سنن اجتماعی در زمینه ی نگهداری بیگانگان و رهبری دیگران ، امری لازم بشمار میرود ، ذاتا نیز یکی از ارزش های انسانی محسوب می شود .

گذشته از این علی «ع» از نیروی فوق العاده ی دیگری برخوردار بود که بوسیله ی آن در اعماق انسانها نفوذ می کرد و خواسته های آنان را درک می نمود و به سرشت و اخلاق آنان پی می برد ، آنگاه بد و خوب آنها را تصور و مقایسه میکرد و در پرتو اطمینان عمیق به وجدان انسان ، زبان به امر و نهی می گشود .

اطمینان پسر ابو طالب به وجدان انسان مانند اطمینان شخصیت های بزرگی بود که از عقلی تابناک و قلبی سرشار از حرارت انسانیت و توأم با محبت عمیق برخوردار بودند . اطمینان او به این وجدان مانند اطمینان بودا ، بتهوون ، روسو ، گاندی و امثال آنان بود که به نور دل که هر نوری در برابر آن خاموش می گردد رهبری یافته بودند . پسر ابو طالب سخنان حکمت آمیز خود را بر اساس همین اطمینان استوار ساخته بود . بر اساس

چنین اطمینانی است که اندیشه ها و رهبریهای که وجدان انسان را مخاطب قرار میدهد ، با یکدیگر

صفحه [۱۴۰]

ارتباط پیدا می کنند .

قسمت سوم

اگر علی « ع » با وجود مصائب و حادثه های ناگواری که از ناحیه ی مردم تحمل کرد ، این چنین به جهات خیر در آنان اطمینان دارد بخاطر آنست که تخم این اطمینان را در دلهایشان بیافشانند . او می داند که « حق و باطل و راست و دروغ در اختیار مردم قرار دارد » لیکن برای انسان سزاوار است چشم و قلب خود را بسوی جهات خیر باز کند ،

زیرا این جهات بر خلاف جهات شر ، رشد می کند و افزایش می یابد و شاید آموختن بواسطه ی تاریخ و حکمت ، مهمتر و نافعتر باشد .

علی « ع » بطور مکرر در زمینه ی لزوم اطمینان به وجدان انسان ، توصیه می کرد . از جمله می گفت : « کسی که بتو گمان نیک برد گمانش را تصدیق کن » . در مورد دیگری می گوید : « هرگز به سخنی که از دهان کسی خارج شده و تو احتمال نیکی در آن می دهی گمان بد مبر » . « از دادگری نیست که بر شخص مورد اعتماد با بدگمانی قضاوت شود » . « هرگاه نیکوکاری ، روزگار و مردم آن را فرا گرفت ، سپس کسی نسبت به انسانی که بدنامی او آشکار نشده بدگمان شود همانا به او ستم نموده است » . « بدحال ترین مردم کسی است که به خاطر بدگمانی خود به هیچکس اطمینان ندارد و دیگران نیز بخاطر بدرفتاری او به وی اعتماد ندارند » .

گروهی از کسانی که

شخصیت علی «ع» را مورد بررسی قرار داده اند دچار اشتباه شده اند، زیرا تصور کرده اند علی «ع» نسبت به

صفحه [۱۴۱]

مردم بدبین و از آنان بکلی بیزار بوده است. این گروه برای اثبات نظریه ی خود، به سخنان خشن علی «ع» که مردم زمانش را بوسیله ی آن مورد حمله قرار میداده احتجاج کرده اند. لیکن ما موضوع را بعکس می دانیم. ما معتقدیم که علی «ع» هر چند در موقعیت های خاصی اطمینان خود را از بعضی مردم سلب می کرده، ولی باید گفت او حتی برای یک لحظه اطمینان خود را نسبت به انسان از دست نداده است. راستی اگر کسی تحمل علی «ع» را در برابر ناراحتی هائی که از مردم به او می رسید، از نظر بگذرانند، و به بردباری عجیب او در مقابل سختی های وحشت زا که ناشی از خیانت و نیرنگ دشمنان و یارانش بود پی ببرند، و از آنسو روش علی «ع» را با آنان در نظر بگیرند که چگونه تا حد امکان با آنها مهربانی و محبت می کرد، من معتقدم اگر کسی اینها را بداند بطور مسلم درک خواهد کرد که علی «ع» به حقیقت و فطرت انسان که متأسفانه اجتماع در بعضی موارد آن را گمراه می کند خوش بین بوده و در این جهت با «روسو» اختلافی ندارد.

آری اگر علی «ع» خیانتگران و ستمگران و نیرنگ بازان را توییح می کند، در عین حال معترف است که انسان هر چند زمانی طولانی بر او گذشته باشد باز

قابل اصلاح خواهد بود. زیرا همین کسی که به انسان خوشبین است، چنانکه از نیکوکار تمجید می کند، بدکار را به امید آنکه در اخلاق و رفتارش تغییری ایجاد کند سرزنش

صفحه [۱۴۲]

می نماید. راستی اگر پسر ابو طالب چنین امیدی نداشت نمی توانست سختی های روزگار را که از ناحیه دشمنان به او می رسید تحمل کند و در برابر حوادث ناگوار صبر نماید اگر علی «ع» درباره ی دنیا و دنیا پرستان می گوید: « دنیا پرستان، سگهای فریاد کننده و درندگان وحشی هستند، بعضی بر سر بعضی فریاد می کشند، نیرومند آنها ناتوانشان را می خورد و بزرگشان بر کوچکشان پیروز می شود » بخاطر آن است که از مکر نیرنگ بازان و گناه معصیت کاران رنج می کشد، از این رو آنان را سخت سرزنش می کند تا کسی را که گناهکار و مکار و سگ زوزه کش و درنده وحشی نیست ترجیح دهد آری علی «ع» این سخن را می گوید آنگاه با درنده ی وحشی و نیرومند ستمگر و بزرگ ظالم مبارزه می کند همانطور که پزشک بمنظور سلامت روح و بدن، بلکه بمنظور ترجیح حیات بر مرگ و بخاطر خوش بین بودن به خوبی نجات، با ریشه بیماریها مبارزه می کند بنابراین علی «ع» همان کسیکه به حیات، بزرگترین مخلوق خدا احترام می گذارد و برای انسان زنده که زیباترین نمونه ی حیات است احترام قائل است، اطمینان عظیمی به خیر انسان دارد و به او خوش بین است و می خواهد او چنانکه باید آزاد باشد اگر علی «ع» از این اطمینان و خوش بینی

برخوردار نبود با مردم چنین رفتار نمی کرد و نمی گفت: « هرگز به سخنی که از دهان کسی

صفحه [۱۴۳]

خارج شده و تو احتمال نیکی در آن می دهی گمان بد مبر » و بوسیله ی وصایای خود که حائز درک عمیق و حرارت عاطفه و عظمت هدف است ، به وجدان فردی و اجتماعی توجه نمی یافت : وصیائی که قلعه ی محکمی برای اخلاق عمومی و عاطفه ی انسانی بشمار میرفت و عمل نافع را بر اساس های ایجابی در عقل و وجدان استوار می ساخت . علی « ع » به استناد همین اطمینان و بمنظور برقراری عمل پسندیده ، دیده بان هائی از خود انسانها و جاسوس هائی از اعضایشان بر آنان معین میکند و به آنان چنین خطاب میکند : « بدانید بر شما دیده بانانی از خودتان و جاسوس هائی از اعضایتان و نگهبانان راستگویی که اعمال شما و شماره ی نفس هایتان را حفظ میکنند گماشته شده است » علی « ع » به استناد اطمینان به عدالت و خیر وجود و اعتماد به عظمت حیات و جانداران ، مردم زمانش را با سخنانی بیدار کننده مخاطب قرار داده و به آنان هشدار میدهد که حیات ، توأم با آزادی و بقای آن ابدی است و با هیچگونه قیدی سازگار نخواهد بود . تنها آنچه واسطه در بقای حیات است و قاعده ای از قواعد آن یا پاره ای از نور آن بشمار میرود می تواند از قیود حیات باشد . پس انسان نمی تواند در صدد مقید ساختن حیات برآید و گرنه حیات به نابودی خواهد گرائید . بنابراین حیات نیز مانند وجود ، زیبا و آزاد و خیر اندیش است و خود را بوسیله ی قوانین

ثابت خود حفظ می کند و برای قوانینی که

صفحه [۱۴۴]

بدینان برای او خواسته اند ارزشی قائل نیست .

این حیات پیوسته به تجدد و تکامل گرایش دارد تا آنجا که هیچ چیز جایگزین آن دو نخواهد شد . این تجدد و تکامل ، اسلوبی است که حیات در فتوحات خود که عبارت از خیر بیشتر و بقای اصلح است آن را دنبال میکند . بررسی عمیق پسر ابو طالب در زمینه ی حیات و نوامیس آن که بزرگترین موجود در جهان خیراندیش هستی محسوب می شود ، او را معتقد ساخته است که حیات ، موجودی انقلابی است که پیوسته به جلو مینگردد و همیشه در مسیر خیر بیشتر ، در حرکت است .

انقلابی بودن حیات ، ریشه ی تحرک حیات و باعث تکامل آن می باشد بدین جهت حیات مقید به چیزی جز به شرایط وجودش نمی باشد . انقلابی بودن حیات ، ریشه ی جنبش های اجتماعی و باعث تکامل اجتماع است و اگر این خصوصیت وجود نداشت حیات جز مرگ و جانداران جز جماد چیزی نبودند .

علی « ع » به انقلاب حیات ایمان راسخی داشت . ایمان وی به انقلاب حیات به معرفت شبیه تر بود ، بلکه این ایمان خود معرفت بود .

علی « ع » بر اساس این ایمان عظیم معتقد بود که افراد زنده قدرت دارند خود را اصلاح کنند و این اصلاح وابسته به این است که با قوانین حیات سیر کنند ، و قدرت دارند بر سرنوشت خود حاکم باشند به اینکه در برابر عظمت حیات تسلیم گردند .

ما قبلا در ضمن بحثی گفتیم که انقلاب حیات ، نزدیکترین

صفحه [۱۴۵]

مزایای حیات و عظیم ترین آنها از

نظر دلالت بر امکانات عظیم حیاتی بشمار میرود . بر کسانی که به انقلاب حیات ایمان دارند لازم است عملیات خود را بر اساس اطمینان کلی به تکامل حتمی استوار کنند ، به علاوه اندیشه ها را بسوی تکامل مزبور متوجه سازند و افرادی را که به گمان خود می توانند در برابر حیات انقلابی و توأم با تکامل ، ایستادگی کنند ، با دلیل و برهان از هر گونه رفتار احمقانه ای باز دارند .

پسر ابو طالب انسان را به همین ایمان و اطمینان مخاطب قرار داده و می گوید : « تو در آغاز آفرینش خود ، نادان بودی آنگاه دیگران بتو آموختند ، و چه بسیار چیزهایی که نمی دانی و اندیشه ی تو در آن سرگردان و چشمت در آن گمراه است سپس به آن بینا میشوی » در این سخن اعتراف است به اینکه حیات دارای تکامل است ، و بهره برداری از حیاتی که در سینه ی زندگان مخزون است همان آموختن مجهولات است . سخن مزبور می رساند که انسان برای پیشرفت یا بگوئید برای خوینها ، آمادگی و قابلیت عظیمی دارد .

دعوت گرم علی « ع » بسوی معرفتی که هر روز تازه ای را کشف و جدیدی را بنا می کند ، بهترین دلیل ایمان وی به انقلاب حیات و امکانات زندگان بشمار میرود . بنابراین معرفت از نظر او یک پیروزی و اکتشاف آرامش ناپذیر خواهد بود .

علی « ع » مردم زمانش را به همین اطمینان و ایمان مخاطب قرار داده و می گوید : « فرزندان را به اخلاق خود مجبور نسازید زیرا آنها

صفحه [۱۴۶]

برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند . « . آری

اگر خوش بینی علی «ع» به زیبایی حیات و قابلیت مردم برای تکامل نبود هرگز علی «ع» این سخن را ایراد نمی کرد ، سخنی که حاکی از علم او به انقلاب حیات است و خوش بینی او را نسبت به امکانات انسان تکامل یافته ، خلاصه می کند ، سخنی که روح تربیت صحیح را بطور خلاصه اعلان می کند و هر نسلی را از قیود عرفی و عادی نسل سابق رهائی می بخشد .

پسر ابو طالب در این زمینه سخنان فراوانی دارد . نمونه های زنده ی زیر که عمل انسان را بعنوان یک حقیقت و انقلاب و خیر توصیف می کند ، از این قبیل است : « کسیکه عملش او را کند گرداند خویشاوندیش او را تند نخواهد ساخت » . « ارزش هر کسی به خوبی های او است » . « بدانید مردم فرزندان کارهای شایسته ی خویش می باشند » . « سود کار هر کس ویژه ی خود اوست » .

علی «ع» در ضمن بعضی از سخنانش انسان را وادار می کند که در عمل ، خواهان پیشرفت باشد و اگر از کم یا زیاد محروم گردید دست از کوشش برندارد ، زیرا وجود خیراندیش هرگز فرزندان خود را از آنچه استحقاق دارند محروم نمی کند و اگر محروم کند ، محرومیت جزئی است نه کلی . علاوه بر این گاهی آن محرومیت در دومین بار عمل جبران می شود . علی «ع» می گوید : « کسیکه در جستجوی چیزی بر آمد ، به آن چیز یا به بعض آن خواهد رسید » . من تصور می کنم خواننده ی محترم روح این عبارت درخشان را

است . گویا این جمله از سخن معروف مسیح سرچشمه گرفته است :

« بگوید بگوید تا برای شما باز شود » .

شاید زیباترین چیزی که در این زمینه در عقیده ی علی « ع » بچشم می خورد ، اتحادی است که علی « ع » میان انقلاب حیات و خیر وجود از نظر ماده و معنی مجسم می کند . می بینیم علی « ع » مفهوم تکامل ، یا انقلاب حیات را با مفهوم خیر وجود طوری متحد می گرداند که خیر وجود ، جزئی از انقلاب حیات یا انقلاب حیات ، جزئی از خیر وجود محسوب نمی شود بلکه انقلاب حیات به تمام معنی نمایشگر خیر وجود است و خیر وجود نیز نمایانگر انقلاب حیات می باشد .

سخنان علی « ع » در این زمینه بهترین دلیل درستی گفتار ما می باشد . اینک به نمونه هائی از آن توجه کنید : « خردمند کسی است که امروزش بهتر از روز گذشته اش باشد » . « کسی که فردایش بدتر از امروزش باشد محروم است » . « آنکس که دو روزش برابر باشد فریب خورده است » .

در پایان به این سخن زیبا که شامل بحث کنونی ما است و از حرارت محبت عمیق ، و زیبایی هنر اصیل برخوردار است ، و روزها را با احساسات بشر شریک میدانند توجه کنید :

« هیچ روزی بر پسر آدم نمی گذرد مگر آنکه به او می گوید : من روز جدیدی هستم و بر تو گواه می باشم ، در من سخن نیک بگو و کار شایسته کن ، زیرا دیگر مرا برای همیشه نخواهی دید »

زیبای پسر ابو طالب را در این کتاب نقل می کنیم . این سخنان در زمینه ی اخلاق پاک و خودسازی والای انسانی که از انقلاب حیات و خیر وجود سرچشمه می گیرد ، شاهراهی بزرگ تشکیل میدهد . این سخنان زیبا تا روزی که انسان خیراندیش باقی است ، جاوید خواهد بود بیروت جرج جرداق

صفحه [۱۴۹]

۳ علی «ع» در آغاز سخن

صفحه [۱۵۱]

آیا از خودم به این قانع باشم که به من زمامدار مؤمنان بگویند در حالیکه با مردم در سختی های روزگار شریک نباشم ؟ از احتکار جلوگیری کن .

هرگز آنچه را تمام مردم در آن یکسانند بخود اختصاص مده .

آگاه باشید ، من با دو کس می جنگم : کسی که چیزی را که ندارد ادعا کند و کسیکه چیزی را که به عهده ی او است دریغ نماید .

هیچ فقیری گرسنه نشد مگر به آنچه ثروتمند از آن بهره مند گردید .

نعمتی را فراوان ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقی ضایع شده است .

همیشه ویرانی زمین بخاطر تنگدستی اهل آن است ، راستی مردم

صفحه [۱۵۲]

در اثر توجه حکمرانان به جمع آوری مال ، پریشان می شوند باید فکر تو در آبادانی زمین ، از فکر گرفتن مالیات بیشتر باشد .

هیچ شهری از شهر دیگر برای تو سزاوارتر نیست ، بهترین شهرها شهری است که ترا بدوش گیرد .

تنگدستی در وطن غربت است .

اگر فقر برای من بصورت انسانی مجسم شود او را خواهم کشت .

روز رستاخیز آدمی را از مالش سؤال می کنند که از کجا بدست آورده است .

چگونه آشامیدنی و غذا را بر خود گوارا میداری در حالیکه میدانی حرام می خوری و حرام می آشامی ؟ زشت ترین ستمها

ستم بر

ناتوان است . ستم به شمشیر می کشاند .

نومید گردید آنکس که ستمی بدوش گرفت .

روز ستمدیده بر ستمگر سخت تر از روز ستمگر بر ستمدیده است .

ستمگر و کمک دهنده ی او و کسی که به ستم راضی است هر سه با یکدیگر شریکند .

هرگز حق برادرات را بخاطر اعتماد به آنچه میان تو و او می باشد ضایع مکن ، زیرا کسیکه حقش را تباه گردانی برادر تو نیست .

اگر در نویسندگان تو نقصی باشد و تو از آن غافل باشی آن را به گردن تو می گذارند .

صفحه [۱۵۳]

بدترین وزیران تو وزیری است که پیش از تو وزیر اشرار و با آنان در گناهان شریک بوده است .

در امور کارگردانان خود اندیشه کن و بر اساس تجربه آنان را استخدام نما و از روی طرفداری بیجا و به میل خود ، آنان را به کاری نصب مکن ، زیرا دلبخواهی و حمایت بیجا از فروع ستم و خیانت محسوب می شوند .

از هر کاری که پنهانی انجام می گیرد و آشکارا شرم آور است پرهیز .

خداوند بر پیشوایان عادل مقرر کرده است که خود را با مردم ناتوان مقایسه کنند .

دلهای رعیت خزانه ی فرمانروای آنها است ، همان عدالت یا ستمی که در آن سپرده است خواهد یافت .

دوستی و اندرز رعیت هنگامی آشکار میگردد که حکومت های خود را سنگین نشمارند .

هنگامی که زمامدار تغییر یافت زمان دگرگون می شود .

خشم خصوصی در برابر رضایت عمومی قابل اغماض است .

هرگاه خداوند بر ملتی خشم گرفت نرخیهای آنان بالا میرود و تبهکاران بر آنان چیره می شوند .

ولی من تأسف میخورم از اینکه کار این ملت را بیخردان و تبهکارانشان بعهده می گیرند

بندگانش را برده می کنند .

دانشمندان ، فرمانروای پادشاهانند و ستم پایان زمامداری آنان است . دانش دینی است که بسبب آن پاداش داده می شود .

پست ترین مردم کسی است که نزد زمامدار ستمگر از انسان ناتوان بدگوئی کند .

این ساعتی است از شب که هر بنده ای در آن دعا کند دعایش مستجاب می شود مگر آنکه باجگیر یا جاسوس یا شرطی باشد .

سه کس مال را برتری می دهند : بازرگان دریا و همنشین سلطان و کسیکه در قضاوت رشوه می گیرد .

اگر گرگ چوپان باشد چه کسی گوسفندان را نگاهداری میکند ؟ خدا لعنت کند کسانی را که به معروف امر می کنند و خودشان آن را انجام نمی دهند ، و کسانی را که از منکر جلوگیری می کنند و خود مرتکب آن می شوند .

بدانید شما در زمانی هستید که گوینده ی حق در آن کم است و زبان از راستگوئی کند و پیرو حقیقت خوار است .

ذلیل ، نزد من عزیز است تا آنکه حق او را بستانم ، و نیرومند ، نزد من ناتوان است تا آنکه حق را از او بگیرم .

روزگاری برای مردم خواهد آمد که در آن مقرب نیست مگر سخن چین ، و زیرک خوانده نمی شود مگر تبهکار ، و ناتوان شمرده نمی شود مگر شخص با انصاف .

۴ پاره ای از نامه ها ، خطبه ها ، عهدها و وصایای علی « ع »

پرستش آزادگان

سخن زیبای علی « ع » در معنی عبادت :

گروهی خدا را بر اساس آرزو و پرستش می کنند و این عبادت بازرگانان است و گروهی خدا را از روی ترس عبادت می نمایند و این عبادت بردگان است . و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری

بندگی می کنند و این پرستش آزادگان است

ای مردم . . .

قسمتی از خطبه ای است که علی «ع» در مدینه ایراد کرده است :

احتکار مرکب رنج ، و حرص انگیزه ی سقوط در گناهان و جامع هر خصلت ناپسندی است .

صفحه [۱۵۸]

ای مردم ، هیچ گنجی سودمندتر از دانش و هیچ عزتی والاتر از بردباری و هیچ کار زشتی بدتر از دروغ و هیچ غایبی نزدیک تر از مرگ نیست ای مردم ، کسیکه در عیب خویش بنگرد از عیب دیگران باز میماند ، و کسیکه شمشیر ستم در کشد به همان شمشیر کشته خواهد شد ، و کسیکه چاهی حفر کند در آن خواهد افتاد ، و کسی که لغزش خویش را فراموش کند اشتباهات دیگران را بزرگ می شمارد ، و کسی که رأی خود را پسندید گمراه میگردد ، و کسیکه به عقل خود بی نیازی جست میلغزد ، و کسیکه به مردم بزرگی فروخت خوار گردید .

در دگرگونیهای حالات ، حقیقت افراد دانسته می شود . روزها اسرار پنهان را آشکار می سازند . آنچه از دیگران ناپسند میدانی برای تربیت تو کافی است . کسیکه به راههای اندیشه ها روی آورد موارد اشتباه را می شناسد . دوستی یک نوع خویشاوندی مورد بهره ای می باشد . همان حقوقی که تو بر برادرت داری برادرت نیز بتو دارد . به هیچ نعمتی نمی رسید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست می دهید .

هر جاننداری قوتی و هر دانه ای خورنده ای دارد و تو قوت مرگ هستی .

ای مردم از نیرنگ پرهیزید ، زیرا آن از اخلاق فرومایگان است .

اخلاص در عمل مشکلتر و اندیشه را از فساد رهائی دادن از

درازی جهاد سخت تر است .

هیئات اگر پرهیزکاری نبود من زیرک ترین مردم عرب بودم

صفحه [۱۵۹]

در حال خشنودی و خشم ، سخن حق بگوئید و در حال بی نیازی و فقر اعتدال را از دست ندهید و با دوست و دشمن دادگری کنید و در آسایش و سختی خشنود باشید .

کسیکه خواسته های نفسانی را ترک کند آزاده است .

خود پسندی دلیل سستی عقل انسان است . ستم بر بندگان خدا برای آخرت بد توشه ای است

سخنی با ابوذر

سخنی است که امام «ع» به ابوذر غفاری صحابی بزرگ ، هنگامی که خلیفه سوم او را به «ربذه» تبعید کرد فرموده است .

ربذه سرزمین بی آب و علفی در نزدیکی مدینه بود . خلیفه سوم هنگام تبعید ابوذر کسی را فرستاد تا به مردم اعلان کند که :

«هیچکس حق ندارد با ابوذر سخن بگوید و او را مشایعت نماید» روی این اصل مردم از وی دوری جستند اما علی بن ابیطالب «ع» و برادرش عقیل و دو فرزندش حسن و حسین «ع» و عمار او را مشایعت نمودند :

صفحه [۱۶۰]

ای ابوذر ، تو برای خدا بخشم آمدی پس به آن کسی که برای او خشمگین شدی امیدوار باش . این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنان ترسیدی ، پس آنچه را که بخاطر آن از تو می ترسیدند به دستشان بسپار و برای آنچه بخاطر آن از آنان می ترسیدی فرار کن . راستی چقدر آنان به آنچه تو منعشان کردی نیازمندند و چقدر تو از آنچه آنان ترا منع کردند بی نیازی اگر آسمانها و

زمین به روی بنده ای بسته شود و آن بنده از خدا بترسد خداوند برای او راه خلاصی قرار می‌دهد البته جز حق چیزی با تو انس نمی‌گیرد و جز باطل چیزی از تو وحشت ندارد. اگر دنیای آنان را می‌پذیرفتی البته ترا دوست داشتند و اگر چیزی از دنیا برای خود جدا می‌کردی ترا در امان می‌گذاشتند.

اطمینان به دنیا

قسمتی از نامه ای است که علی «ع» پیش از خلافتش به سلمان فارسی نوشته است:

هرگاه به دنیا بیشتر انس گرفتی از آن بیشتر بر حذر باش، زیرا دنیا پرست اگر در دنیا به شادی اطمینان یابد، دنیا او را از آن شادی بسوی اندوه می‌کشاند.

صفحه [۱۶۱]

درود بر تو ای پیامبر خدا

سخنی است که علی «ع» هنگام دفن همسرش فاطمه «ع» فرموده است:

ای پیامبر خدا، از من و از دختری که در جوار تو فرود آمده و بزودی بتو پیوست بر تو درود باد. ای پیامبر خدا از برگزیده تو صبر من کم گردید و طاقت و توانائی من از دست برفت، جز آنکه برای من در فراق بزرگ و مصیبت ناگوارت شکیبائی جا دارد.

اما اندوه من تمام نشدنی و شبم به بیداری خواهد گذشت تا آنکه خداوند، سرائی که تو در آن اقامت کرده ای برای من برگزیند.

بهترین و بدترین مردم

قسمتی از سخنانی است که علی «ع» هنگامی آن را ایراد کرد که مردم نزد وی اجتماع نمودند و از اعمال ناپسند عثمان شکایت کردند و از او خواستند با خلیفه سوم گفتگو کند و از وی بخواهد رضایت آنان را فراهم نماید. امام «ع» نزد عثمان رفت و فرمود:

مردم پشت سر من هستند و مرا میان تو و خودشان واسطه قرار داده اند.

صفحه [۱۶۲]

بخدا قسم نمی‌دانم بتو چه بگویم چیزی نمی‌دانم که تو آن را ندانی و ترا به چیزی که آن را شناسی راهنمایی نمی‌کنم، آنچه ما می‌دانیم تو نیز می‌دانی و در چیزی بر تو سبقت نگرفتیم تا ترا از آن آگاه سازیم و با چیزی خلوت نکردیم تا آن را به تو ابلاغ کنیم. آنچه ما دیده و شنیده ایم تو نیز دیده و شنیده ای. پس درباره خود از خدا بترس، از خدا بترس، زیرا بخدا

و راهها آشکار است . بدان که بهترین بندگان نزد خداوند پیشوای دادگری است که هدایت شده و راهنما باشد و بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمگری است که گمراه شده و دیگران بوسیله ی او ضلالت یافته اند . من از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : « روز قیامت پیشوای ستمگر را می آورند در حالیکه مددکار و عذرخواهی ندارد ، او را در آتش دوزخ میاندازند و چنانکه آسیا می چرخد در آتش گردش می کند آنگاه در قعر دوزخ بازداشت می شود » من ترا بخدا سوگند می دهم که مبادا پیشوای مقتول این امت باشی ، زیرا قبلاً گفته میشد : در این امت ، پیشوایی کشته می شود که جنگ و خونریزی را تا روز قیامت بر آنان می گشاید و کا.....بر آنان مشتبه می سازد و تبهکاریها را میان آنان گسترش میدهد ، در نتیجه حق را از باطل تشخیص نمی دهند ، در فتنه ها دست از حق برمی دارند و آشفته و نگران می شوند . پس تو بعد از زیادی سن و سپری شدن عمر ، برای مروان [۱] مانند چارپائی که دشمن آن را

[۱] مروان پسر حکم ، معروف است ، او نویسنده و رایزن عثمان بود و در عواملی که

صفحه [۱۶۳]

به تندی میراند مباش که ترا به هر کجا خواست براند

استبداد و خودکامی عثمان

سخنی است که علی « ع » درباره کشتن عثمان فرموده است :

اگر به کشتن عثمان فرمان داده بودم خودم کشته می او بودم ، و اگر جلوگیری کرده بودم پشتیبانش بودم [۱] لیکن کسیکه او را یاری کرده نمی تواند بگوید : من بهترم از کسی که او را

کرده و کسی که او را رها کرده نمی تواند بگوید : کسی که او را یاری کرده بهتر از من است [۲] . من اکنون سبب قتل او را برای شما می گویم : عثمان

باعث شد مردم بر ضد خلیفه سوم شورش کنند شرکت داشت .

[۱] منظور علی « ع » این است که به کشتن عثمان فرمان نداده بود و گرنه خودش کشته شده او بود ، در حالیکه می دانیم علی « ع » در این باره بی تقصیر بوده ، و از طرفی با شمشیر خود از او دفاع نکرده و گرنه یاور او بود . جلوگیری علی « ع » از کشتن عثمان قابل تردید نیست ، زیرا او بود که فرزندان خود حسن و حسین « ع » را فرستاد تا مردم را از وی دور سازند .

[۲] یعنی کسانی که او را یاری کردند از کسانی که دست از وی کشیدند بهتر نیستند . بنابراین پشتیبان او نمی تواند بگوید : من بهترم از کسی که او را رها کرده ، و کسیکه دست از او کشیده ، نمی تواند بگوید : پشتیبان او از من بهتر است . منظور امام « ع » این است که عقیده ها بر این اتفاق دارند که پشتیبانان عثمان دارای فضیلتی نبودند که بر دست کشندگان برتری داشته باشند .

صفحه [۱۶۴]

با خودکامی ، خلافت را بخود اختصاص داد و بد کرد که چنین کاری نمود و شما هم بی صبری کردید و در این بی صبری بد کردید ، و خداوند درباره خودسر و بی طاقت حکم ثابتی دارد .

من یکی از افراد شما هستم

سخن زیبایی است که امام « ع »

« پس از کشته شدن عثمان ، هنگامی که مردم با وی بیعت می کردند ، ایراد کرده است :

دست از من بدارید و دیگری را طلب کنید ، زیرا ما با کاری روبرو هستیم که راهها و رنگهای گوناگونی دارد . کاری که دلها در برابر آن ایستادگی نمی کنند و خردها توانائی تحمل آن را ندارند . راستی کرانه ها را ابر فرا گرفته و راه تغییر یافته است [۱] بدانید اگر من دعوت

[۱] در عهد خلیفه سوم در اثر بخشش هائی که به گروهی اختصاص یافته بود حس طمع در عده زیادی زنده شده بود . طبعاً این گروه که اغلب از رؤسا و سرشناسان بودند ،

برابری با دیگران را برای خود سخت می پنداشتند و اگر عدالت بر آنها حکومت می کرد از این قید فرار کرده و بخاطر رسیدن به تمایلات خود آشوب می کردند . بنابراین اگر امام « ع » آنان را به همان امتیاز باقی بدارد ستم کرده در حالیکه او با ستمگری مخالف است .

از طرفی شورشیان بر عثمان از علی « ع » درخواست عدالت می کنند اگر به عدالت نائل نشوند آماده انقلاب هستند روی این اصل کدام راه می تواند برای رسیدن به حق از

صفحه [۱۶۵]

شما را بپذیرم شما را بر آنچه میدانم سوار خواهم کرد و به سرزنش نکوهش کننده و حرف کسی گوش نمی دهم ، و اگر مرا رها کنید من مانند یکی از افراد شما هستم و شاید من در برابر کسیکه وی را زمامدار کار خود قرار می دهید از شما شنونده تر و فرمانبردارتر باشم ، و من وزیر شما باشم برای شما بهتر

است از اینکه زمامدار باشم

حق باطل شدنی نیست

خطبه زیبایی است که علی «ع» آن را در مدینه در دومین روز بیعتش برای مردم مدینه ایراد کرده است. این خطبه درباره ی بازگرداندن زمینها و اموالی که عثمان از مال عموم بخشیده بود سخن میگوید :

ای مردم ، من مردی از شما هستم ، آنچه به سود و زیان شما است به سود و زیان من نیز خواهد بود . آگاه باشید هر قطعه زمینی که عثمان تیول کرده و هر مالی از اموال خدا را بخشیده به بیت المال باز می گردد ، زیرا شورش و انقلاب سالم باشد ؟ بالاخره همان مسائلی که پیش از بیعت انتظار آن میرفت بعد از بیعت اتفاق افتاد .

صفحه [۱۶۶]

هیچ چیز حق نخست را باطل نمی کند و اگر بخشیده ی عثمان را بیابم آن را به صاحبش باز می گردانم هر چند در شهرها پراکنده شده باشد یا زنان بوسیله ی آن ازدواج کرده باشند و یا کنیزانی خریده شده باشند ، زیرا در عدالت گشایش است و بر کسیکه عدالت تنگ گردد ستم تنگتر خواهد بود . [۱] ای مردم ، آگاه باشید اگر من افرادی از شما را که دنیا آنان را در خود فرو برده و املاک را متصرف شده اند و نهرها را جاری و بر اسبها سوار گردیده و کنیزان نازک اندام را برای خود گرفته اند ، از آنچه در آن غرق شده اند جلوگیری کنم و آنان را بسوی حقوقشان که می دانند باز گردانم ، می گویند : پسر ابو طالب ما را از حقوقمان محروم ساخت آگاه باشید هر مردی از یاران پیامبر از مهاجران و

انصار معتقد باشد که به سبب مصاحبت با پیامبر بر دیگری امتیاز دارد ، فردای قیامت برتری نزد خدا است . شما همه بندگان خدا هستید و مال مال خداست که میان شما بطور مساوی تقسیم می شود ، و در این زمینه هیچکس بر دیگری برتری ندارد

[۱] یعنی کسی که از تدبیر کار خود بواسطه عدالت ناتوان باشد بواسطه ستم ناتوان تر است .

صفحه [۱۶۷]

پست ترین شما بمقام والاترین شما باز می گردد

قسمتی از خطبه ای است که علی « ع » پس از آنکه مردم مدینه با وی بیعت کردند ، آن را ایراد کرده است :

آگاه باشید ، بدبختی شما بصورت بدبختی روزی که خداوند پیامبر شما را برانگیخت ، بازگشته است [۱] . قسم به آن کسی که پیامبر را بحق مبعوث کرد شما غربال می شوید و مانند آنچه در دیگ است درهم آمیخته خواهید شد تا پست ترین شما به مقام والاترین شما ، و بلندترین شما به مرتبه ی پست ترین شما باز گردد و کسانی که در اسلام بر دیگران سبقت داشتند اما از موقعیت معنوی برخوردار نبودند سبقت می گیرند ، و آنانکه در اسلام تقدم بیشتری داشتند باز می مانند . به خدا قسم هیچ سخنی را پنهان نساختم و یکبار هم دروغ نگفتم آگاه باشید گناهان ، اسبهای سرکش و لجام گسیخته ای هستند که صاحبانشان بر آنها سوار شده و آنها سواران خود را در آتش می اندازند بدانید پرهیزکاری مرکوب رامی است که صاحبش بر پشت آن سوار شده و مهارش

[۱] بدبختی هائی که هنگام بعثت پیامبر گریبانگیر عرب شده بود اختلاف ، تعصب ،

ظلم قوی بر ضعیف و تسلط ثروتمند بر فقیر بود

. درست همین وضع خطرناک پس از کشته شدن عثمان برای مردم پیش آمد .

صفحه [۱۶۸]

بدست او است و صاحبش را وارد بهشت می کند . آری این دو حق و باطلند و هر کدام بستگانی دارند کسیکه بنا حق ادعا کرد هلاک گردید و هر که بهتان بست ناامید شد و کسیکه چهره خود را در برابر حق آشکار ساخت نابود گردید [۱] . از نادانی مرد همین بس که ارزش خود را نداند . در خانه های خود پنهان شوید و آشتی را میان خود حکومت دهید و توبه پشت سر شما است . هیچ سپاسگزاری جز پروردگار خود را سپاس نکند و هیچ سرزنشگری جز خویشتن را ملامت ننماید

خدا گذشته ها را می بخشد

قسمتی از خطبه ای است که امام «ع» پس از کشته شدن عثمان در آغاز خلافت خود ایراد کرده است :

ای مردم ، راستی دنیا امید دارنده و اعتماد کننده بخود را فریب می دهد و به کسیکه شیفته آن شده بخل نمی ورزد و به کسی که بر آن پیروز شده غلبه خواهد یافت . بخدا قسم هرگز نعمتی از ملتی که در طراوت زندگی بوده اند سلب نشده مگر بخاطر گناهایی که مرتکب شده اند ، زیرا خداوند به بندگانش ستم نمی کند . و اگر مردم هنگامیکه سختی ها

[۱] یعنی کسیکه حق را با دشمنی ابراز کند و صریحا با آن عداوت نماید .

صفحه [۱۶۹]

به آنان روی می آورد و نعمتها از ایشان سلب می شود با نیت های راست و دلهای شیفته به پروردگارشان پناه ببرند هر گمشده ای را به آنان باز می گرداند و هر فسادی را برای آنان اصلاح می نماید .

راستی من

می ترسم شما در ضعف و سستی واقع شوید . کارهایی بود که گذشت و شما نسبت به آن تمایل داشتید و در این امور مورد پسند من نبودید . اینک اگر کارتان به شما باز گردد از سعادت‌مندان خواهید بود . من جز کوشش و وظیفه ای ندارم ، اگر می خواستم بگویم می گفتم . خدا گذشته ها را ببخشد

رشوه

نامه ای است که علی « ع » پس از رسیدن به خلافت به سرلشگران نوشته است :

پس از سپاس و درود ، هلاکت پیشینیان شما بدان جهت بود که مردم را از حق بازداشتند ، پس مردم . آن را خریدند [۸] از آنسو آنان را بیاطل و ادار ساختند آنها هم از باطل پیروی کردند [۹] .

[۸] یعنی مردم را از حق خود باز داشتند و مردم ناچار شدند بواسطه رشوه حق را از آنان بخرند .

[۹] یعنی مردم را به انجام باطل واداشتند تا آنجا که باطل سرمشق فرزندان بعد از پدران گردید .

صفحه [۱۷۰]

اگر پایدار نباشید

قسمتی از نامه ای است که علی « ع » به فرماندهان مرزی خود نوشته است :

پس از سپاس و درود ، برای حکمران سزاوار است برتری و نعمتی که به او اختصاص داده شده ، باعث تغییر حال او بر رعیت نشود و نعمت هائی که خداوند نصیبش ساخته او را بیشتر به بندگان خدا نزدیک کند و بیشتر به محبت نسبت به برادرانش وادارد .

آگاه باشید حق شما بر من این است که هیچ حقی را از مورد خود برای شما جلوگیری نکنم و شما در حق نزد من برابر باشید ، پس هرگاه من چنین کردم بر خدا لازم است نعمت را بر شما تمام کند و شما اطاعت مرا نمائید و از دعوت من کناره گیری نکنید و در صلاح خود کوتاهی ننمائید و در راه حق در سختی ها فرو روید .

اگر شما در این امور پایدار نباشید هیچکس از شما در نظر من پست تر از کسی که انحراف

یافته نخواهد بود ، آنگاه کیفر او را بزرگ می شمارم و او از این کیفر نزد من رهائی نخواهد یافت

با مردم از روی انصاف رفتار کنید

قسمتی از نامه ای است که علی «ع» به مأمورین مالیات نوشته است :

صفحه [۱۷۱]

با مردم از روی انصاف رفتار کنید و در برابر خواسته هایشان بردبار باشید ، زیرا شما خزانه داران رعیت [۱۰] و نمایندگان ملت هستید .

هرگز هنگام گرفتن مالیات ، لباس زمستانی و تابستانی مردم و چهارپائی را که با آن کار می کنند نفروشید [۱۱] و به هیچکس بخاطر درهمی تازیانه نزنید و به مال هیچیک از نمازگزاران و هم پیمانها دست دراز نکنید [۱۲] .

آیا پیروزی را در سایه ظلم جستجو کنیم ؟

هنگامی که امام «ع» را بخاطر برابری در بخشش سرزنش کردند فرمود :

آیا به من فرمان می دهید در حق کسی که بر او زمامدار شده ام ، پیروزی را در سایه ی ظلم جستجو کنم ؟ بخدا قسم تا هنگامیکه روزگار باقی است و ستاره ای در آسمان ستاره دیگر را قصد می کند ، به این کار

[۱۰] منظور این است که حکمرانان باید اموال رعیت را در بیت المال جمع آوری کنند و در مصالح و نیازمندیهای مردم مصرف نمایند .

[۱۱] علی «ع» می گوید : مردم را ناچار نکنید برای پرداخت مالیات لباس و چهارپای خود را که در کشاورزی و باربری به آن نیازمندند بفروشند .

[۱۲] منظور از هم پیمان اهل کتاب هستند .

صفحه [۱۷۲]

فرمان نمی دهم و نزدیک آن نمی شوم . اگر مال مال من بود آن را بطور مساوی میان مسلمانان تقسیم می کردم ، پس چگونه است و حال آنکه مال خداست آگاه باشید بخشیدن مال در غیر مورد حق ، زیاده روی و اتلاف است .

مردم در حقوق با یکدیگر برابرند

سخنی است که امام «ع» با طلحه و زبیر پس از بیعت آنان بخلافت ، در حالیکه آن حضرت را بر مشورت نکردن و کمک نگرفتن از آنان در کارها ، نکوهش می کردند ، ایراد فرموده است :

راستی شما برای چیز اندک خشم نمودید و فراوان را به تأخیر انداختید . بگوئید بینم شما در چه چیزی حق داشته اید که من شما را از آن بازداشته ام یا کدام بهره ای را بخود اختصاص داده و شما را از آن محروم ساخته ام یا از کدام حقی که مسلمانی نزد

من آورده ناتوان مانده ام یا نسبت به آن نادان بوده یا درباره آن اشتباه کرده ام؟ بخدا قسم من هرگز خواهان خلافت و در جستجوی حکومت نبوده ام. این شما بودید که مرا به آن دعوت نمودید. هنگامیکه خلافت به من رسید به کتاب خدا نظر نمودم و لذا در این زمینه به رأی شما و رأی دیگران نیازمند نشدم، و حکمی پیش نیامد که نسبت به آن نادان باشم

صفحه [۱۷۳]

تا با شما و برادران مسلمانم مشورت نمایم، اگر چنین بود از شما و دیگران روی گردان نبودم.

اما مسئله برابری که یادآوری کردید، مسئله ای است که من به رأی خود و از روی هوس درباره آن حکم نکردم، بلکه من و شما آنچه را پیامبر خدا «ص» آورده و از آن فارغ شده بدست آوردیم. بنابراین من در آنچه خداوند از تقسیم آن فارغ گردیده به شما نیازمند نبودم.

خداوند دل‌های ما و شما را بسوی حق گرایش دهد و به ما و شما صبر عطا فرماید. خدا رحمت کند مردی را که حقی ببیند و به آن کمک نماید یا ستمی ببیند و از آن جلوگیری کند و به زیان ستمگر مددکار ستمدیده باشد

بسوی اصحاب جمل

نامه ای است که علی «ع» پیش از واقعه جمل به طلحه و زبیر و عایشه نوشته است:

این نامه ای است از بنده خدا علی پیشوای مؤمنان به طلحه و زبیر و عایشه، سلام بر شما.

پس از سپاس و درود، ای طلحه و زبیر شما خود می دانید که من قصد بیعت نکردم تا آنکه به

آن مجبور شدم و شما از افرادی بودید که بیعت مرا پذیرفتید ، پس اگر از روی اطاعت بیعت کرده اید ، بسوی خدا توبه نموده و از تصمیمی که دارید منصرف شوید و اگر با اکراه بیعت

صفحه [۱۷۴]

نموده اید با آشکار ساختن اطاعت و پنهان نمودن گناه ، برای من به زیان خود راه گشوده اید .

ای طلحه تو بزرگ مهاجران هستی و ای زبیر تو قهرمان قریش می باشی . نرفتن شما زیر بار بیعت پیش از آنکه داخل آن شوید ، از خارج شدن شما از آن پس از پذیرفتن برای شما آسان تر بود .

ای عایشه تو برای طلب کردن کاری که از عهده تو بیرون بود ، خدا و پیامبرش را معصیت کردی و از خانه ات خارج شدی و گمان می کنی می خواهی میان مردم را اصلاح دهی به من بگو زنان را با فرماندهی سپاه و نمایان شدن در برابر مردان چه کار ؟ به خیال خودت خون عثمان را می طلبی در حالیکه عثمان از بنی امیه و تو از قبیله تمیم هستی . تو دیروز در برابر گروهی از اصحاب پیامبر خدا می گفتی : این پیرمرد احمق را که کافر شده بکشید خدا او را بکشد » و امروز خون او را می طلبی ؟ از خدا بترس و به خانه ات بازگرد و پوشش خود را بیاویز ، و السلام .

از لانه ات بیرون بیا

قسمتی از نامه ای است که علی « ع » آن را به ابو موسی اشعری فرماندار خود در کوفه ، نوشته است . علی « ع » پس از آنکه مردم را برای جنگ با اصحاب جمل

صفحه [۱۷۵]

دعوت کرد به او خبر

رسید که ابو موسی مردم را از آمدن بسوی او جلوگیری کرده است ، امام «ع» به او نوشت :

از بنده خدا علی پیشوای مؤمنان به عبد الله بن قیس .

پس از سپاس و درود ، سخنی از تو به من رسیده که هم به سود تو و هم به زیان تست . هرگاه فرستاده من بر تو وارد شد دامن خود را بالا بزن و کمر بندت را محکم کن و از لانه ات بیرون بیا و کسانی را که با تو هستند دعوت کن [۱۳] .

عقلت را مقید نما و زمام کارت را در دست گیر و بهره و نصیب را دریاب . اگر از این پیشنهاد کراهت داری بجای تنگی که رهائی در آن نیست دور شو بخدا قسم این جنگ ، بر حق و بدست کسی است که بر حق است و من از آنچه کافران کرده اند باک ندارم

اتمام حجت

سخنی است که امام «ع» با مردی بنام « کلب جرمی » در میان گذاشته ، پس از

[۱۳] بالا زدن دامن و محکم کردن کمر بند ، کنایه از آمادگی برای جهاد است و مقصود از لانه ، جایگاه است .

صفحه [۱۷۶]

آنکه گروهی از مردم بصره وی را نزد حضرت فرستادند تا حقیقت حال او را با اصحاب جمل معلوم نماید و شبه آنان بر طرف شود . امام «ع» رفتار خود را با آنان طوری توضیح داد که از آن پس مرد دانست وی بر حق است ، پس امام «ع» به او فرمود : بیعت کن آن مرد گفت :

من

فرستاده گروهی هستم و از پیش خود کاری نمی کنم تا بسوی آنان باز گردم .

امام «ع» این سخن زیبا را بیان فرمود :

بگو ببینم اگر کسانی که از طرف آنها بسوی من آمده ای ، ترا بعنوان راهنما بفرستند که برای آنان زمینی که در آن باران آمده پیدا کنی و تو بسوی آنان باز گردی و به آنها از گیاه و آب خبر دهی و آنها با تو مخالفت کنند و در زمینهای بی آب و گیاه فرود آیند ، تو در این صورت چه می کنی ؟

آن مرد گفت : من آنان را رها کرده و با آنان مخالفت می کنم و در جائیکه آب و گیاه وجود دارد فرود می آیم . امام «ع» فرمود : پس اکنون دستت را دراز کن آن مرد گفت : بخدا قسم هنگامی که حجت بر من تمام گردید نتوانستم از بیعت امتناع کنم ازین رو با امام «ع» بیعت نمودم

صفحه [۱۷۷]

وقتی از امام «ع» پرسیدند : به چه چیز بر همگنان پیروز شدی ؟

فرمود :

به هیچکس روبرو نشدم مگر آنکه بر زیان خودش مرا یاری کرد

او خواست مغالطه کند

سخنی است منطقی که امام «ع» درباره طلحه و موقعیت او پیش از کشته شدن عثمان و بعد از آن ، ایراد کرده است :

من تا بحال به جنگ تهدید نمی شدم و کسی مرا از ضرب شمشیر نمی ترسانید . بخدا قسم او با برهنگی [۱] برای خونخواهی عثمان شتاب نکرده مگر بخاطر آنکه می ترسد از او خونخواهی کنند ، زیرا وی مورد گمان قتل است و میان مردم کسی حریص تر

از او در ریختن خون عثمان نبوده ، ازینرو خواسته بوسیله ی جمع آوری لشکر مغالطه کند تا امر اشتباه شود و تردید صورت گیرد بخدا قسم او درباره ی عثمان هیچیک از سه کار را انجام نداد :

اگر پسر عفان چنانکه او گمان می کرد ستمگر بود می بایست از قاتلان او پشتیبانی کند و با یارانش مخالفت نماید ، و اگر مظلوم بود سزاوار بود از کسانی باشد که از قاتلانش جلوگیری می کردند و برای

[۱] مانند شمشیری که از نیام بیرون کشیده شده است .

صفحه [۱۷۸]

او عذرخواهی می نمودند ، و اگر در این دو خصمت شک و تردی داشت می بایست از او کناره گیری کند و در گوشه ای قرار گیرد و مردم را با او بگذارد و او هیچیک از سه کار را انجام نداد و کاری کرد که راهش شناخته نشده و عذرهای او صحیح نبوده است

من همراه آنان خواهم بود

عبد الله بن عباس می گوید : در ذی قار [۱] بر امیر المؤمنین وارد شدم در حالیکه کفش خود را میدوخت ، به من گفت : قیمت این کفش چند است ؟ گفتم : ارزشی ندارد .

فرمود : بخدا قسم این کفش در نظر من از حکومت بر شما محبوب تر است ، مگر آنکه حقی پیدا کنم یا از باطلی جلوگیری نمایم .

آنگاه بیرون آمد و برای مردم خطبه ای ایراد کرد و این هنگامی بود که برای جنگ با مردم بصره خارج شده بود فرمود :

من هرگز ناتوان نشدم و ترس بخود راه ندادم . رفتن من به این

[۱] ذی قار محلی است در نزدیکی بصره که بین واسط و کوفه واقع شده است .

صفحه]

جنگ مانند رفتن به جنگ های دیگر است [۱] همانا باطل را می شکافم تا حق از پهلوی آن خارج گردد [۲] مرا با قریش چه کار؟ بخدا قسم وقتی کافر بودند با آنان جنگیدم و اکنون هم که در گمراهی قرار گرفته اند با آنان نبرد خواهم کرد. من همانطور که دیروز با آنان همراه بودم امروز نیز همراه خواهم بود

با چه چیز پاسخ داده می شود؟

علی «ع» درباره اصحاب جمل سخن می گوید:

آگاه باشید شیطان حزب خود را تحریک کرده و سپاهش را گرد آورده تا ستم به جایگاههای خود باز گردد و باطل به ریشه اش برسد [۳]. بخدا

[۱] یعنی چنانکه در گذشته در جنگهای اسلامی بر ضد مشرکان قیام می کردم امروز نیز همچنان در راه حق جهاد می کنم.

[۲] اصولا باطل بسوی بینش انسان شتاب می کند و آن را از رسیدن بحق باز میدارد، گویا باطل حق را فرا گرفته و آن را پوشانده است. راستی علی «ع» در زمینه موقعیت باطل در برابر حق، و موقعیت خودش در آشکار ساختن حق و باطل، زیبا سخن گفته است.

[۳] این سخن صریحا می رساند که گروهی که منظور علی «ع» بودند می خواستند حکومت را بر طبق حکومت خلیفه سوم، در سایه خودبینی و ظلم و به چنگ آوردن غنائم اداره کنند و این برای آنان ممکن نبود مگر آنکه مردم را بر ضد خلیفه جدید یعنی علی

صفحه [۱۸۰]

قسم هیچ کار زشتی را بر من انکار نکردند و میان من و خودشان از روی

عدالت حکم نمودند . این گروه حقی را که خود ترک کردند و خونی را که خود ریختند از من می طلبند . اگر من در این خون شریک آنان بودم آنها نیز از آن بهره ای داشتند و اگر بدون من عهده دار بودند مسئولیت بر خودشان هست و بزرگترین دلیلشان بر زیان خودشان می باشد ای نومیدی که دعوت کننده هستی چه کسی دعوت کرده ؟ و با چه چیز پاسخ داده می شود ؟ [۱] من به حجت خدا بر آنان و علم او درباره آنها راضی هستم . اگر امتناع کردند آنها را از تیزی شمشیر برخوردار خواهم ساخت و شمشیر برای درمان باطل و یاری حق کافی خواهد بود شکفت این است که برای من پیام آورده اند که برای نیزه زدن بیرون بیایم و در شمشیر کشیدن بردبار باشم مادر به عزایشان بنشیند [۲] من تا بحال به جنگ تهدید نمی شدم و کسی مرا از ضرب

« ع » گرد آوردند ، زیرا در زمان خلافت او امید آن آزادی را که قبلا در تصرف اموال و اوضاع و احوال مردم داشتند ، نخواهند داشت .

[۱] منظور امام « ع » از دعوت کننده ، یکی از سرلشگران دشمن در واقعه جمل است . او از امام « ع » درخواست کرد که برای نیزه زدن آماده گردد ، گویا امام « ع » را نسبت به جنگ و نتایج آن تهدید می کرد . امام « ع » با جمله : « چه کسی دعوت کرده ؟ » دعوت و دعوت کننده را تحقیر می کند .

[۲] این جمله

نفرین بر آنها است ، زیرا آنها ارزش خود را نشناختند . . . آیا پسر

صفحه [۱۸۱]

شمشیر نمی ترسانید . من به پروردگار خود یقین دارم و در دینم شبه ای نخواهم داشت .

در میان امواج کوه پیکر دریا

علی « ع » پس از واقعه جمل مردم بصره را سرزنش می کند :

شما سپاه آن زن و پیرو حیوان بودید [۱] : صدای شتر را پاسخ می دادید و هنگامیکه او را پی کردند فرار نمودید . اخلاق شما پست و پیمان شما ناسازگاری و دین شما نفاق و آب شما شور است . کسیکه در میان شما اقامت گزیند به گناه خویش کیفر می شود و هر کس از میان شما بیرون رود رحمت پروردگارش را درک خواهد کرد . بخدا قسم شهر شما غرق خواهد شد ، گویا من مسجد آن را می بینم بسان سینه مرغ در میان امواج کوه پیکر دریا قرار گرفته است .

آنان را با نیرنگ کشتند

قسمتی از خطبه ای است که علی « ع » درباره اصحاب جمل ایراد کرده است :

ابو طالب به جنگ تهدید می شود ؟

[۱] منظور از حیوان شتر عایشه است .

صفحه [۱۸۲]

آنها بیرون آمدند و همسر پیامبر خدا را بسوی بصره می کشیدند : زنان خود را در خانه ها نگاه داشته بودند و نگاهداشته ی پیامبر خدا را در برابر خود و دیگران در میان لشکر نمایان ساختند . لشگری که از آنان مردی نبود مگر آنکه اطاعت مرا به گردن گرفته و بدون اکراه ، از روی میل با من بیعت کرده بودند . آنان به فرماندار من در بصره و خزانه داران بیت المال مسلمین و مردم بصره وارد شده و گروهی را از روی نیرنگ کشته و عده ای را آنقدر زدند که مردند بخدا قسم اگر دست نمی یافتند به مسلمانان مگر به یک نفر که او را عمدا بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد بکشند

همانا کشتن همه ی آن لشکر بر من حلال بود

کسانی که با من جنگیدند

علی «ع» درباره ی خصوصیات جنگِ جمل سخن می گوید :

من در جنگِ جمل دچار شجاع ترین و ثروتمندترین و بخشنده ترین مردم گردیدم . با افرادی روبرو شدم که در میان مردم از همه بیشتر فرمانبردار داشتند و از نظر جمعیت و نیرنگ بازی کامل ترین مردم بودند : دچار زبیر گردیدم که هرگز روی گردان نبود . گرفتار یعلی بن منیه شدم که اموال را بر شتران فراوانی حمل می کرد و به هر نفری یک اسب و سی دینار می داد تا با من بجنگد . دچار عایشه شدم که هرگز چیزی را با دست اشاره نکرد مگر آنکه مردم از او پیروی

صفحه [۱۸۳]

کردند . گرفتار طلحه شدم که باطنش درک نشدنی و نیرنگش پایان ناپذیر بود

سخن میگوئید اما لال هستید

قسمتی از خطبه ای است که علی «ع» در ضمن آن پیروان خود را در کوفه سرزنش می کند :

اگر خداوند به ستمگر مهلت دهد کیفر او از بین نمی رود و خداوند بر گذرگاه راهش در کمین است . آگاه باشید ، قسم به آن کسیکه جانم در دست او است این گروه بر شما چیره خواهند شد ، این بدان جهت نیست که آنان از شما بحق سزاوارترند بلکه بخاطر این است که آنها بسوی باطل زمامدار خود شتاب میکنند و شما در حق من کنیدی میکنید . همیشه ملتها از ظلم حکمرانان خود می ترسیدند و اینک من از ستم افراد ملت هر اس دارم من شما را برای جهاد روانه کردم شما نرفتید ، به شما گوشزد کردم نشنیدید ، آشکارا و پنهانی از شما دعوت نمودم اجابت نکردید ، به شما اندرز دادم نپذیرفتید . راستی آیا شما

حاضرید و مانند غائبان هستید و بنده اید و همچون اربابان میباشید؟

حکمت ها را برای شما میخوانم از آن فرار میکنید، با موعظه به شما پند میدهم از آن دوری میجوئید و شما را به جهاد با ستمگران تحریک می کنم هنوز سخنم تمام نشده می بینم مانند جمعیت سبا پراکنده

صفحه [۱۸۴]

شده اید و به مجالس خود باز میگردید و یکدیگر را به پندهای خود فریب می دهید .

ای کسانی که بدنهایشان حاضر و عقلهایشان ناپیدا و خواسته هایشان گوناگون است و زمامدارانشان به سبب آنان گرفتار شده اند ، زمامدار شما اطاعت خدا میکند در حالیکه شما نافرمانی او میکنید ، و زمامدار مردم شام معصیت خدا میکند در حالیکه مردم از او اطاعت میکنند بخدا قسم دوست داشتم معاویه همانطور که دینار را با درهم مبادله میکند شما را مبادله میکرد و ده نفر از شما را از من میگرفت و یک نفر از خودشان به من تحویل میداد .

ای مردم کوفه ، من از ناحیه ی شما به سه مصیبت و دو مصیبت گرفتار آمدم : گوش دارید اما کر هستید و سخن میگوئید اما لال هستید و چشم دارید اما نابینا هستید ، نه هنگام ملاقات ، آزادگانی راستین هستید و نه موقع گرفتاری ، برادرانی مورد اطمینان

هرگز از دشمن انتقام نگیرید

قسمتی از نامه ای است که علی « ع » به عبد الله بن عباس فرماندار خود در بصره نوشته است . قبیله ی بنی تمیم چون در حادثه جمل با طلحه و زبیر بودند عبد الله بن عباس بر آنان سخت گرفت و

صفحه [۱۸۵]

بسیاری از آنان را از خود دور کرد . این عمل برای علی « ع » که

قلب عظیمش از انتقام بیزار بود بزرگ تلقی شد ، از این رو به عبد الله بن عباس نامه ای نوشت و او را سرزنش نمود و از این عمل جلوگیری کرد و حقیقتی را که ما امروز نسبت به آن تجاهل میکنیم بیان فرمود ، آن حقیقت اینکه : رئیس حکومت نیز نسبت به کارهای مأمورین خود که بر مردم گماشته شده اند مسئولیت دارد . فرمود :

مردم بصره را با احسان و نیکوئی شادگردان و گره ترس را از دلهایشان باز کن به من خبر رسیده است که با بنی تمیم بد اخلاقی و خشونت می کنی ، ای ابو العباس خدا ترا رحمت کند در نیکی و بدی که بر دست و زبانت جاری می شود مدارا کن [۱] زیرا ما هر دو در این جهت با هم شریک هستیم و چنان کن که گمان نیکوی من بتو باشد و اندیشه من درباره تو سست نگردد

[۱] امام « ع » می خواهد به او دستور دهد که در تمام گفته ها و کارهای خوب و بد تحقیق کند و هرگز شتاب ننماید ، زیرا وی فرماندار و نماینده او است و باید در کارها با یکدیگر شریک باشند .

صفحه [۱۸۶]

زنان

قسمتی از خطبه ای است که امام « ع » پس از جنگ جمل در نکوهش زنان ایراد فرموده است :

از زنان بد پرهیز کنید و از خوبان آن بر حذر باشید و در کارهای شایسته اطاعت آنان را مکنید تا در کارهای زشت طمع نکنند

زاممداران ننگین

قسمتی از خطبه ای است که امام « ع » در ضمن آن مردم را از بنی امیه بر حذر می دارد :

آگاه باشید ، بنظر من ترسناک ترین فتنه ها بر شما ، فتنه بنی امیه است .

زیرا آن فتنه تاریک و کور کورانه ای است . بخدا قسم بعد از من بنی امیه برای شما زمامداران بدی خواهند بود . آنها مانند شتر پیر بدخو هستند که با دهان گاز می گیرند و با دست میکوبند و با پا لگد می زنند و از دوشیدن شیر جلوگیری می کنند . پیوسته بر شما تسلط دارند تا از شما کسی را جز آنکه بحالشان نافع است ، باقی نمی گذارند و همواره بلای آنان برقرار است تا آنکه انتقام شما از آنان مانند انتقام بنده از

صفحه [۱۸۷]

مولا- و انتقام تابع از متبوعش می باشد [۱] . فتنه آنان بصورتی زشت و هولناک و بر طبق روش جاهلیت بر شما وارد می گردد

خانه و خیمه ای باقی نمی ماند

علی «ع» درباره بنی امیه سخن می گوید :

بخدا سوگند بنی امیه پیوسته ستم می کنند تا محرمات خدا را حلال گردانند و پیمانها را بشکنند ، در آن هنگام خانه و خیمه ای باقی نمی ماند مگر آنکه ظلم آنها در آن داخل می گردد ، و مردم دو دسته می شوند و هر دو دسته گریه می کنند : یکی برای دینش می گرید و دیگری برای دنیایش گریان است . آن روز یاری شما برای آنان مانند یاری بنده نسبت به مولایش می باشد که اگر حاضر شد از او اطاعت می کند و اگر غائب گردید از او بدگوئی می نمایند

کشاده گلو

علی «ع» با اصحاب خود سخن می گوید :

آگاه باشید بزودی بعد از من مردی گشاده گلو و شکم بر آمده بر شما چیره می شود ، آنچه پیدا کند می خورد و آنچه نیابد جستجو می کند

[۱] یعنی انتقام ذلت باری است که نام آن را انتقام نمی توان گذاشت .

صفحه [۱۸۸]

آگاه باشید بزودی او شما را به ناسزاگوئی و بیزاری از من فرمان می دهد ، اما درباره ناسزاگوئی پس مرا دشنام دهید زیرا آن باعث پاکی من و موجب نجات شما است و اما درباره بیزاری جستن پس هرگز از من بیزاری مجوئید ، زیرا من بر فطرت اسلام تولد یافته ام و بسوی ایمان و هجرت سبقت گرفته ام

حرص توانگران

نامه ای است که امام «ع» به معاویه نوشته است . در این نامه نظریه صحیح وی را درباره توانگرانی که زیادی مال ، آنان را حریص تر می سازد ، می خوانیم :

پس از سپاس و درود ، راستی دنیا آدمی را از غیر خودش باز میدارد دنیا پرست به چیزی از دنیا نمی رسد مگر آنکه دنیا در حرص و ولع بیشتری بسوی او میگذارد ، و هرگز به سبب آنچه در دنیا به آن رسیده از آنچه به آن نرسیده بی نیاز نمی گردد ، و به دنبال این جمع آوری و استوار سازی ، جدائی و شکست خواهد بود . تو اگر از گذشته عبرت بگیری بقیه را نگاهداری خواهی کرد . و السلام .

بسوی حق

معاویه نامه ای به علی «ع» نوشت و از وی

درخواست کرد که شام را به او واگذار نماید . امام « ع » در پاسخ او نامه ای نوشت که متضمن جملات زیر بود :

اما اینکه شام را از من خواسته ای ، من چنین نبودم که چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز آن را به تو ببخشم . و اما اینکه می گوئی :

« جنگ ، عرب را بجز نیمه جانهایی که باقی مانده اند خورده است » آگاه باش هر که را حق خورده بسوی بهشت رهسپار شده ، و هر که را باطل خورده بسوی دوزخ روانه می شود . و اما برابری ما از نظر سپاه و جنگ ، پس تو در شک و تردید ، قوی تر از من در یقین نیستی

خرما به « هجر » بردن

نامه دیگری است که امام « ع » در پاسخ معاویه نوشته است :

پس از سپاس و درود ، نامه ی تو به من رسید . در نامه ی خود یادآور شده بودی که خداوند محمد « ص » را برای دین خود برگزید و او را بواسطه ای اصحابش کمک کرد . راستی روزگار مسئله شگفت انگیزی را از تو بر ما پنهان داشته بود زیرا تو شروع کرده ای ما را از امتحان خدا و نعمت او بر ما درباره پیامبر ، آگاه می سازی تو در اینکار مانند کسی هستی که خرما به « هجر » [۱] بار کند ، یا مانند کسی که معلم خود را به

[۱] هجر شهری است در بحرین که درخت خرما در آن فراوان است .

مسابقه تیراندازی دعوت نماید .

آنگاه

مسئله مربوط به من و عثمان را یادآور شدی ، تو باید بخاطر خویشاوندی با عثمان خودت از این سخن پاسخ دهی [۱] .
راستی آیا کدامیک از ما با او دشمن تر و به راههای کشته شدنش آشناتر بودیم :

آیا کسیکه او را یاری کرد و او درخواست خودداری از پشتیبانی و یآوری نمود ، یا کسیکه عثمان از او درخواست یاری کرد و او از یاریش دریغ نمود و مرگ را بسوی او روانه ساخت تا به سرنوشت خود رسید ؟ [۲] من تاکنون در عیب جوئی از عثمان بخاطر بدعتهایی که میگذاشت عذرخواهی نکرده ام ، اگر گناه من این است که او را ارشاد و راهنمایی کرده ام پس چه بسا سرزنش شده ای است که گناهی ندارد .

از خدا بترس

قسمتی از نامه ای است که امام «ع» به معاویه نوشته است :

درباره ی آنچه نزد تو است از خدا بترس ، و در حقی که خدا بر تو دارد

[۱] یعنی بخاطر نسبتی که با او داری میتوان با تو درباره ی او بحث کرد .

[۲] منظور از کسی که عثمانرا یاری کرد خود امام است ، و کسی که درخواست خودداری نمود و عثمان بود ، و کسیکه از یاری عثمان دریغ کرد معاویه و امثال وی از بنی امیه بودند .

صفحه [۱۹۱]

نظر کن ، و بسوی شناخت چیزهایی که به نادانی آن معذور نیستی باز گرد . نفس تو ترا در بدیها داخل کرده و در گمراهی افکنده و در تبهکاریها وارد ساخته و راهها را بر تو سخت و ناهموار نموده است .

گروهی را هلاک ساختی

قسمتی از نامه ای است که امام «ع» به معاویه نوشته است :

و گروه زیادی از مردم را هلاک ساختی : آنان را به گمراهی خود فریب دادی و در موج دریای خود افکندی آن چنانکه تیره گیها آنان را فرا گرفته و اشتباهات بر آنها می خروشد ، ازین رو از مقصد خود دور شدند [۱] و به عقب برگشته و پشت کردند و به شرافت نیاکان خود اعتماد نمودند [۲] . تنها کسانی که بینش داشتند (بسوی حق) بازگشتند .

فریب دادن کودک

قسمتی از نامه ای است که علی «ع»

[۱] یعنی اراده رسیدن بحق داشتند لیکن بسوی باطل منحرف شدند .

[۲] یعنی بشرافت قبایل خود تکیه کرده و تعصب جاهلیت را پیشه ساختند و دست از یاری حق برداشتند .

صفحه [۱۹۲]

در پاسخ معاویه نوشته است :

یاد آور شده ای که من طلحه و زبیر را کشته ام و عایشه را دور کرده و کارش را بر هم زده ام و در بصره و کوفه فرود آمده ام البته این کاری است که تو از آن برکنار بودی ، بنابراین زبانی بر تو نیست و عذرخواهی آن بتو مربوط نخواهد بود .

درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتمی ، تو نیز در آنچه مردم داخل شده اند داخل شو ، آنگاه قضاوت را بعهده من بگذارید تا تو و مردم را بر کتاب خدای تعالی وادار کنم ، و اما آنچه تو می خواهی [۱] فریب دادن کودک برای نخوردن شیر است .

شکفتا

نامه ای است که امام «ع» به معاویه نوشته است :

سبحان الله چقدر با تباه ساختن حقایق ، هواپرستی و خواهش های تازه را بر خود لازم می دانی اما اینکه درباره عثمان و قاتلان وی زیاد احتجاج می کنی ، تو عثمان را هنگامی که به نفع خودت بود یاری کردی اما وقتی به سود او بود دست از یاریش برداشتی [۲] و السلام .

[۱] منظور حکومت شام است زیرا امام «ع» با ادامه حکومت معاویه بر شام مخالف بود .

[۲] یعنی هنگامی که یاری کردن عثمان برای تو سودمند بود او را وسیله ی

صفحه [۱۹۳]

گناه و نیرنگ

علی «ع» درباره ی روش خود و معاویه سخن می گوید :

بخدا قسم معاویه از من زیرک تر نیست ، ولی او نیرنگ و گناه می کند ،

و اگر مکر و حيله زشت نبود من زیرکترین مردم بودم

بهای بیعت

قسمتی از خطبه ای است که علی «ع» ایراد کرده است :

او (عمرو بن عاص) بیعت نکرد تا آنکه شرط کرد معاویه بهائی در مقابل بیعت او بدهد هرگز دست فروشنده کامیاب نگردد

، و امانت خریدار به رسوائی گراید . پس شما آماده جنگ شوید و وسایل آن را فراهم سازید

رشوه خواران

علی «ع» نامه ای نیز به همین مضمون برای گروهی از اصحابش فرستاده است :

جمع آوری مردم قرار دادی ، اما وقتی که می بایست او را یاری کنی دست از او برداشتی و درباره ی او سستی کردی .

صفحه [۱۹۴]

همانا شما با رشوه خواران و دنیاپرستان و بدعتگزاران می جنگید . به من خبر داده اند که فرزند ستمگر (عمرو بن عاص) با معاویه بیعت نکرده تا آنکه شرط نموده معاویه رشوه ای که بزرگتر از حکومت اوست به او بدهد . دست این فروشنده که دینش را به دنیا فروخت تهی شد ، و دست این خریدار که پیروزی یک مرد جنایتکار گمراه را به اموال مردم خرید ، محتاج گردید

دنیا و آخرت خود را به باد دادی

روزی که عمرو عاص به معاویه پیوست علی «ع» به او چنین نوشت :

تو دین خود را تابع دنیای مردی ننگین قرار دادی که گمراهی او آشکار است . در مجلس خود از شخص بزرگ عیجوئی می کند و در معاشرت خود ، بردبار را احق می داند . تو بدنبال او رفتی و مانند پیروی سگ از شیر که به چنگال های او پناه می برد و انتظار دارد از باقیمانده شکارش بسویش بیافکند بخشش او را طلب کردی و دنیا و آخرت خود را به باد دادی اگر حق را می گرفتی ، به آنچه می خواستی می رسیدی . اگر خدا مرا بر تو و پسر ابو سفیان مسلط ساخت شما را بخاطر کارهای گذشته کیفر خواهم کرد .

صفحه [۱۹۵]

بر تو سخت خواهم گرفت

امام «ع» به زیاد بن ابیه که بر حکومت بصره گماشته شده بود چنین می نویسد :

من براستی بخدا قسم میخورم که اگر به من برسد که تو به بیت المال مسلمین ، کم یا زیاد خیانت کرده ای چنان بر تو سخت خواهم گرفت که مال تو اندک و پشت تو سنگین و کار تو ناچیز گردد ، و السلام .

در خوشگذرانی غلطانی

نامه ی دیگری است که علی «ع» به زیاد بن ابیه نوشته است :

آیا آرزو داری خداوند پاداش فروتنان را بتو بدهد در حالیکه تو نزد او از گردنکشان هستی؟ و طمع داری پاداش صدقه دهندگان را برای تو لازم گرداند و حال آنکه تو در خوشگذرانی غلطانی و ناتوان و بیوه زن را از نعمت ها محروم می کنی؟ البته انسان به کارهای گذشته خود پاداش داده می شود و بر آنچه پیش فرستاده وارد می گردد.

از معاویه بر حذر باش

هنگامی که به علی «ع» خبر رسید که معاویه به زیاد بن ابیه نامه نوشته و

صفحه [۱۹۶]

می خواهد او را با ملحق ساختن به خود فریب دهد، به زیاد چنین نوشت:

آگاه شدم که معاویه نامه ای بتو نوشته و می خواهد عقلت را بلغزاند و تیزی ترا کند نماید، پس از او برحذر باش، زیرا او شیطانی است که از پس و پیش و چپ و راست انسان می آید تا ناگهان در غفلت او وارد گردد و عقل ساده اش را بر باید.

مردم نزد ما برابرند

علی «ع» درباره گروهی از مردم مدینه که به معاویه پیوستند، به سهل بن حنیف انصاری، فرماندار خود در مدینه چنین نوشته است:

پس از سپاس و درود، به من خبر رسیده که گروهی از نزد تو بطور پنهانی بسوی معاویه می شتابند. تو بخاطر از دست رفتن آنان و محروم شدن از کمکشان افسرده مباش. همین بس که آنها گمراه باشند و تو از ناحیه آنان درمان شوی [۱]. این گروه، عدالت را شناختند و آن را

[۱] منظور امام «ع» این است که فرار این گروه، در دلالت داشتن بر گمراهی آنان کافی است، و ضلالت در ساختمان اجتماع درد شدیدی محسوب می شود و فرار کردن این جمعیت گمراه، باعث درمان اجتماع از این درد می باشد.

صفحه [۱۹۷]

دیدند و شنیدند و بخاطر سپردند و دانستند که مردم نزد ما در حق برابرند، در عین حال بسوی خودپرستی گریختند، خدا آنان را از رحمتش دور گرداند سوگند بخدا آنها

از ستم فرار نکردند و به عدل و داد نیوستند

ای مرد ماندها... .

خطبه ای است که امام «ع» پس از یورش سفیان بن عوف به شهر انبار، ایراد کرده است. شهر انبار در ساحل شرقی فرات قرار دارد. معاویه بمنظور آنکه مردم عراق را بترساند سفیان بن عوف را به آن سامان روانه ساخت. علی «ع» به مردم چنین خطاب می کند:

این برادر غامد است که سوارانش به شهر انبار رسیده و حسان بن حسان بکری را کشته اند و سواران شما را از مرزهای شهر دور کرده و مردان شایسته ای را از شما به خاک و خون کشیده اند. به من خبر رسیده که یکی از آنان بر یک زن مسلمان و یک زن ذمی وارد می شده و خلخال، النگو، گردن بند و گوشواره های او را می کنده و آن زن جز با گریه و زاری و درخواست بخشش، نمی توانسته از او جلوگیری کند.

صفحه [۱۹۸]

آنگاه لشگریان با غنیمت فراوانی باز گشته اند در حالیکه به هیچکدام زخمی نرسیده و خونی از آنان ریخته نشده است. راستی اگر مرد مسلمانی پس از این حادثه در اثر اندوه بمیرد نباید او را سرزنش کرد بلکه به مرگ سزاوار است.

شگفتا بخدا قسم اجتماع آنان بر باطل و تفرقه شما در حق، دل را می میراند و غم و اندوه بیار می آورد. وای بر شما، دلهایتان از غم و اندوه پر باد. شما آماج تیر آنان قرار گرفته اید: به شما یورش می برند و شما حمله نمی کنید، با شما می جنگند و شما نمی جنگید و معصیت خدا

را می کنند و شما خشنود هستید .

اگر در تابستان شما را به جنگ با آنان فرمان دهم می گوئید اینک شدت گرما است به ما مهلت ده تا از شدت گرما کاسته شود ، و اگر در زمستان شما را به نبرد با آنان دستور دهم می گوئید اکنون شدت سرما است به ما فرصت ده تا سرما برطرف گردد ، همه ی اینها برای فرار از سرما و گرما است ، بخدا قسم شما از شمشیر زودتر فرار خواهید کرد .

ای مرد ماندهائی که مرد نیستید و عقلهای شما مانند عقل کودکان و پرده نشینان است ، ای کاش شما را نمی دیدم و نمی شناختم شناختنی که بخدا قسم پشیمانی و تأسف و اندوه بدنبال دارد خدا شما را بکشد که سینه ی مرا از خشم پر کردید و با نافرمانی و بی اعتنائی به من ، رأی و اندیشه ام را تباه ساختید تا آنکه قریش گفتند : پسر ابو طالب

صفحه [۱۹۹]

مرد دلیری است ولی علم جنگ ندارد خدا پدرشان را بیمارزد آیا کدامیک از آنان نیرومندتر و سابقه دارتر از من در جنگ بودند ؟ هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که آماده ی جنگ شدم و اکنون زیاده از شصت سال از عمرم می گذرد ، و لیکن کسی که فرمانش را نمی برند رأی و تدبیر ندارد

اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم

سخنی از علی «ع» :

اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم که با من دشمن شود دشمنی نخواهد کرد ، و اگر دنیا را در بست بر منافق سرازیر کنم تا مرا دوست داشته باشد ، مرا دوست نخواهد داشت

آیا ندانسته سخن میگوئید

قسمتی از خطبه ای است که علی «ع» در ضمن آن اصحاب سهل انگار خود را سرزنش می کند :

ای مردمی که بدنهایتان جمع و خواسته هایتان گوناگون است ، سخن شما سنگهای سخت و محکم را نرم می کند و کار شما دشمنان را

صفحه [۲۰۰]

درباره ی شما به طمع میاندازد [۱] . دعوت کسیکه شما را خواند پذیرفته نشد و دل کسی که در حق شما رنج کشید آسایش نیافت آیا شما کدام خانه را بعد از خانه ی خود باز می دارید و به همراه کدام پیشوائی بعد از من به جنگ می روید ؟ قسم بخدا ، فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده اید . کسیکه به کمک شما رستگار شود با تیر بی نصیب تری به رستگاری نائل گردیده است بخدا سوگند صبح کردم در حالیکه سخن شما را تصدیق نمی کنم و در یاری شما طمع ندارم و دشمن را به سبب شما تهدید نمی کنم شما را چه می شود ؟ در شما چیست ؟ به چه چیز درمان می شوید ؟ گروه دشمن

مردمی مانند شما هستند آیا ندانسته سخن میگوئید و بدون پرهیزکاری در غفلتید و در غیر حق طمع دارید؟

شما را با فاسد ساختن خود اصلاح نمی کنم

علی «ع» در ضمن سخن دیگری نیز اصحاب سهل انگار خود را سرزنش می کند :

[۱] یعنی سخن گفتن شما چنان است که سنگ را با آن سختی و استحکام می شکافد لیکن در اثر ضعف و سستی که در کار شما هست دشمن در شما طمع می کند .

صفحه [۲۰۱]

چقدر با شما مدارا کنم ، مانند مدارا کردن با لباس کهنه و پاره ای که هرگاه یک طرف آن را

بدوزند از طرف دیگر پاره می شود؟ آیا اگر دسته ای از لشکر شام به شما نزدیک شوند، هر یک از شما در خانه ی خود را بسته و مانند پنهان شدن سوسمار و کفتار در لانه های خود پنهان می شوید؟ بخدا سوگند ذلیل کسی است که شما او را یاری کنید بخدا قسم شما در میان خانه ها زیاد، اما زیر پرچم ها کم هستید.

من به آنچه شما را اصلاح می کند و انحراف شما را به راستی مبدل مینماید دانا هستم، لیکن اصلاح شما را با فاسد ساختن خود روا نمی دانم

بنظر من باید صبر کرد

علی «ع» پس از آنکه جریر بن عبد الله بجلی را برای گرفتن بیعت بسوی معاویه فرستاد، اصحاب به آن حضرت پیشنهاد کردند که آماده ی نبرد گردد، حضرت فرمود:

اگر من برای جنگ با مردم شام با اینکه جریر نزد آنان است آماده شوم، در حقیقت درب را بروی آنان بسته ام و آنان را از خوبی اگر آن را اراده کرده باشند باز داشته ام. بنظر من باید صبر کرد.

صفحه [۲۰۲]

من بینی و چشم این کار را زده ام [۱] و ظاهر و باطن آن را زیور کرده ام و چاره ای برای خود ندیدم جز آنکه بجنگم یا کافر گردم. [۲] او (عثمان) بر مردم حکومت می کرد و بدعتهای پدید آورد و باعث گفتگو بین مردم شد، مردم هم حرفها زدند آنگاه خشم کرده و او را دگرگون ساختند.

از سرزنش شما خسته شدم

قسمتی از خطبه ای است که امام «ع» آن را در زمینه وادار کردن اصحاب خود به جنگ با مردم شام، ایراد نموده است:

اف بر شما، راستی من از سرزنش شما خسته شدم وقتی شما را به جنگ دشمن دعوت می کنم چشمهایتان دور میزند، گویا در سختی مرگ و مستی غفلت قرار گرفته اید شما درست مانند شترانی هستید که ساربانهایشان آواره شده اند، هرگاه از طرفی جمع می شوند از سوی دیگر پراکنده می گردند با شما حيله می کنند و شما حيله

[۱] این جمله مثل معروفی است که عرب در زمینه کنجکاوای در بحث و اندیشه بکار میبرد.

[۲] منظور از کفر در اینجا گناه

است زیرا ترک جنگ، بی اعتنائی به نهی از منکر است و این خود گناه محسوب می شود .

صفحه [۲۰۳]

نمی کنید . شهرهای شما را تصرف می کنند و شما خشمگین نمی شوید . دشمن به خواب نمی رود و شما در غفلت و فراموشی هستید . بخدا قسم کسانی که دست از یاری یکدیگر بردارند شکست خورده اند سوگند بخدا گمان می کنم اگر جنگ شدت یابد و آتش مرگ شعله ور گردد شما مانند جدا شدن سر از بدن ، از پسر ابو طالب جدا خواهید شد . بخدا قسم کسی که دشمن را بر خودش مسلط کند تا گوشتش را از استخوان جدا کند و استخوانش را درهم بشکند و پوستش را بشکافد ، چنین کسی ناتوان و قلبش ضعیف است . ای شنونده اگر می خواهی تو نیز چنین باش [۱] .

اما من بخدا قسم پیش از آنکه این موقعیت را به دشمن بدهم چنان با شمشیرهای مشرفی به او میزنم که ریزه استخوانهای سرش ببرد ، آنگاه خدا هر چه خواست انجام میدهد

بقای حکومت

قسمتی از خطبه ای است که امام « ع » آن را در صفین ایراد کرده است :

[۱] ممکن است این جمله خطاب به هر کسی باشد که دشمن را بر خود مسلط می کند . بعضی می گویند طرف خطاب ، اشعث بن قیس است ، او هنگامی که به علی « ع » گفت : « چرا کار عثمان را نکردی » امام « ع » با این جمله به او پاسخ گفت .

صفحه [۲۰۴]

پس از سپاس و درود ، خداوند به سبب حکومت من بر شما ، حقی برای من

بر شما قرار داده است ، و چنانکه من بر شما حق دارم شما نیز بر من حق دارید . حق بهنگام توصیف ، گسترده ترین چیز و موقع انصاف ، تنگ ترین چیز است . برای هیچکس حقی بر دیگری نیست جز آنکه دیگری بر او حقی دارد ، و بر کسی حقی نیست مگر آنکه برای او حقی می باشد .

آنگاه خداوند از جمله حقوق خود ، حقوقی را برای بعضی مردم بر بعض دیگر واجب کرده و آن حقوق را در حالات گوناگون برابر ساخته است . بعضی از آنها انگیزه بعضی دیگر است و بعضی لازم شمرده نمی شود مگر به سبب بعض دیگر . و بزرگترین حقی که خداوند واجب کرده ، حق حاکم بر رعیت و حق رعیت بر حاکم است . بنابراین رعیت جز به شایستگی حکمرانان شایسته نمی شود و حکمرانان جز به استقامت رعیت شایسته نمی گردند ، پس هرگاه رعیت حق حاکم را ادا کرد و حاکم نیز حق رعیت را ادا نمود ، حقیقت میان آنان عزیز می گردد و نشانه های عدالت برپا می شود و بر اثر آن روزگار اصلاح می شود و در بقای حکومت امید می رود و طمع دشمنان به نابودی میگراید . و اگر رعیت بر حاکم چیره شد یا حاکم به رعیت ستم کرد آنگاه اختلاف کلمه بروز می کند و نشانه های ظلم آشکار می گردد ، به خواسته های نفسانی عمل می شود و احکام تعطیل می گردد و بیماریهای افراد فراوان می شود ، هیچکس برای حق عظیمی که تعطیل

صفحه [۲۰۵]

شده و باطل بزرگی که انجام می شود احساس نگرانی نمی کند اینجا است که نیکوکاران خوار و بدکاران عزیز می گردند .

آدمی هر

چند مقام و مرتبه اش بزرگ باشد بالاتر از این نیست که در حقی که خدا بر او واجب نموده به کمک دیگران نیازمند نباشد ، و انسان هر چند در دیده ها کوچک باشد و مردم او را خرد بشمارند چنان نیست که نتواند دیگران را در این زمینه مساعدت کند یا دیگران به او کمک نمایند .

در اینجا یکی از اصحاب امام «ع» در ضمن سخنانی طولانی آن حضرت را بسیار ستایش نمود و پیروی و فرمانبرداری خود را اعلام کرد . بدنبال آن ، حضرت به این سخنان زیبا زبان گشود :

پست ترین حالات زمامداران از نظر مردم شایسته ، این است که گمان خودستائی به آنان برده شود و کارشان بر تکبر و غرور حمل گردد .

راستی من دوست ندارم در خیال شما راه یابد که من ستودن و شنیدن ستایش را دوست دارم . شکر خدای را که چنین نیستم ، بنابراین سخنانی که با گردنکشان می گویند با من مگوئید و آنچه را از مردم خشمگین خودداری کرده و پنهان میدارند از من پنهان مدارید و با مدارات و تملق با من معاشرت مکنید و تصور نکنید اگر درباره حقی با من گفتگو شود بر من سنگین است ، زیرا کسیکه سخن حق یا

صفحه [۲۰۶]

پیشنهاد عدالت برای او دشوار باشد ، عمل بحق و عدالت برای او مشکل تر خواهد بود . پس هرگز از حقگوئی یا مشورت عادلانه خودداری مکنید ، زیرا من پیش خودم بالاتر نیستم از اینکه خطا کنم .

صلح بهتر است

هنگامی که اصحاب علی «ع» در وقعه ی صفین تأخیر اجازه حضرت را به جنگ ،

مورد اعتراض

قرار دادند ، علی «ع» این سخن را ایراد فرمود :

اما اینکه می گوئید : آیا درنگ کردن من به خاطر ترس از کشته شدن است ؟ بخدا قسم باکی ندارم بسوی مرگ رهسپار شوم یا مرگ بسوی من بیاید و اما اینکه می گوئید درباره مردم شام تردید دارم به خدا سوگند هرگز یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم مگر آنکه می خواهم گروهی به من ملحق شده و بوسیله من هدایت گردند و به نور من راه یابند . و این نزد من بهتر است از اینکه آن گروه را در حال گمراهی بکشم هر چند آنان با گناهان خویش باز می گردند .

یک سفارش ارزنده

علی «ع» در حادثه صفین پیش از ملاقات با دشمن ، لشگرش را چنین سفارش می کند :

صفحه [۲۰۷]

با آنها نجنگید تا جنگ را آغاز کنند ، زیرا شکر خدای را شما دارای حجت هستید ، اگر آنان را رها کنید تا آنها جنگ را شروع کنند شما حجت دیگری به زیان آنان خواهید داشت . اگر بخواست خدا شکست روی داد ، گریخته را نکشید و به درمانده کاری نداشته باشید و زخمی را از پای در نیاورید و زنان را اگر چه به ناموس شما دشنام دهند و فرماندهان شما را ناسزا گویند با اذیت و آزار تحریک نکنید

خدایا پیروزی یافته را از ستمگری دور گردان

هنگامی که تصمیم گرفت با مردم شام در صفین روبرو شود چنین فرمود :

بارخدایا ، ای پروردگار این زمینی که آن را اقامتگاه مردم و محل رفت و آمد حشرات و چهارپایان و حیواناتی که بشمار نمی آیند از آنها که دیده می شوند و آنها که دیده نمی شوند قرار دادی ای پروردگار کوههای استواری که آنها را میخهای زمین و تکیه گاه مخلوقات گردانیدی [۱] اگر ما را بر دشمن پیروز ساختی ستمگری را از ما دور

[۱] یعنی کوهها را پناهگاه مردم قرار دادی که هنگام پیش آمدن غارتها در بیابان به آن پناهنده می شوند ، و همانطور که کوههای محکم پناهگاه انسان است پناهگاه حیوانات نیز می باشد .

صفحه [۲۰۸]

گردان و ما را بر حق و حقیقت استوار کن ، و اگر آنان را بر ما چیره کردی شهادت را روزی ما کن و ما را از تبهکاری محفوظ دار

خدایا میان ما و آنان را اصلاح کن

چون مردم شام در وقعه صفین به علی «ع» دشنام میدادند ، گروهی از اصحاب علی «ع» نیز به منظور پاسخ ، به آنها ناسزا

می گفتند ، علی « ع » به اصحاب خود فرمود :

من دوست ندارم شما دشنام دهید ، شما اگر اعمال آنان را توصیف کنید و حالشان را بخاطر بیاورید سخن بهتری گفته اید و عذر رساتری دارید ، بجای اینکه به آنان دشنام دهید بگوئید :

خدایا خونهای ما و خونهای آنان را از ریختن حفظ کن و میان ما و آنان را اصلاح نما و آنان را از گمراهی رهبری کن تا آنکه به حق نادان است آن را بشناسد و آنکه شیفته گمراهی

و دشمنی است دست از آن بردارد و باز گردد .

با زبانهای آنان سخن گفت

علی «ع» در یکی از خطبه هایش چنین می گوید :

صفحه [۲۰۹]

آنها در کار خود به شیطان اعتماد کردند و شیطان آنان را در دام خود قرار داد و در سینه هایشان تخم کرد و جوجه گذاشت و در دامشان تربیت یافت ، از این رو با چشمهای آنان نگاه کرد و با زبانهایشان سخن گفت . پس آنان را بر مرکب گمراهی سوار کرد و زشت ترین گناهان را در نظرشان زینت داد . کارهای آنان مانند کار کسی بود که شیطان او را در قدرت خود شریک ساخته و به زبان وی سخن باطل میگوید .

آنان را بر مردم حکومت دادند

شخصی از امام «ع» از احادیث ساختگی و خبرهای مختلفی که در دسترس مردم است سؤال کرد . امام «ع» در پاسخ وی سخنانی ایراد کرد ، در ضمن فرمود :

البته حق و باطل و راست و دروغ در دسترس مردم می باشد . خداوند از منافقان بتو خبر داده و آنان را برای تو توصیف کرده است . منافقان بعد از پیامبر «ص» باقی ماندند و به پیشوایان ضلالت و به آنانکه مردم را به وسیله دروغ و بهتان بسوی آتش می خواندند نزدیک شدند و کارها را بدست آنان سپردند و آنها را بر مردم حکومت دادند و بوسیله آنان دنیا را خوردند . البته مردم با زمامداران همراهند مگر آنان را که خدا نگاه داشته است

صفحه [۲۱۰]

دو دسته

علی «ع» درباره دوستان و دشمنان خود می گوید :

بزودی دو دسته درباره من هلاک خواهند شد : یکی دوستی که در اثر افراط در محبت به باطل میگراید ، و دیگر دشمنی که به سبب تجاوز از عداوت به باطل رهسپار می گردد . بهترین مردم درباره من کسانی هستند که میانه رو می باشند ، پس با آنان همراه باشید و از اکثریت پیروی نمائید زیرا دست خدا با جماعت است در مورد دیگری درباره این گروه می گوید :

دو کس درباره من هلاک شدند : دوستی که در محبت خود افراط کند و دشمنی که در عداوتش زیاده روی نماید .

سهل بن حنیف انصاری از بزرگترین یاران امام «ع» بشمار میرفت . او پس از آنکه به همراه حضرت از جنگ صفین بازگشت در کوفه وفات کرد . علی

«ع» پس از مرگ وی فرمود :

اگر کوهی مرا دوست داشته باشد درهم فرو خواهد ریخت

صفحه [۲۱۱]

پیشوایان دادگر

علاء بن زیاد حارثی از اصحاب علی «ع» به شمار میرفت . هنگامی که علی «ع» در بصره به عیادت او آمد و وسعت خانه اش را دید به او فرمود :

تو با این خانه وسیع در دنیا چه کردی ؟ در حالی که به چنین خانه ای در آخرت نیازمندتری ؟ آری اگر بخواهی بوسیله این خانه به آخرت نائل گردی به اینکه در آن از مهمان پذیرائی کنی و با خویشاوندانت در آن ارتباط داشته باشی و حقوق را آنچنان که لازم است از آن آشکار سازی ، در این صورت بوسیله آن به آخرت رسیده ای علاء به آن حضرت عرض کرد : یا امیر المؤمنین ، از برادرم عاصم بن زیاد بتو شکایت می کنم . امام «ع» فرمود : چرا ؟

گفت : عبائی پوشیده و از دنیا دست کشیده است . حضرت فرمود : او را نزد من بیاورید ، وقتی آمد حضرت فرمود :

ای دشمنک خود ، پلید ناپاک ترا سرگردان کرده ، آیا به زن و فرزندت رحم نکردی ؟ آیا فکر می کنی خدا چیزهای پاک را برای تو حلال کرده و دوست ندارد تو از آنها استفاده کنی تو در برابر خدا از این

صفحه [۲۱۲]

پست تری [۱] .

عاصم گفت : یا امیر المؤمنین ، این تو هستی که لباس خشن و خوراکت سخت است امام «ع» فرمود :

وای بر تو ، من مانند تو نیستم . خداوند بر پیشوایان دادگر لازم

دانسته که خود را با مردم ناتوان تطبیق دهند تا فقیر را رنج فقر نگران نسازد .

اگر هفت اقلیم را به من بدهند . . .

هنگامی که عقیل برادر علی «ع» تهی دست گردید و از آن حضرت درخواست بخشش نمود ، علی «ع» در زمینه ی نگهداری اموال عموم ، در ضمن سخن زیبایی ، خود را چنین توصیف کرد :

بخدا قسم اگر شب را به بیداری روی خار سعدان سپری کنم و مرا در غلها بسته و به زمین بکشند نزد من بهتر است از اینکه خدا و پیامبرش را روز قیامت ملاقات کنم در حالیکه به بعضی از بندگان ستم نموده و چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم .

[۱] این سخن میرساند که خوبیهای دنیا مادامیکه از آنها سوء استفاده نشود طبعاً انسان را از خدا دور نمی کند .

صفحه [۲۱۳]

سوگند بخدا ، اگر هفت اقلیم را با هر چه زیر آسمانهای آنها است به من بدهند که خدا را درباره مورچه ای که پوست جوی از آن بر بایم نافرمانی کنم ، نخواهم کرد . راستی دنیای شما نزد من پست تر از برگی است که در دهان ملخی قرار گرفته و آن را می جود علی را با نعمت فناپذیر و لذت تمام شدنی چکار ؟ از خواب عقل ، و زشتی لغزش ها بخدا پناه میبریم و از او کمک می خواهیم .

بادهای تند آن را نمی جنباند

سخنی از علی «ع» که در حکم خطبه است :

من مانند کوه بودم که بادهای شکننده و تند آن را نمی جنباند و از جا نمی کند : هیچکس از من عیب و نقصی نگرفته است .
ذلیل نزد من عزیز است تا آنگاه که حق او را بستانم و نیرومند نزد من ناتوان است تا وقتی که حق را

پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده

به قسمتی از خطبه معروف شقشقیه توجه کنید :

صفحه [۲۱۴]

تا آنکه سومین نفر از آن گروه (یعنی عثمان) در حالیکه پهلوهای خود را باد کرده بود بپا خاست و فرزندان پدرش با او همدست شدند و مانند شتری که گیاه بهار را می خورد ، مال خدا را می خورند ، تا بالاخره رفتارش کار او را ساخت و پرخوریش او را برو در انداخت . آنگاه چیزی مرا به وحشت نیانداخت مگر اینکه مردم از هر طرف بسوی من هجوم آوردند بطوریکه حسن و حسین پایمال گردیدند و دو طرف جامه ام پاره شد و سرانجام مانند گله گوسفندی که در جایگاه خود قرار گرفته است دور من اجتماع کردند . هنگامی که من به کار خلافت مشغول شدم ، گروهی بیعت مرا شکستند و جمعی از دین خارج شدند و برخی انحراف یافتند [۱] گویا سخن خدا را نشنیده اند که می گوید :

« این سرای آخرت را برای کسانی که در زمین سرکشی و فساد می خواهند قرار می دهیم و عاقبت برای پرهیزکاران است .
۲ آری بخدا قسم آن را شنیده و بخاطر سپرده اند لیکن دنیا در نظر آنان زینت یافته و زیورش آنان را بخود جلب نموده است .

آگاه باشید ، قسم به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر گروه (بیعت کنندگان) حاضر نمی شدند و به وجود

[۱] کسانی که نقض بیعت نمودند اصحاب جمل ، و گروهی که از دین خارج شدند خوارج نهروان ، و انحراف یافتگان ، اصحاب صفین بودند .

(۲) سوره قصص آیه ۸۳

پشتیبان ، حجت برقرار نمی شد و خدا با دانشمندان عهد نمی کرد که به پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده راضی نگردند ، ریسمان خلافت را بر پشتش میانداختم و آخر آن را به کاسه ی اولش سیراب می کردم ، آنگاه در می یافتید که این دنیای شما نزد من ناچیزتر از عطسه ی بز ماده است .

نیرنگ بازان

علی «ع» درباره مکر و حيله سخن می گوید :

وفا با راستی همراه است و من هیچ سپری را نگهدارنده تر از آن نمی دانم . کسیکه میداند باز گشتش چگونه است مکر نمی کند . ما در زمانی واقع شده ایم که بیشتر مردم آن ، نیرنگ را زیرکی تلقی کرده اند و افراد نادان ، آنان را به حسن اندیشه نسبت می دهند . راستی نیرنگ بازان چه سودی می برند ؟ خدا آنان را بکشد بسا شخص زیرک و کاردان راه حيله را می داند لیکن امر و نهی خدا مانع او می شود و با وجود اینکه نیرنگ را دیده و توانائی آنها دارد آنها ترک می کند ، اما کسی که در دین باکی ندارد از این فرصت استفاده می کند [۱] .

[۱] علی «ع» می گوید : مردم این زمان نیرنگ را از زیرکی و حسن اندیشه می دانند و این گمانی بیجا است ، اما شخص زیرک و کاردان گاهی در رسیدن به هدف راه حيله

تو و برادر انسان

قسمتی از وصایای امام «ع» که پس از مراجعت از صفین به فرزندش حسن «ع» نوشته است :

ای پسرک من ، خویشان را در آنچه میان تو و دیگران است میزان قرار ده ، پس آنچه را برای خود دوست می داری برای دیگران دوست بدار ، و آنچه را برای خود نمی پسندی برای دیگران مپسند ، و چنانکه دوست نداری بتو ستم شود تو نیز ستم مکن ، و همانطور که می خواهی بتو خوبی شود تو نیز نیکی کن ، و آنچه را از دیگران زشت می دانی از خود زشت بشمار و

به آنچه از جانب خود برای مردم خشنود می شوی به همان چیز از مردم راضی باش ، و آنچه نمی دانی مگو هر چند دانستنی های تو کم باشد ، و به آنچه دوست نداری درباره تو گفته شود زبان مگشای .

ای پسرک من ، بر حذر باش از اینکه به دل بستگی و اعتماد دنیا پرستان و حمله بردن آنان بر سر دنیا ، فریب بخوری ، زیرا خداوند ترا از آن خبر داده است ، و دنیا خود را برای تو وصف کرده و بدیهایش را برای تو آشکار ساخته است . دنیا پرستان سگهای فریاد کننده و

را میدانند ولی امر و نهی خدا او را از بکار بدن حيله باز می دارد ، ازین رو با اینکه توانائی نیرنگ را دارد از ترس خدا و بازداشت در برابر او آن را ترک می کند

صفحه [۲۱۷]

درندگان وحشی هستند ، بعضی بر سر بعضی فریاد می کشند ، نیرومند آنها ناتوانشان را می خورد و بزرگشان بر کوچکشان پیروز می شود .

بدان ای پسرک من ، هر کس مرکوبش شب و روز باشد ، هر چند ایستاده باشد او را می برند و اگر چه در استراحت و آرامش باشد راه می پیماید .

خویشتن را از هر پستی و فرومایگی گرامی دار هر چند ترا به آرزوهای نائل گرداند ، زیرا تو هرگز در برابر آنچه از خود صرف می کنی عوض نخواهی یافت ، و بنده دیگری مباش در حالیکه خدا ترا آزاد قرار داده است . آیا خیری که از راه شر میرسد و گشایشی که بسختی حاصل می گردد چه خوبی دارد ؟ [۱] با نیکوکاران هم نشین باش تا از آنان باشی

و بدکاران را رها کن تا از آنها جدا باشی . حرام ، بد خوراکی است و ستم بر ناتوان زشت ترین ستم است .

اگر برادرت از تو قطع کرد تو خود را بر پیوستگی با او وادار کن و اگر از تو اعراض کرد با او دوستی و مهربانی نما و اگر نسبت بتو بخل ورزید به او بخشش کن و اگر از تو دوری کرد به او نزدیک شو و اگر با تو سختی کرد با او نرم باش و اگر دربارہ ی تو گناهی مرتکب شد

[۱] یعنی چیزی را که مردم نیکو می دانند و از طریق شر به آن نائل می شوند چه خوبی دارد ، زیرا اگر راه آن شر است چگونه میتوان آنرا خیر نامید ؟

صفحه [۲۱۸]

معدورش دار آنچنانکه گویا او بتو بخشش کرده است .

با کسیکه بتو درشتی کرده نرم باش زیرا بزودی نسبت بتو نرمی میکند ، و دشمن خود را با نیکی و احسان مجازات کن ، و اگر خواستی از برادرت قطع کنی مقداری از ارتباط خود را باقی بگذار تا اگر روزی از روزها خواست به آن باز گردد بتواند . و هر کس بتو گمان نیک برد گمانش را تصدیق کن . و هرگز بخاطر اعتماد به آنچه میان تو و برادرت می باشد حق برادرت را ضایع مکن ، زیرا کسی که حق او را تباه ساخته ای برادر تو نیست . و نباید برادرت در بریدن از تو و بدی کردن ، نیرومندتر از تو در حفظ ارتباط و احسان باشد [۱] و پاداش کسی که ترا شادمان ساخته آن نیست که

با او بدرفتاری کنی .

چه زشت است فروتنی بهنگام نیازمندی ، و ستم بهنگام بی نیازی اگر نسبت به آنچه از دست رفته نگران هستی پس نسبت به آنچه بتو نرسیده نگران باش . و به آنچه بوده بر آنچه نبوده استدلال کن زیرا امور مانند یکدیگرند . و از کسانی مباش که موعظه به آنان سود نمی رساند ، مگر هنگامی که در آزدن آنان بکوشی .

[۱] یعنی اگر برادرت اسباب قطع رابطه را فراهم کرد تو عوامل ارتباط را آماده کن تا محبت و دوستی غالب گردد ، و صحیح نیست که برادرت در ایجاد عوامل قطع رابطه ، نیرومندتر از تو در ایجاد عوامل ارتباط باشد . این رساترین سخن در زمینه لزوم حفظ روابط اجتماعی است .

صفحه [۲۱۹]

هر که اعتدال را از دست داد از حق منحرف گردید . دوست کسی است که نهان او راست باشد . چه بسا نزدیکی که از دور هم دورتر است و بسا دوری که از نزدیک هم نزدیکتر است . غریب کسی است که دوست نداشته باشد . پیش از راه از رفیق و پیش از خانه از همسایه پرس .

هرگاه زمامدار تغییر کند زمانه دگرگون میشود

به سخنم گوش فرا دهید ...

علی « ع » هنگامی که به اردوگاه خوارج رفت به آنان چنین خطاب کرد :

آیا همه شما در صفین با ما حاضر بودید ؟

در پاسخ گفتند : بعضی از ما حاضر بوده و برخی حاضر نبوده ایم .

علی « ع » فرمود : پس دو دسته شوید ، کسانی که در صفین حاضر بوده اند یک دسته و آنانکه حاضر نبوده اند دسته ی دیگر شوند تا با هر

کدام سخن خودشان را بگوییم .

آنگاه ندا در داد :

از سخن گفتن خودداری کنید و به سخنم گوش فرا دهید و دلهای خود را به من متوجه سازید ، و اگر از کسی گواهی خواستم به همان اندازه که اطلاع دارد سخن بگوید .

سپس با آنان سخنان زیادی گفت ، از جمله فرمود :

صفحه [۲۲۰]

آیا هنگامی که (اهل شام) از روی مکر و نیرنگ و خدعه و حيله ، قرآنها را بر نیزه ها بالا بردند نگفتید اینها برادران ما و اهل دعوت ما هستند که از ما درخواست ترک جنگ کرده و به کتاب خداوند سبحان آرامش جسته اند و مصلحت است که درخواستشان پذیرفته شود و غم و اندوهشان برطرف گردد ؟ آنگاه من به شما گفتم :

این کاری است که ظاهرش ایمان و باطنش دشمنی و اولش مهربانی و آخرش پشیمانی است ، روش خود را دنبال کنید و براهی که می رفتید ادامه دهید و بصدای فریاد کننده توجه نکنید که اگر درخواست او پذیرفته شود گمراه می کند و اگر رها شود ذلیل و خوار می گردد ؟

ولی اینکار انجام گرفت و دیدم شما بر آن اقدام و کوشش نمودید . بخدا قسم اگر از پذیرفتن حکومت حکمین امتناع کرده بودم هیچ واجبی از آن بر من لازم نمی شد و خداوند گناه امتناع آن را بر من بار نمی کرد و بخدا سوگند اگر به آن اقدام می کردم سزاوار بودم که از من پیروی شود ، و کتاب خدا با من است ، از روزی که با آن مصاحبت کرده ام از آن جدا نشده ام ما با پیامبر خدا « ص » بودیم و

قتل و خونریزی میان پدران ، فرزندان ، برادران و خویشاوندان دور میزد و ما در برابر مصیبت ها و سختی ها ، به ایمان و اقدام بحق و تحمل درد زخمها میافزودیم . ولی امروز در اثر انحراف و اشتباه و تأویلی که در اسلام داخل شده است با برادران مسلمان خود می جنگیم . پس اگر وسیله ای که خداوند به سبب آن پراکندگی ما را جمع آوری کند ،

صفحه [۲۲۱]

بدست آوردیم و بر اثر آن به آنچه که میان ما باقی است نزدیک شدیم ،

البته مورد رغبت خواهد بود و از غیر آن خودداری خواهیم کرد

با اینکه حق را میدیدند آنرا را کردند

قسمتی است از سخنان امام «ع» که در ضمن آن اشتباه خوارج را آشکار ساخته و رأی حکمین را نقض می کند :

اگر گمان می کنید من خطا کرده و گمراه شده ام پس چرا عموم امت محمد «ص» را به گمراهی من گمراه می دانید و آنان را به خطای من مؤاخذه می کنید و به گناه من تکفیرشان می نمائید؟ شمشیرهای خود را بر دوشها گرفته و به جاهای سلامت و بیماری فرود می آورید و گناهکار را با بیگناه خلط میکنید .

ای بی پدرها ، من نه شری بجا آوردم و نه شما را در کارتان فریب دادم و نه شما را به اشتباه انداختم ، این رأی خودتان بود که آن دو مرد [۱] را انتخاب نمودید و ما هم از آنان پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند ، ولی آنها گمراه شدند و با اینکه حق را میدیدند آنرا را کردند ،

زیرا ظلم و ستم خواسته آنها بود

که به آن اقدام نمودند ، در حالیکه قبلا

[۱] منظور ابو موسی و عمرو عاص هستند .

صفحه [۲۲۲]

بر آنها شرط کرده بودیم که بر اساس عدالت و ایستادگی بر حق حکم کنند ولی بدرآیی و حکم ستمگرانه آنها میان ما و آنان جدائی انداخت .

من شما را میترسانم

خطبه ای است که علی « ع » در ضمن آن اهل نهروان [۱] را قبل از شروع به جنگ تحذیر کرده است :

من شما را می ترسانم از اینکه صبح کنید در حالی که بدون داشتن دلیلی از پروردگار خود و بدون آنکه برهان روشنی با شما باشد ، در میان این نهر و در پستی های این زمین گود افتاده باشید : راستی دنیا شما را پرتاب کرده و سرنوشت به دامتان انداخته است [۲] . من شما را مکرر از این حکومت نهی کردم ، اما شما مانند مخالفان ستیزه جو ، از پذیرفتن سخنم امتناع نمودید . سرانجام من از رأی خود منصرف شده و به خواسته شما عمل کردم . شما گروهی سبک سر و احمق هستید . ای

[۱] نهروان اسم موضعی است که در نزدیکی نهری نزدیک کوفه قرار دارد .

[۲] منظور این است که شما در راه پر پیچ و تاب از گمراهی قرار گرفته اید بطوریکه راهی بسوی یقین نخواهید یافت و مانند کسی هستید که دنیا او را پرتاب کرده است و شما آنچنان در قید هلاکت هستید که قدرت فرار نخواهید داشت .

صفحه [۲۲۳]

بی پدرها من شری بجا نیاوردم و زیان شما را نخواستم .

کجا هستند عمالقه ؟

قسمتی از خطبه ای است که امام « ع » آنرا در کوفه برای مردم ایراد کرده است . او در این حال بر بالای سنگی که آن را جعه بن هبیره مخزومی برای حضرت نصب کرد ،

ایستاده بود . جبه ای پشمین به تن داشت و بند شمشیر و کفش پایش از برگ درخت خرما بود :

ای بندگان

خدا، شما را به پرهیزکاری و ترس از خدا سفارش می کنم ،

خدائی که بشما لباس آراسته پوشانید و وسایل زندگی را برایتان کامل گردانید . اگر کسی برای بقاء وسیله ای داشت یا برای جلوگیری از مرگ راهی می یافت همانا او سلیمان بن داود «ع» بود که علاوه بر نبوت و مقام عظیم بر جن و انس تسلط داشت . هنگامی که روزی خود را بطور کامل دریافت کرد و مدت زندگانش را بپایان رسانید ،

کمان های فنا او را با تیرهای مرگ هدف قرار دادند و شهرها از او خالی گردید و خانه ها تهی ماند و گروهی دیگر آنرا به میراث بردند .

راستی برای شما در قرنهای گذشته عبرتی است کجا هستند عمالقه و فرزندان عمالقه ؟ کجا هستند فراعنه و

صفحه [۲۲۴]

فرزندان فراعنه ؟ کجا هستند مردم شهرهای رس که پیامبران را کشتند و احکام انبیاء را خاموش کردند و روش گردنکشان را زنده ساختند ؟ کجا هستند کسانی که سپاهها را رهبری کردند و هزاران نفر را شکست دادند و سپاهها گرد آورده و شهرها بنا کردند ؟

کجاست عمار ؟

به قسمت دیگری از همین خطبه توجه کنید :

آگاه باشید ، آنچه از دنیا روی آورده بود اینک پشت کرده ، و آنچه پشت کرده بود هم اکنون روی آورده است ، و بندگان نیکوکار خدا عازم کوچ کردن شدند برادران ما که خونهایشان در جنگ صفین ریخته شد ، چه زیانی بردند از اینکه امروزه زنده نیستند تا غصه ها بخود راه داده و آب تیره بیاشامند ؟ کجا هستند برادران من که راه درست پیش گرفتند و بر حق و حقیقت درگذشتند

؟ کجا است عمار؟ کجا است ابن تیهان؟ کجا است ذوالشهادتین؟ [۱] کجا هستند امثال اینان

[۱] عمار پسر یاسر و همان کسی است که در آغاز دعوت اسلام، او و برادر و پدر و مادرش را شکنجه دادند. ابن تیهان، ابو الهیثم مالک بن تیهان از بزرگان صحابه است، و ذوالشهادتین، خزیمه بن ثابت انصاری است. این سه نفر در وقعه صفین حاضر شده و به شهادت نائل گردیدند.

صفحه [۲۲۵]

از برادرانشان که با هم بر مرگ پیمان بستند و سرهایشان برای تبهکاران فرستاده شد؟

خودبینی، تعصب، ستمگری

قسمتی از خطبه مفصلی است که بنام « قاصعه » [۱] خوانده می شود:

مانند (قایل) باشید که بدون آنکه خداوند فضیلتی در او قرار داده باشد بر پسر مادرش تکبر ورزید و در اثر حسد به خودبینی گرائید و آتش خشم در دل او تعصب را شعله ور ساخت و شیطان باد تکبر را در بینی او دمید و بدنبال آن خداوند او را از پشیمانی برخوردار نمود. پس از تکبر توأم با تعصب و خودبینی جاهلیت از خدا بترسید از خدا بترسید، زیرا آن دمیدن گاههای شیطان است که بوسیله آن ملل گذشته و پیشینیان را فریب داده است.

از افراد بد که به نیکی خوانده می شوند پیروی مکنید که آنان کسانی هستند که شما آب تیره شان را با آب صاف خود نوشیده و باطلشان را در حق خود داخل ساختید. آنها اساس گناه هستند که شیطان آنان را مرکب گمراهی و سپاه خودش قرار داده تا بوسیله

[۱] وجه تسمیه این خطبه به قاصعه بخاطر آنست که علی « ع » در این خطبه ، گردنکشان و ستمگران را تحقیر کرده است و « قاصع » بمعنی تحقیر کردن است .

صفحه [۲۲۶]

بر مردم چیره شود و آنها را برای خود مترجم گرفته تا بمنظور ربودن افکار شما و ورود در چشمها و دمیدن در گوشه‌ایتان به زبان آنها سخن بگوید ، روی این اصل شما را هدف تیر و جای پا و دستگیره خود قرار داده است . پس شما از کیفر خدا که به ملل متکبر و خودخواه پیش از شما رسیده عبرت بگیرید و از جایگاههای چهره ها و محل افتادن پهلوهایشان (یعنی از قبرها) پند بیاموزید و از چیزهایی که ایجاد کننده تکبر است بخدا پناه ببرید چنانکه از حوادث ناگوار روزگار به او پناهنده می شوید من نظر کردم هیچیک از جهانیان را نیافتم که بدون علتی که اشتباهکاری نادانان را در بر دارد یا دلیلی که به افکار بیخردان می چسبد ، برای چیزی از چیزها تعصب نشان دهد ، تنها شما هستید که برای امری که علت و سبب آن معلوم نیست اظهار تعصب می کنید ، اما شیطان برای اصل خود بر آدم تعصب نمود و او را در خلقتش سرزنش کرد و گفت : « من از آتشم و تو از گلی » اما ثروتمندان و خوشگذرانان ملتها از جهت نعمتها تعصب بخرج دادند پس گفتند : « ما اموال و اولاد بیشتری داریم و معذب نخواهیم بود » ۱ .

اگر چاره ای جز تعصب نیست باید تعصب شما برای خصلتهای پسندیده و کارهای

شایسته و امور نیک باشد : خصلت ها و کارهائی که بزرگان و دلیران به وسیله اخلاق پسندیده و عقلهای عظیم در آن بر

(۲) سوره سبا آیه ۳۵ .

صفحه [۲۲۷]

یکدیگر برتری می جویند . پس برای خصلتهای ستوده از قبیل : حفظ حق همسایه ، وفای به عهد ، پیروی از نیکوکاران ، نافرمانی گردنکشان ، خودداری از ستم ، بزرگ شمردن خون ریزی ، انصاف با مردم ، فرو بردن خشم و دوری جستن از تبهکاری در زمین ، تعصب به خرج دهید ، و از کیفرهائی که در اثر بدرفتاری و اعمال ناپسند بر ملل پیش از شما فرود آمده بترسید و خوبی و بدی حالات آنان را بخاطر بیاورید و بترسید از اینکه مانند آنها باشید .

آگاه باشید خداوند مرا به جنگ با ستمگران و پیمان شکنان و فسادگران در زمین فرمان داده است . من با پیمان شکنان مبارزه کردم و با انحراف یافتگان جهاد نمودم و آنان را که از دین خارج شدند ذلیل و خوار گردانیدم . اما از شیطان گودال [۱] بوسیله ی صدای وحشتناکی که در اثر آن ، طپش قلب و لرزش سینه اش را شنیدم ، بی نیاز گردیدم .

اگر خداوند در یورش بر بقیه ی ستمگران اجازه دهد آنان را هلاک ساخته و دولت را از آنها میگیرم مگر کسانی که در اطراف شهرها پراکنده شوند .

من از گروهی هستم که آنان را ملامت سرزنش کننده ای در راه خدا باز نمی دارد : سیمای آنان سیمای راستگویان و سخنانشان سخن

[۱] شیطان گودال ، یکی از روسای خوارج بود که او را ذوالثدیه می گفتند و او را در

گودالی کشته یافتند .

صفحه [۲۲۸]

نیکوکاران است . آباد کننده شب [۱] و نشانه و راهنمای روز هستند . تکبر ، سرفرازی ، فساد و خیانت نمی کنند . دل‌هایشان در بهشت و بدن‌هایشان مشغول کار است .

دنیا از پی شما پیچیده میشود

علی « ع » هنگامیکه حکومت مصر را به محمد بن ابی بکر واگذار کرد عهدنامه ای به او نوشت . علی « ع » در این عهدنامه حالات دنیا را یادآور می شود و با جالب ترین بیانی که بقلم یک شخصیت فوق العاده جاری میگردد حکمرانان را به عدالت و مهربانی ترغیب میکند و آنان را از عذاب خدا بر حذر میدارد . اینک به قسمت کوتاهی از آن توجه کنید :

شما رانده شده مرگ هستید : اگر در برابر آن بایستید شما را می گیرد و اگر از آن فرار کنید شما را گیر می آورد . مرگ از سایه شما با شما همراه تر است مرگ به موهای پیشانی شما بسته شده است ، و دنیا از پس شما پیچیده می شود . پس بترسید از آتشی که گودی آن دور و

[۱] یعنی شب را در اندیشه و عبادت به بیداری آباد می کنند .

صفحه [۲۲۹]

حرارتش شدید و عذابش جدید است و در آن رحمتی نیست و هیچ درخواستی در آن پذیرفته نمی گردد

قانون اساسی حکمرانان

قسمت اول

قسمتی از نامه ای است که علی « ع » آن را به مالک اشتر نخعی هنگامی که او را در زمان خلافت خود به حکومت مصر گماشت ، نوشته است . این نامه از مهمترین نامه ها و از نظر قوانین آن حضرت به شمار میرود و از نظر قوانین مدنی و حقوق فردی و اجتماعی جامعترین آنها است . چنانکه درباره مفهوم حکومت و تأکید روابط حاکم و محکوم ، زیباترین محصول عقل و اندیشه محسوب می شود . علی « ع » بیش از هزار سال قبل ، مضامین این قانون اساسی را که

از عقلی درخشان و قلبی خیر اندیش سرچشمه میگرفت ، در نامه خود درج کرده است :

پس بدان ای مالک : من ترا به شهرهائی فرستادم که پیش از تو حکومتهای دادگر و ستمگری در آنها بوده است ، و بدان که مردم در

صفحه [۲۳۰]

کارهای تو آنگونه نظر می کنند که تو در کارهای حکمرانان پیش از خودت نظر می کنی و درباره تو چیزی را می گویند که تو درباره آنان میگوئی . به سبب آنچه خداوند به زبان بندگانش جاری میکند می توان شایستگان را شناخت ، پس باید بهترین اندوخته های تو عمل شایسته باشد . بنابراین برخواسته خود مسلط باش و از آنچه برای تو حلال نیست بر خود بخیل باش ، زیرا بخل به نفس آنست که در آنچه دوست داری یا کراهت داری از خود انصاف دهی [۱] و مهربانی و محبت و خوشرفتاری با رعیت را در دل خود جایگزین کن و نسبت به آنان درنده وحشی مباش که خوردنشان را غنیمت بدانی ، زیرا آنان دو دسته اند : یا برادر دینی تو هستند یا در خلقت مانند تو میباشند و اگر در گذشته از آنان لغزشی صادر شده و عوامل گناه به آنان روی آورده و عمدا یا از روی خطا مرتکب گناه شده اند ، پس همانطور که دوست داری خدا عفو و گذشت خود را به تو عطا کند تو نیز آنان را از عفو و بخشش خود برخوردار کن ، زیرا تو از آنان برتری و کسیکه ترا به حکمرانی فرستاده از تو برتر است و خداوند از کسی که ترا حاکم قرار داده برتر است و

هرگز از عفو و بخشش پشیمان مباش و به کیفر شادی مکن و به خشمی که راه فرار از آن داری شتاب منما .

[۱] یعنی نسبت بخود بخل داشته باش و در آنچه دوست داری نفس خویش را آزاد مگذار ، چنانکه اگر در مورد حق از چیزی کراهت داری آنرا بر خود تحمیل کن .

صفحه [۲۳۱]

با خدا انصاف داشته باش و نسبت به مردم و خویشاوندان نزدیک و هر رعیتی که به او علاقه داری با انصاف رفتار کن ، زیرا اگر چنین نکنی ستم کرده ای و هر کس به بندگان خدا ستم کند خدا بجای بندگانش با او دشمن است . و هیچ چیزی مانند ظلم ، نعمت خدا را تغییر نمی دهد و او را زود بخشم نمی آورد ، زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمگران است .

باید میانه روی در حق و عدالت همگانی و جلب رضایت رعیت ، از نظر تو بهترین کارها باشد ، زیرا خشم عموم ، خشنودی چند نفر را از بین میبرد و خشم چند تن در برابر خشنودی عموم قابل اغماض است [۱] از رعیت ، هیچکس بر حکمران هنگام آسایش گران بارتتر و در گرفتاری کم یاری کننده تر و در انصاف ناراضی تر و در خواهش پر اصرارتر و هنگام بخشش کم سپاس تر و هنگام جلوگیری کند پوزش تر و در مصیبت ها کم صبرتر از خواص نیست [۲] .

[۱] منظور علی « ع » این است که اگر چند تن از تو خشنود باشند در حالیکه عموم مردم از تو ناراضی هستند خشنودی آن چند نفر بی فایده است

. اما اگر عموم مردم از تو راضی باشند و بطور مسلم چیزی جز عدالت آنان را راضی نمی کند ، در این صورت خشم چند تن اهمیت ندارد .

[۲] علی « ع » می گوید : هیچکس بر حاکم ، گران بارتر و زیان بارتر و کم سودتر از خواص و نزدیکان وی که سرشناس و ثروتمند هستند نمی باشد ، زیرا خواص پیوسته

صفحه [۲۳۲]

گره هر کینه ای را از مردم بگشای و رشته هر عداوتی را از خود جدا کن [۱] و هرگز در تصدیق سخن چین شتاب مکن ، زیرا سخن چین هر چند خود را به صورت پند دهندگان در آورد فریبکار است .

بدترین وزیران تو وزیری است که پیش از تو وزیر اشرار و با آنان در گناهان شریک بوده است ، پس نباید چنین کسی از خواص تو باشد ، زیرا آنان کمک کار گناهکاران و برادر ستمگران هستند ، در حالی که تو بجای آنان می توانی بهترین وزیر را بیابی که ستمگری را بر ظلمش و گناهکاری را بر گناهش کمک نکرده است . و باید برگزیده ترین آنان در نزد تو وزیری باشد که تلخی حق را برای تو گویاتر باشد [۲] و در کارهایی که خدا آن را برای دوستانش نمی پسندد ترا کمتر کمک

ملازم حاکم هستند و در تأمین خواسته های خود اصرار می ورزند و با درخواستها و وساطتهای خود به او اجحاف می کنند و از طریق او به غنائمی نائل می گردند و آن را به حساب عموم می گذارند و با وجود اینها منکر همه این خوبیها می شوند و حاکم را در پیش آمدها و سختی ها کمک نمی کنند ،

از این رو بر حاکم شایسته لازم است چنین افرادی را طرد کند و بجای آنان عموم را مورد اعتماد قرار دهد .

[۱] یعنی گره کینه را بوسیله عدالت و خوشرفتاری با مردم ، از دل‌های آنان بگشای و با احسان در گفتار و کردار ، رشته دشمنی آنان را با خود قطع کن .

[۲] یعنی باید بهترین وزیران و یاران تو کسانی باشند که از همه راستگوتر و حقگوتر باشند ، هر چند برای تو دشوار باشد .

صفحه [۲۳۳]

کند ، هر چند خواسته ی نفسانی تو بر خلاف این است . و خود را به پرهیزکاران و راستگویان بچسبان و آنان را عادت ده که ترا نستایند و به باطلی که بجا نیاورده ای ترا شاد نگردانند .

و نباید نیکوکار و بدکار نزد تو در یک رتبه باشند ، زیرا این تساوی ، نیکوکاران را به احسان بی رغبت و بدکاران را به بدی وادار می کند و برای هر یک از آنان آنچه را بر خود لازم کرده اند ، لازم بشمار [۱] و بدان که هیچ چیز مانند احسان حاکم بر رعیت و سبکبار کردن آنان و کراهت نداشتن از آنان بر چیزی که حقی به آنها ندارد ، موجب حسن ظن حاکم بر رعیت نیست [۲] . پس باید در این زمینه کاری کنی که حسن ظن به رعیت را برای خود تحصیل کنی . و شایسته ترین کسی که باید به او خوش بین باشی کسی است که کردار تو نزد او نیکو باشد ، و سزاوارترین کسی که باید به او بدبین باشی کسی است که عمل

تو از نظر او بد باشد .

[۱] یعنی با نیکوکار نیکی کن و بدکار را به کیفر برسان ، زیرا نیکوکار احسان را بر خود لازم شمرده و بدکار نیز کیفر را بر خود واجب نموده است .

[۲] یعنی هیچ چیز مانند احسان و عدالت نسبت به رعیت و سبکبار کردن آنان ، حاکم را مطمئن به رضایت مردم از وی نمی سازد ، زیرا در غیر اینصورت مردم دشمن او می شوند و در جستجوی فرصت برای شورش علیه او بر می آیند . اینجاست که حاکم به مردم بدگمان می شود .

صفحه [۲۳۴]

در استوار ساختن صلاح کار شهرهای خود و بپاداشتن آنچه مردم پیش از تو پیا داشته اند ، بسیار با دانشمندان مذاکره و با خردمندان گفتگو کن .

از سپاهیان آنکس را که برای خدا و پیامبرش و برای تو پند دهنده تر است و از همه پاکدل تر و بردبارتر می باشد بکار بر گمار کسی که دیر بخشم آید و از پوزش خشنود گردد و نسبت به ضعیفان مهربان باشد و بر زورمندان سخت گیری و سربلندی نماید [۱] ، کسی که تندی ، او را تحریک نکند و ناتوانی ، او را از کار برنشانند .

بهترین چیزی که حکمرانان را خشنود می سازد بپاداشتن عدل در شهرها و آشکار ساختن محبت رعیت است . البته محبت رعیت هنگامی آشکار می گردد که سینه های آنان سالم باشد ، و نصیحت آنان هنگامی صحیح است که حکمرانان را نگهداری کنند و حکومتشان را سنگین شمارند [۲] .

[۱] حکمران فرمان دهد که از سپاهیان کسی بکار گماشته شود که در برابر زورمندان

و ثروتمندان و افراد متنفذ از خود سستی نشان ندهد بلکه بر آنها بزرگی و سخت گیری کند تا آن را از ستم بر ضعیفان و بیچارگان و ساده لوحان باز دارد .

[۲] منظور این است که آشکار ساختن محبت رعیت و درست بودن نصیحت آنان بهمان اندازه است که حکمرانانشان را محافظت می کنند و بر بقای آنان حریص هستند و مدت حکومتشان را سنگین نمی شمارند .

صفحه [۲۳۵]

پس رنج و کوشش هر یک از آنان را برای خودش بدان و رنج کسی را به دیگری نسبت مده ، و شرافت کسی تو را وادار نکند که کار کوچک او را بزرگ بشماری ، و پستی کسی تو را بر آن ندارد که کار بزرگ او را کوچک پنداری .

برای قضاوت بین مردم ، بهترین رعیت خود را انتخاب کن [۱] ،

کسی که کارها برای او سخت نیاید و دشمنان با او ستیزه نکنند و بر لغزش مداومت ننماید و نفس او به طمع نزدیک نباشد و بجای درک وسیع ، به فهم نزدیک اکتفا نکند [۲] . کسی که در شبهه ها بیشتر از همه تأمل کند [۳] و بیش از همه حجت و دلیل فراگیرد و از مراجعه دادخواه ، کمتر از همه رنجیده شود و در آشکار ساختن کارها از همه بردبارتر و هنگام روشن شدن حق از همه برنده تر باشد . کسیکه ستایش دیگران او را به خودبینی وادار نکند و فریب دادن آنان وی را منحرف نگرداند و این گروه کم هستند . آنگاه قضاوت او را زیاد مورد بررسی قرار ده و به قدری

بذل و بخشش را نسبت به او گسترده کن که عذر او را

[۱] انتقال از سخن در زمینه سپاه به سخن درباره قضاوت است .

[۲] یعنی به آنچه بار اول درک کرد اکتفا نکند بلکه تأمل و بررسی کند تا به آخرین مرتبه فهم که به حقیقت نزدیکتر است نائل گردد .

[۳] شبهه چیزی است که حکم آن بطور صریح آشکار نیست ، از این رو باید در زمینه شبهات به اصل صحیحی استناد کرد .

صفحه [۲۳۶]

از بین بردن بوسیله ی آن احتیاجش به مردم کم گردد و نزد خود مقامی به او عطا کن که خواص تو در وی طمع نکنند و از نابود شدن بوسیله مردم ، در نزد تو ایمن باشد .

آنگاه در امور کار گردانانت اندیشه نما و بر اساس تجربه آنان را استخدام کن ، و از روی طرفداری بیجا و به میل خود ، آنان را بکاری نصب مکن ، زیرا دلبخواهی و حمایت بیجا از فروع ستم و خیانت محسوب می شوند . پس کارهای آنان را بررسی کن و بازرسهائی راستگو و باوفا بر آنان بگمار ، زیرا بازرسی پنهانی تو در کارهای آنان باعث می شود که آنها به امانت داری مجبور گردند و با رعیت مدارا نمایند ، و از یاران (خیانتکار) پرهیز کن ، بنابراین اگر یکی از آنان دستش را به خیانت دراز کرد و خبرهای بازرسانت به خیانت وی ، نزد تو متفق گردید باید به این اخبار به عنوان شهادت اکتفا کنی و او را به کیفر بدنی برسانی و او را در کارش مؤاخذه

کنی و به مقام ذلت نصبش نمائی و نشان خیانت بر او بزنی و ننگ تهمت بر گردنش بگذاری .

در کار مالیات بطرزی که به صلاح پرداخت کنندگان مالیات باشد کنجکاوی کن ، زیرا آنچه به صلاح مالیات و پرداخت کنندگان آن است به صلاح دیگران نیز می باشد ، و جز به واسطه ی مالیات دهندگان برای کسی آسایش و راحتی بوجود نمی آید ، زیرا مردم همگی نان خور مالیات و پرداخت کنندگان آن هستند . و باید اندیشه ی تو در آبادانی زمین از اندیشه در گرفتن مالیات بیشتر باشد ،

صفحه [۲۳۷]

زیرا مالیات جز از راه عمران بدست نمی آید ، و کسیکه مالیات را بدون عمران زمین طلب کند شهرها را ویران کرده و بندگان را بنابودی کشانده است و کارش جز اندکی پایدار نمی ماند . و نباید تخفیفی که برای آنان قائل می شود بر تو گران آید ، زیرا این تخفیف ، اندوخته ای است که آن را در آبادانی شهرها بتو باز می گردانند .

و آنچه بر عمران و آبادی بار کنی می تواند آن را بکشد ، و همیشه ویرانی زمین بخاطر تنگدستی اهل آن است ، و بواسطه ی توجه حکمرانان به جمع آوری مال و بدگمانی آنان به پایداری و کم بهره بردن از عبرتها ، مردم زمین پریشان می شوند .

قسمت دوم

پس در حال نویسندگان نظر کن و بهترین آنان را به کارهای خود بگمار ، کسی که اندازه مقام خود را در کارها بدانند ، زیرا اگر کسی به مقام خویش نادان بود به مقام دیگری نادان تر است . آنگاه آنان را نباید از روی فراست و اطمینان و خوش گمانی خود انتخاب کنی]

۱] زیرا مردان با آراستن و حسن خدمت خود، خویشتن را به حکمرانان می شناسانند [۲] در حالیکه غیر از خیر خواهی و امانت چیزی در کار نیست . و اگر در نویسندگان نقصی باشد و تو از آن غافل باشی آن را

[۱] یعنی نباید از روی خواسته شخصی و بر طبق شناخت خود که گاهی بخطا می رود، برای خود نویسندگانی انتخاب کنی

[۲] یعنی بمنظور آنکه حکمرانان نسبت به آنان خوش گمان شوند، بر طبق خواسته شان به آنان خدمت می کنند .

صفحه [۲۳۸]

به گردن تو می گذارند .

پس سفارش درباره ی بازرگانان و صنعتگران را بپذیر و در زمینه نیکی کردن به آنان، چه مقیم باشند چه دوره گرد، سفارش کن . زیرا آنان اسباب و ریشه های منافع هستند . و کارهای آنان را در حضور خود و در اطراف شهرهایت بررسی کن . با وجود این بدان که بسیاری از آنان از سخت گیری بی اندازه، و بخل زشت برخوردارند و در اجناس مورد معامله بدخواه خود نرخ می گذارند و این باعث زیان عموم و نقص حکمرانان است . پس از احتکار جلوگیری کن، پیامبر خدا « ص » از آن جلوگیری کرده است . و باید خرید و فروش بطور آسان انجام گیرد : با ترازوهای درست و نرخهایی باشد که به هیچیک از فروشنده و خریدار اجحاف نشود، پس کسی که بعد از جلوگیری تو احتکار کند او را به کیفر برسان و او را بدون زیاده روی مجازات کن [۱] .

آنگاه امام « ع » در نامه خود به

مالک اشتر ، از سر و صدای فقر و تنگدستی سخن می گوید :

و برای رضای خدا آنچه را خداوند از حق خود درباره ی آنان به تو

[۱] یعنی کسیکه بعد از جلوگیری از احتکار ، احتکار کرد او را مجازات کن ولی نباید در مجازات زیاده روی کنی و از مرز عدالت تجاوز نمائی .

صفحه [۲۳۹]

فرمان داده نگهداری کن و سهمی از بیت المال خود را به آنان اختصاص ده ، زیرا همان سهمی که نزدیکترین آنها دارد دورترین آنان نیز خواهد داشت ، و مراعات حق هر یک از آنان از تو خواسته شده است ، بنابراین طغیان نعمت ، ترا از رسیدگی به آنان باز ندارد ، زیرا تو در ضایع ساختن کار کوچک بمنظور کامل کردن کار مهم معذور نیستی ، پس سعی و کوشش خود را از آنان دریغ مدار و از روی بی اعتنائی و تکبر از آنان روی بر مگردان . و به کارهای کسانی که بتو دسترسی ندارند و چشمها آن... را بخواری مینگرند و مردم کوچکشان می شمارند رسیدگی کن ، زیرا این گروه در بین رعیت به عدل و انصاف از دیگران نیازمندترند . و از یتیمان و سالخوردگانی که چاره ای ندارند و خود را در معرض سؤال قرار نمی دهند مواظبت کن ، البته اینها برای حکمرانان سنگین است و هر حقی سنگین خواهد بود و قسمتی از وقت را به نیازمندان خود اختصاص ده که در آن وقت ، خود را برای آنان آماده ساخته و در مجلس عمومی بنشینی و برای خدائی که تو را آفریده است فروتنی کنی ، و لشگریان و یاوران از نگهبانان

و پاسداران خود را از آنان بازدار [۱] تا سخنگوی آنها بدون لکنت با تو سخن گوید ، همانا من بارها از پیامبر خدا « ص » شنیدم که

[۱] یعنی دستور ده لشگریان و یاوران تو دست از آنان بردارند و متعرضشان نشوند .

صفحه [۲۴۰]

می فرمود : « هرگز ملتی که در آن حق ضعیف ، بدون لکنت از نیرومند گرفته نشود ، به پاکی نخواهد گرائید » پس درشتی و ناتوانی در سخن گفتن را از آنان تحمل کن [۱] و تندی و خودپسندی را از خود دور ساز .

آنگاه در میان کارهائی است که ناچار باید خودت انجام دهی : یکی اینکه کارگردانان خود را در آنچه نویسندگان از آن درمانده اند پاسخ دهی و دیگر اینکه خواسته های مردم را که یاوران تو به سبب آن تنگدل می شوند ، همان روز که به تو می رسد ، انجام دهی [۲] و در هر روز کار آن روز را بجای آور ، زیرا برای هر روزی کاری هست .

و نباید خود را از رعیت ، زیاد پنهان کنی ، زیرا پنهان بودن حکمرانان از رعیت ، یکی از فروع تنگی و کم اطلاعی در کارها محسوب می گردد و باعث می شود حکمرانان از اطلاع بر چیزهائی که از نظر آنان پوشیده است محروم گردند . اینجا است که نزد حکمرانان

[۱] یعنی از ناتوانی آنان در سخن گفتن آزرده مشو و بخاطر درشتی آنان خشم مکن .

[۲] منظور این است که یاوران نسبت به تأمین خواسته های مردم دلتنگ می شوند و برای جلب منفعت یا اظهار قدرت ،

در انجام دادن خواسته های آنان امروز و فردا می کنند .

صفحه [۲۴۱]

کار بزرگ ، کوچک و کار کوچک ، بزرگ جلوه می کند و زیبایی به زشتی و زشتی به زیبایی تبدیل می شود و حق به باطل آمیخته می گردد .

البته حکمران بشر است و از کارهایی که مردم از او پنهان می دارند اطلاع ندارد ، و حق هم دارای نشانه هائی نیست که به سبب آنها انواع راستی از دروغ شناخته شود ، و تو یکی از این دو نفر هستی : یا کسی هستی که در بخشیدن حق سخاوت داری ، پس سبب پنهان بودن تو در برابر حق واجبی که عطا کنی یا کار نیکوئی که بجای آوری چیست ؟

[۱] یا کسی هستی که از بخشش امتناع می کنی ، پس بزودی مردم از درخواست از تو ، دست برمی دارند و از بخشش تو مأیوس می شوند [۲] با اینکه بیشتر احتیاجات مردم به تو از قبیل : شکایت از ستم یا درخواست انصاف در معامله ، از چیزهایی است که برای تو زحمتی ندارد .

حکمران ، نزدیکان و درباریانی دارد که در میان آنها خودسری ، درازدستی و کم انصافی در معامله وجود دارد . بنابراین تو با بریدن عوامل این حالات ، ریشه آنان را قطع کن [۳] و هرگز به اطرافیان و

[۱] یعنی چرا از ادای حق مردم و بجا آوردن کار نیک پنهان می شوی ؟

[۲] منظور اینکه : اگر مردم در تأمین خواسته های خود از تو مأیوس شدند به زودی از تو دور می گردند ، بنابراین نیازی به پنهان شدن تو نیست .

]

۳] یعنی با بریدن عوامل تجاوز، ریشه فساد آنان را از مردم جدا کن. البته این در صورتی است که آنان را از تصرف در شئون مردم جلوگیری کنند.

صفحه [۲۴۲]

خویشاوندان زمین و واگذار مکن، و مبادا کسی از نزدیکان تو در تصرف مزرعه ای طمع کند و به مردم همسایه ی آن در سیراب شدن زمین یا در کار مشترکی که رنج آن را بر دیگران تحمیل می کنند زیان برساند، آنگاه سود گوارایش برای آنان و عیبش در دنیا و آخرت بر عهده تو باشد.

حق را برای کسی که شایسته ی آن است دور باشد یا نزدیک لازم بشمار و در اینکار شکبیا و حسابگر باش اگر چه به خویشان و نزدیکان برسد آنچه برسد، و پایان حق را به سبب آنچه بر تو گران است جستجو کن که آن پسندیده خواهد بود [۱] .

اگر رعیت درباره تو گمان ستم بردند، عذر خود را برای آنان آشکار کن و بوسیله آشکار سازی خود، گمان آنان را از خویشتن دور گردان، زیرا در اینکار، خود را (به دادگری) عادت داده و با رعیت مهربانی کرده ای و عذری آورده ای که بوسیله ی آن به برپا کردن آنان بر حق که خواسته تو است نائل می گردی .

هرگز از صلحی که دشمن ترا به آن فراخوانده و رضایت خدا در آن است خودداری مکن، زیرا راحتی لشگریان و آسایش اندوهها و امنیت شهرهای تو در سایه صلح است، و اگر میان خود و دشمن

[۱] یعنی لازم شمردن حق برای کسیکه شایسته آن است

هر چند برای حکمران گران است ولی پایان آن پسندیده و باعث محفوظ ماندن حکومت است .

صفحه [۲۴۳]

پیمانی بستی یا از جانب خود لباس امان بر او پوشاندی ، به پیمانت وفادار باش و امان خود را به درستی مراعات کن و خود را در برابر پیمانی که بسته ای سپر قرار ده و به امان و پیمان خود خیانت مکن و دشمنت را فریب مده و پیمانی مبنی که انحراف و تأویل در آن راه داشته باشد ، و بعد از برقراری و استوار ساختن پیمان بر سخن دو پهلو اعتماد مکن [۱] ، و سختی کاری که عهد خدا را باید در آن مراعات کنی تو را بدون حق به شکستن آن وادار نکند .

هرگز با ریختن خون حرام ، حکومت خود را تقویت مکن ، زیرا این از چیزهایی است که حکومت را ضعیف و سست می گرداند بلکه آن را از بین برده و (به دیگری) انتقال می دهد ، و تو در نزد خدا و نزد من در قتل عمدی هیچگونه عذری نخواهی داشت بپرهیز از اینکه به احسان خود بر رعیت منت گذاری یا در کاری که انجام داده ای اظهار زیادی کنی یا اینکه به آنان وعده ای بدهی و به وعده خود وفا نکنی ، زیرا منت گذاردن ، احسان را بی اثر می کند و اظهار زیادی پرتو حق را از بین می برد و وفا نکردن به وعده باعث خشم خدا و مردم می گردد .

[۱] منظور اینکه : اگر از ملتزم شدن به پیمان احساس نگرانی کردی ، برای گریز از آن به سخن دو پهلو

اعتماد مکن بلکه آشکارترین راهها را به سود و زیان خود انتخاب کن .

صفحه [۲۴۴]

پرهیز از اینکه در کارها پیش از رسیدن وقت آن شتاب نمائی یا هنگام آشکار بودن و امکان آن اظهار سستی کنی ، یا آن را پشت گوش بیاندازی . پس هر کاری را بجای خود بگذار و هر عملی را بموقع انجام ده .

پرهیز از اینکه آنچه را که مردم در آن برابرند به خود اختصاص دهی [۱] و در چیزی که دیگران از تو انتظار دارند و برای همه آشکار است خود را به نادانی بزنی ، زیرا آن چیز از تو برای دیگری گرفته خواهد شد ، و بزودی پرده از روی کارها برداشته می شود و انتقام ستمدیده را از تو می گیرند . هنگام خشم و تیزی قدرت و حمله دست ، و تندی زیانت ، بر خود مسلط باش و با تأخیر انداختن حمله و خودداری از تندی زبان ، از تمام این کارها حذر کن تا خشم تو فرو نشیند و بر اراده خویش مسلط گردی .

بر تو لازم است که حکومت عادلانه یا روش نیکوی پیشینیان خود را بخاطر بیاوری و در پیروی از آنچه در این عهدنامه بتو سفارش کردم کوشش کنی . من با این عهدنامه حجت خود را بر تو استوار ساختم تا هنگامی که نفس تو بتمایلات خود شتاب می کند بهانه ای نداشته باشی . از خدا درخواست می کنم که من و تو را در پاداشتن عذر

[۱] یعنی بر حذر باش از اینکه چیزی را به خودت بیشتر از مردم اختصاص دهی .

این سخن برابری در حقوق

عمومی را لازم می شمارد .

صفحه [۲۴۵]

آشکار در برابر او و خلشش ، موفق بدارد [۱] .

حدود مالیات

قسمتی از توصیه ای است که معمولاً امام «ع» آن را برای کسیکه او را در جمع آوری صدقات استخدام می کرده ، می نوشته است . این توصیه سرشار از محبت حکمران پدر به فرزندان می باشد ، و شایسته است در قوانین نمونه دولتی که افراد برجسته آن را در خواب می بینند داخل گردد :

هنگامی که بر قبیله ای وارد شدی ، بدون آنکه به خانه هایشان در آئی بر سر آب آنها فرود آی ، سپس با متانت و آرامش بسوی آنان برو ، تا بین آنها بایستی و بر آنان سلام کنی ، و درود بر آنان را کوتاه مکن .

پس می گوئی :

ای بندگان خدا ، ولی خدا و خلیفه او مرا بسوی شما فرستاده

[۱] منظور از عذر آشکار ، عدالت است ، زیرا در حق کسی که علیه او حکم کرده ای عذر تو عدالت است ، و همچنین در حق کسیکه او را به کیفر رسانده یا او را از سودی محروم کرده ای ، نزد خدا عدالت را اجرا کرده ای .

صفحه [۲۴۶]

تا حق خدا را در امواتان از شما بگیرم ، آیا خدا در اموال شما حقی دارد که آن را به ولی او بپردازید ؟

پس اگر کسی گفت : نه به او مراجعه مکن ، و اگر کسی گفت :

آری بدون آنکه او را بترسانی و بیم دهی یا بر او سخت بگیری یا او را به زحمت بیاندازی ، همراهش برو و آنچه طلا و نقره به تو می دهد بگیر ، و

اگر گاو و گوسفند یا شتر داشته باشد بی اجازه او نزد آنها مرو، پس اگر نزد چارپایان آمدی، مانند کسیکه بر صاحب آن تسلط دارد و سخت گیری می کند بر آنها وارد مشو، و هرگز چارپائی را رم مده و مترسان و در مورد آن با صاحبش بد رفتاری مکن، و مال را به دو قسمت تقسیم کن و او را مخیر گردان: پس اگر اختیار نمود، متعرض چیزی که انتخاب کرده مشو، و همچنین پیوسته قسمت نما تا مقداری که حق خدا در مال او است باقی بماند، پس حق خدا را از او بگیر، پس اگر از تو تقاضای فسخ تقسیم نمود تو فسخ کن [۱] و دو قسمت را درهم مخلوط نما و آنچه را نخست بجا آورده بودی دوباره بجای آور، تا حق خدا را در مال او بستانی.

[۱] یعنی اگر پیش خود گمان کرد که انتخاب مزبور خوب نیست و آنچه را از او به عنوان ذکات گرفته ای بهتر است از آنچه در دستش باقی مانده و از تو درخواست کرد از این تقسیم صرف نظر کنی، تو نیز صرف نظر کن و مال او بهم مخلوط نما و دوباره تقسیم کن.

صفحه [۲۴۷]

بیخردان و تبهاران

قسمتی از نامه ای است که امام «ع» آن را بوسیله مالک اشتر هنگامی که حکومت مصر را به او واگذار کرد برای مصریان فرستاده است:

بخدا قسم اگر من به تنهایی با آنان روبرو شوم و آنها همه روی زمین را پر کرده باشند باک ندارم، و نمی هراسم [

۱]. من درباره گمراهی که در آن قرار گرفته اند و هدایتی که خود بر آن ثابت هستم از جانب خودم بینا و از طرف پروردگام ایمان و یقین دارم ولی من تأسف می خورم از اینکه کار این ملت را بیخردان و تبهارانشان بعهدہ می گیرند و مال خدا را دست بدست گردانده و بندگانش را برده می کنند و شایستگان را دشمن و بدکاران را یاران خود قرار می دهند . اگر این جهات در کار نبود در جمع آوری و تحریک و سرزنش شما زیاد کوشش نمی کردم

رشوه خواری در قضاوت

به سخن زیر توجه کنید :

[۱] منظور علی «ع» از این گروه ، دشمنان و جنگجویان سرشناس زمان وی هستند . علی «ع» می گوید : اگر من یک تنه باشم و آنها زمین را پر کنند از آنان باک ندارم .

صفحه [۲۴۸]

ای انسانهای گوناگون و دلهای پراکنده که بدنهایتان حاضر و خردهایتان از شما پنهان است من شما را بسوی حق توجه می دهم و شما مانند رم کردن بز از صدای شیر ، از آن فرار می کنید ای کاش می شد به وسیله ی شما عدالت پنهان را آشکار سازم یا انحراف حق را راست گردانم .

خدایا تو می دانی که آنچه از ما انجام گرفت بخاطر هم چشمی در سلطنت و بدست آوردن مال دنیا نبود ، بلکه برای این بود که آثار دین تو را باز گردانیم و صلح و آرامش را در شهرهای تو آشکار سازیم تا بندگان ستمدیده ات از امن و آسودگی برخوردار گردند .

شما دانستید که سزاوار است حکمران بخیل نباشد تا به اموال مردم چشم بدوزد ،

و جاهل نباشد تا مردم را به نادانی خود گمراه کند، و ستمگر نباشد تا در اثر ظلم خود مردم را نابود سازد، و به اموال خیانت نکند تا طایفه ای را بر گروه دیگر برتری دهد، و در قضاوت رشوه نگیرد تا حقوق مردم را از بین ببرد. به کمک ستمدیده

به سخن دیگری از علی «ع» توجه کنید من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید ای مردم، مرا بر زیان خود کمک دهید. بخدا قسم با ستمدیده از روی عدالت رفتار می کنم و حق او را از ستمگر می گیرم و ستمکار را با

صفحه [۲۴۹]

حلقه ی بینی اش می کشم تا او را بسر چشمه حق وارد سازم اگر چه از آن کراهت داشته باشد

مال مردم

هنگامی که عبد الله بن زمعه که یکی از یاران علی «ع» بشمار می رفت، در زمان خلافت حضرت نزد وی آمد و از او مالی درخواست کرد، حضرت با این سخن زیبا به او پاسخ گفت:

این مال نه اختصاص به من دارد و نه اختصاص به تو چیده ی دستهای آنان [۱] برای دهانهای دیگران نمی باشد

امانت

نامه ای است که امام «ع» آن را به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان نوشته است:

عمل تو غذا و خوراک نیست [۲] ولی در گردن تو امانتی است. تو

[۱] یعنی دستهای مردم.

[۲] منظور از عمل، حکمرانی و سرپرستی شئون مردم است.

صفحه [۲۵۰]

حق نداری در کار رعیت به میل خود رفتار نمایی، در حالیکه در دستهای تو مالی از مال خداوند بزرگ وجود داشته باشد و تو از خزانه داران آن باشی تا آن را به من تسلیم کنی. آرزو دارم من بدترین حکمرانان برای تو نباشم والسلام.

با شمشیرم ترا می زنم

قسمتی از نامه ای است که امام «ع» آن را به یکی از فرمانداران خود که بیت المال را ربوده و به حجاز فرار کرده بود، نوشته است:

پس هنگامی که در اثر خیانت شدید به مردم، قدرت یافتی، در حمله سرعت نموده و زود برجستی و مانند گرگی که بی

پروا، بز از پا افتاده را می رباید، اموال آنان را که برای بیوه زنان و یتیمان خود اندوخته بودند و تو بر آن دست یافتی ربودی و با گشادگی سینه، بدون آنکه از گناه ربودن آن بپرهیزی، آن را بسوی حجاز بردی.

چگونه آشامیدنی و غذا را بر خود گوارا میداری در حالیکه می دانی حرام می خوری و حرام میآشامی؟ پس از خدا بترس و اموال این گروه را به آنان بازگردان که اگر اینکار را نکنی و خداوند مرا بر تو قدرت دهد همانا درباره تو نزد خدا عذر می آورم [۱] و

با شمشیرم ترا

[۱] یعنی ترا به کیفی می رسانم که از اینکار تو ، نزد خدا معذور باشم .

صفحه [۲۵۱]

می زخم ، شمشیری که هیچکس را به آن نزده ام مگر آنکه داخل آتش شده است بخدا قسم اگر حسن و حسین کاری که تو کردی انجام داده بودند ، با آنان صلح و آشتی نمی کردم و از ناحیه من به خواسته ای نمی رسیدند تا آنکه حق را از آنها بگیرم و باطل ناشی از ستم آنان را زایل سازم

حکمران و رشوه

هنگامی که به حضرت خبر رسید که عثمان بن حنیف انصاری فرماندار وی در بصره ، دعوت مهمانی گروهی از بصریان را پذیرفته و به مهمانی مزبور رفته ، برای او نامه ای چنین نوشت :

پس از سپاس و درود ، ای پسر حنیف ، به من خبر رسیده که یکی از جوانان اهل بصره تو را به مهمانی دعوت کرده و تو شتابان به آن مهمانی رفته ای و غذاهای رنگارنگ برای تو خواسته اند و کاسه های بزرگ پیش تو آورده اند گمان نمی کردم تو به مهمانی گروهی بروی که نیازمندانشان را دور و ثروتمندانشان را دعوت می کنند .

آگاه باشید ، پیشوای شما از دنیای خود به دو جامعه کهنه ، و از خوراکش به دو گرده نان اکتفا کرده است آگاه باشید شما بر چنین

صفحه [۲۵۲]

کاری قدرت ندارید ، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری کمک کنید . بخدا قسم من از دنیای شما زری نیاندوخته و از غنائم آن مال فراوانی ذخیره نکرده ام و با جامه کهنه ام لباس کهنه دیگری آماده ننموده و وجبی از زمین را در تصرف نگرفته ام .

اگر می خواستم

، به صاف شده ی این عسل و مغز این گندم و بافته های این ایریشم راه می بردم ، ولی هیهات که خواسته بیجا بر من پیروز گردد و حرص ، مرا به انتخاب خوراکیها بکشاند ، در حالیکه شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که طمع در قرص نان نداشته و سیری را بیاد ندارد یا با شکم پر بخوابم در حالیکه اطراف من شکم های گرسنه و جگرهای تشنه باشند .

آیا از خودم به این قانع باشم که به من زمامدار مؤمنان بگویند ، در حالیکه با مردم در سختی های روزگار شریک نباشم ؟ گویا من گوینده ای از شما را می بینم که می گوید : « اگر خوراک پسر ابو طالب این است پس ضعف و سستی ، او را از جنگ با همردیفان و برابری با دلیران باز می دارد ؟ » بدانید درخت بیابانی چوبش سختتر ، و درختهای سبز و خرم پوستشان نازکتر است و گیاههای صحرائی سوخت آنها قویتر و خاموشی آنها دیرتر است بخدا قسم اگر عرب بر جنگ من یکدیگر را پشتیبانی و کمک کنند هرگز روی از آنان بر نمی گردانم .

صفحه [۲۵۳]

حکمران و تمایلات بیجا

قسمتی از نامه ای است که امام « ع » آن را به اسد بن قطبه سردار سپاه حلوان که یکی از استانهای فارس محسوب می شد نوشته است :

پس از سپاس و درود ، اگر خواسته حکمران اختلاف یابد او را بسیار از عدالت باز می دارد . پس باید کار مردم در حق نزد تو یکسان باشد ، زیرا عدالت بجای ستم قرار نمی گیرد . بنابراین از کاری که نظائر آن را نمی پسندی دوری کن .

بدان که هرگز

چیزی تو را از حق بی نیاز نمی گرداند ، و حقی که بر خویشتن داری این است که خود را نگاهداری کنی و با کوشش خود ، کار رعیت را مواظبت و فساد آنان را اصلاح نمائی .

بال خود را فرود آور

قسمتی از نامه ای است که امام «ع» به بعضی از فرماندارانش نوشته است :

بال خود را برای رعیت فرود آور و چهره ات را بگشای و پهلویت را نرم کن و در نگرستن به گوشه چشم و خیره نگاه کردن و اشاره نمودن و درود گفتن ، با آنان یکسان رفتار کن تا بزرگان در ستم کردن تو طمع

صفحه [۲۵۴]

نکنند و ضعیفان از عدالت تو مأیوس نگردند

نادان را بیاموز

قسمتی از نامه ای است که علی «ع» آن را به قثم بن عباس ، فرماندار خود در مکه ،

نوشته است :

نادان را بیاموز و با دانا گفتگو کن . باید در برابر مردم نماینده ای جز زیانت و دربیانی جز چهره ات نداشته باشی . هیچ حاجتمندی را از ملاقات خود جلوگیری مکن ، زیرا اگر آن حاجت در ابتدای عرضه آن ، از درهای تو جلوگیری شود ، در آخر کار هنگام روا کردن آن ، مورد ستایش قرار نخواهی گرفت [۱] .

به آنچه از مال خدا نزد تو جمع شده است نظر کن و آن را به عیالمندان و گرسنگانی که نزد تو هستند انفاق کن ، البته باید آن را به موارد فقر و تنگدستی برسانی ، و آنچه از آن زیاد آمد بسوی ما بفرست تا به کسانی که نزد ما هستند تقسیم نمائیم ، و به اهل مکه فرمان ده از کسانی که در مکه اقامت گزیده اند کرایه نگیرند .

[۱] منظور اینکه : اگر از تأمین خواسته کسی در ابتدای عرضه آن امتناع کردی ،

اگر چه بعدا آن را تأمین کنی ترا ستایش نمی کنند ، زیرا خوبی

روا کردن حاجت ، در برابر بدی جلوگیری ، قابل توجه نیست .

صفحه [۲۵۵]

حکمران خائن

پس از آنکه منذر بن جارود عبدی در بعضی از کارهایی که حضرت او را بر آن گماشته بود خیانت کرد ، امام «ع» به او چنین نوشت :

اگر آنچه از تو به من خبر رسیده راست باشد ، شتر بستگان تو و بند کفشت از تو بهتر است ، و کسی که صفت تو را داشته باشد شایسته نیست بوسیله او رخنه ای مسدود شود یا کاری انجام گیرد ، یا مقام او را بالا ببرند یا در امانتی شریکش کنند ، یا برای جلوگیری از خیانت امینش بدانند . پس هنگامی که این نامه ام بتو می رسد ، بخواست خدا نزد من بیا [۱]

اخلاق پاک

قسمتی از نامه ای است که حضرت به حارث همدانی نوشته است :

از هر کاری که پنهانی انجام می گیرد و آشکارا شرم آور است پرهیز ،

و از هر عملی که اگر از کننده آن برسند ، آن را انکار می کند یا از آن

[۱] سید رضی می گوید : منذر بن جارود همان است که امیر المؤمنین درباره ی او فرمود : او بدو جانب خود بسیار نظر می کند و در دو بر خویش می خرامد

صفحه [۲۵۶]

عذر می خواهد دوری کن ، و هر چه شنیدی برای مردم مگو که این دلیل دروغگوئی است ، و تمام آنچه مردم به تو گفته اند رد مکن که این دلیل نادانی است ، و هنگام قدرت چشم پوشی کن ، و موقع خشم بردبار باش و با وجود تسلط گذشت کن .

از همنشینی با بدکاران پرهیز ، زیرا بدی به بدی ملحق می شود . و از خشم بر حذر باش ، زیرا آن

لشگر بزرگی از لشگرهای شیطان است .

طمعکاران و تنگدستان

قسمتی از خطبه ای است که درباره طمعکاران و تنگدستان ایراد شده است :

شما در روزگاری واقع شده اید که نیکوئی به آن پشت کرده و بدی به آن روی آورده و شیطان در تباه ساختن مردم طمع دارد .

به مردم هر وقت می خواهی نظر کن : آیا جز فقیری که از تنگدستی رنج می برد یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران می کند کسی می بینی ؟ کجا هستند نیکان و شایستگان شما و آزادگان و بخشندگان ؟ کجا هستند پرهیزکاران در کسب و تجارت و پاکان در عقیده و ایمان ؟ آیا همگی از این دنیا کوچ نکردند ؟ آیا شما جز جانشین مردم نخاله ای هستید که از جهت بی ارزشی و از بین رفتن نامشان ، لبها در سرزنش آنان به هم نمی رسد ؟ خدا لعنت کند کسانی را که به معروف امر می کنند و خودشان آن را بجا نمی آورند و کسانی

صفحه [۲۵۷]

را که از منکر جلوگیری می کنند و خود مرتکب آن می شوند

قاضی نادان

قسمتی از سخنان امام «ع» در توصیف کسی که شایسته منصب قضاوت نیست و میان مردم قضاوت می کند :

هنگامیکه از آب گندیده سیراب گردید [۱] و از مطالب بیهوده پر شد .

میان مردم به قضاوت نشست و بیان اشتباه دیگران را بعهدہ گرفت .

اگر یکی از مسائل مبهم به او عرضه شود ، در پاسخ آن از رأی خود سخنان کهنه و بی معنی ، آماده می کند و به آن معتقد می شود . پس او در اشتباه کاری مانند عنکبوت و تار آن است ، نمی داند آیا درست قضاوت کرده یا به خطا رفته است ، اگر درست قضاوت کرده

باشد می ترسد مبادا خطا نموده باشد ، و اگر خطا کرده باشد آرزو دارد درست حکم نموده باشد [۲] .

[۱] امام «ع» مجهولات قاضی را که به گمان خودش معلومات است به آب گندیده تشبیه کرده است .

[۲] منظور اینکه : اگر قاضی نادان چیزی را اثبات کند برای او ایجاد شبهه می شود که شاید چنین نباشد ، و همینطور اگر چیزی را نفی کند احتمال اثبات آن را می دهد .

بنابراین قضاوت او مانند تار عنکبوت ، سست است و راه درست را از خطا تشخیص

صفحه [۲۵۸]

نادانی که در نادانیه اشتباه فراوان دارد ، مانند بادی که گیاه خشکیده را پراکنده می کند ، روایات را به باد می دهد . چیزی را که انکار کرده گمان علم به آن نمی برد و باور نمی کند که غیر از رأی او عقیده دیگری وجود داشته باشد . اگر امری بر او تاریک باشد از آنجا که خود را نادان می داند آن را می پوشاند . بر اثر قضاوت های ستمگرانه او خونها نعره می کشند و میراثها فریاد می کنند [۱] .

بخدا شکایت می کنم از گروهی که در سایه جهالت زندگی می کنند و بر گمراهی میمیرند ، در میان آنان متاعی بی ارزش تر از کتاب خدا آنگاه که به درستی خوانده شود وجود ندارد ، و کالائی رایج تر و گرانبهاتر از آن ، هنگامی که تحریف شود نیست . نزد آنان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نمی باشد .

به رأی خود قضاوت میکند

به سخن دیگری از امام «ع» در همین زمینه توجه کنید :

مسئله ای درباره حکمی از احکام دین به یکی از

آنان عرضه می شود ، او نمی دهد . امام «ع» در تشبیه قاضی نادان چنانکه ابن ابی الحدید می گوید رساترین بیان را ابراز داشته است .

[۱] نعره خونها و فریاد میراثها ، برای شدت ظلم و ستم مثال آورده شده است .

صفحه [۲۵۹]

به رأی خود در آن قضاوت می کند . همان مسئله از قاضی دیگری سؤال می شود . او بر خلاف قاضی اول در آن مسئله حکم می کند آنگاه قضاوت با حکمهای گوناگون نزد پیشوائی که آنان را قاضی قرار داده اجتماع می کنند . پیشوای مزبور رأی همه آنها را تصویب می کند ، در حالیکه خدای آنان یکی و پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است

دانشمندان منافق است

علی «ع» مردم زمانش را چنین توصیف می کند :

بدانید شما در زمانی هستید که گوینده حق در آن کم است و زبان از راستگوئی کند و پیرو حقیقت خوار است . مردم آن سرگرم گناه هستند . جوانشان بدخو و پیرشان گناهکار و دانشمندان منافق است . کوچکشان به بزرگشان احترام نمی گذارد و ثروتمندشان از فقیرشان دستگیری نمی کند

اشتباه کاری میکنند

هر دلداری خردمند نیست و هر گوش داری شنوا نیست و هر بیننده ای بینا نیست . شگفتا چگونه از خطای این فرقه ها که دلایل آنان در دینشان با یکدیگر اختلاف دارد ، در شگفت نباشم ؟ اشتباه

صفحه [۲۶۰]

کاری می کنند و در مسیر تمایلات نفسانی گام برمی دارند . کار نیک از نظر آنان کاری است که خود نیکو شناخته اند ، و کار زشت ، کاری است که خود زشت پنداشته اند [۱] . در مشکلات بسوی خود پناه می برند و در موضوعات مهم بر افکار خویش اعتماد می کنند . گویا هر یک از آنان پیشوای خود می باشد که در رأی خود دستگیره های استوار و دلایل محکم را از خویش گرفته است [۲] .

خودداری

قسمتی از خطبه ای است که امام «ع» آن را برای مردم ایراد کرده است :

بندگان خدا ، پیش از آنکه سنجیده شوید خود را بسنجید و پیش از آنکه مورد حساب قرار گیرید به حساب خویش رسیدگی کنید و پیش از تنگ شدن گلو نفس بکشید و پیش از آنکه به سختی شما را ببرند تسلیم گردید [۳] و بدانید کسیکه خود را

کمک نکند تا از جانب خود

[۱] یعنی هر چه بنظر آنان خوب آمد آن را نیکو می شمارند و هر چه را زشت پندارند آن را قبیح می دانند بدون آنکه به دلیل آشکار یا قانون واضحی مراجعه کنند .

[۲] یعنی هر یک از آنان با وجود جهل و نقصی که در آنها است به آراء خود مطمئن شده و آن را دستگیره محکمی تلقی می کنند .

[۳] یعنی آنچه

را با مدارات از شما خواسته اند اطاعت کنید پیش از آنکه شما را به سختی سوی آن سوق دهند .

صفحه [۲۶۱]

پند دهنده و باز دارنده ای و پند دهنده باشد

پرهیز

علی «ع» به فرزندش حسن «ع» چنین پند می دهد :

ای پسرک من ، از دوستی با احمق پرهیز کن ، زیرا او می خواهد به تو سود رساند زیان می رساند ، و از دوستی با بخیل بر حذر باش ، زیرا او چیزی را که به آن بسیار نیازمندی از تو دور می کند ، و از دوستی با تبهکار پرهیز که تو را به اندک چیزی می فروشد ، و از دوستی با دروغگو حذر کن ، زیرا او مانند سراب است که دور را برای تو نزدیک ، و نزدیک را دور می گرداند

خشنودی و خشم

به این سخن توجه کنید :

ای مردم ، در راه هدایت از جهت کمی پیروان آن نگران نباشید ، زیرا مردم بر سر سفره ای گرد آمده اند [۱] که سیری آن کوتاه و گرسنگیش طولانی است ای مردم ، انسانها را تنها خشنودی و خشم گرد می آورد .

[۱] منظور از سفره دنیا است .

صفحه [۲۶۲]

ای مردم ، هر که راه آشکار ببیند به آب و آبادی می رسد و هر که بیراهه رود در بیابان بی آب و علف قرار می گیرد .

دورویی و ستم

قسمتی از خطبه ای را در ضمن جملات زیر میخوانید :

از شکستن و دگرگون ساختن اخلاق بر حذر باشید [۱] . همانا زبان مؤمن پشت قلب او است ، و قلب منافق در پشت زبان او قرار دارد [۲] .

زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید در آن اندیشه می کند : اگر نیکو بود آن را آشکار می کند و اگر بد بود آن را می پوشاند ، و منافق آنچه بزبانش بیاید می گوید و نمی داند کدام سخن به سود و کدام به زیان او است اما ستمی که قابل اغماض نیست ، ستم بندگان نسبت به یکدیگر است . گرد آمدن بر حقی که از آن کراهت دارید بهتر از جدائی در

[۱] مثلاً راستگو اگر دروغ گفت راستی او شکسته ، و بزرگوار اگر پست گردید به شخصیت او خلل وارد شده است .

[۲] یعنی زبان مؤمن پیرو عقیده او است . او تنها به آنچه معتقد است زبان می گشاید . اما منافق بر طبق نیت ناپاکش سخن می گوید ، اگر امروز مطلبی گفت فردا آن

را باطل می کند . بنابراین قلب او پیرو زبانش می باشد .

صفحه [۲۶۳]

باطلی است که آن را دوست می دارید [۱] . خوشا بحال کسیکه عیب خودش را از عیب مردم باز دارد ، در نتیجه بکار خود مشغول گردد و مردم از ناحیه او در آسایش باشند

خویشاوندان

قسمتی از خطبه ای که امام «ع» برای مردم ایراد کرده است :

ای مردم ، انسان هر چند ثروتمند باشد از خویشاوندان خود بی نیاز نیست و به دفاع آنان بوسیله دست و زبانشان ، احتیاج دارد

خویشاوندان شخص برای حمایت غایبانه او بزرگترین افراد محسوب می شوند و پراکندگی وی را از همه بهتر می توانند برطرف نمایند و در حوادث ناگواری که برای او پیش می آید نسبت به او از همه مردم مهربانترند .

[۱] یعنی کسیکه خواهان همبستگی و اجتماع است هر چند ادای حقوق اجتماع و اقامه حق بر او سنگین و دشوار است لیکن چنین فردی شایسته خوشبختی خواهد بود ،

بر خلاف کسیکه در خرابی نظم اجتماع کوشش می کند ، او هر چند بنا حق به خواسته ی موقتش نایل می گردد ، اما در لذت موقت او بدبختی ابدی نهفته است ، زیرا اگر جدائی بر مردم حکومت کند هر فردی در معرض آسیب دیگری قرار می گیرد و آسایش به جمعیت پشت می کند و زندگی تباہ می گردد .

صفحه [۲۶۴]

کسی که از خویشاوندان خود دست بکشد ، در حقیقت یک دست از آنها گرفته شده ، اما از او دستهای زیادی گرفته شده است

سرشت انسان

علی «ع» در زمینه سرشت انسان چنین می گوید :

قلب آدمی دارای صفات پسندیده و صفات ناپسندی بر خلاف آنها می باشد : اگر امید ، به آن روی آورد طمع آن را خوار می گرداند . و اگر طمع در آن بجوش آید ، حرص نابودش می سازد و اگر خشم برای آن پیش آید تندی و غضب به آن سخت می گیرد . و اگر خشنودی آن را خوشبخت

کند خودداری (از زیانها) را فراموش می کند. و اگر ترس آن را فراگیرد دوری جستن (از کار) مشغولش می دارد، و اگر امنیت آن گسترش یابد غفلت آن را می رباید. و اگر مالی بدست آورد بی نیازی آن را به ناسپاسی می کشاند. و اگر به مصیبتی دچار شود بی تابی رسوایش می کند. و اگر فقر و تنگدستی آن را بگذرد سختی و بلا- گرفتارش می کند. و اگر گرسنگی بر آن سخت گیرد ناتوانی آن را از پای در می آورد. و اگر سیری آن از حد بگذرد پری شکم آنرا آزار می دهد. پس هر کوتاهی درباره آن زیان آور و هر زیاده روی نسبت به آن تباه کننده می باشد

صفحه [۲۶۵]

روزگار و مردم آن

در این سخن زیبا دقت کنید :

هرگاه نیکوکاری، روزگار و مردم آن را فرا گرفت، سپس مردی نسبت به مردی که بدنامی او آشکار نشده بدگمان شود به او ستم نموده است و هرگاه تباهکاری بر روزگار و اهلس حکومت یافت پس مردی نسبت به مردی خوش گمان باشد خود را در خطر قرار داده است بسا روزه داری که ...

علی «ع» درباره نماز و روزه چنین می گوید :

بسا روزه داری که از روزه داشتنش جز گرسنگی چیزی ندارد، و بسا نمازگزار که از ایستادنش جز بیداری و رنج چیزی نمی ماند. چه خوبست خواب زیرکان و افطار کردنشان

اصناف مردم

قسمتی از خطبه ای است که امام «ع» درباره سرشت ناپاک مردم زمانش ایراد کرده است :

ای مردم، ما در روزگاری ستمگر و زمانی ناسپاس قرار گرفته ایم.

صفحه [۲۶۶]

نیکوکار در آن بدکار محسوب می شود و ستمکار به گردنکشی خود میافزاید. از آنچه می دانیم بهره ای نمی بریم و آنچه نمی دانیم سؤال نمی کنیم و از هیچ حادثه ناگواری نمی ترسیم تا آنکه بر ما فرود آید.

پس مردم بر چهار دسته هستند :

اول : کسی که جز بیچارگی و کندی شمشیر و کمی مال، چیزی او را از فساد باز نمی دارد [۱] .

دوم : کسی که شمشیر کشیده و شر خود را آشکار ساخته و بخاطر آنکه متاعی به غنیمت ببرد یا پیشرو اسبهای سواری گردد

یا بر منبری بالا برود ، خود را برای فتنه آماده کرده و دینش را تباه ساخته است . بد تجارتی است که دنیا را بهای خود بدانی .

سوم : کسی که دنیا

را به عمل آخرت می طلبد و به عمل دنیا در جستجوی آخرت نیست : خود را باوقار نشان داده و گام خویش را نزدیک بهم گذارده و لباسش را بالا زده و خود را به امانت داری آراسته و پرده خداوند را وسیله معصیت قرار داده است .

چهارم : کسی که در اثر پستی و نداشتن وسیله از سلطنت جوئی محروم شده و بحال خود باقی مانده ، ازین رو خود را بنام قناعت و در لباس پارسایان زینت می دهد

[۱] یعنی چیزی جز حقارت و ضعف سلاح و کمی مال ، آنان را از طلب کردن حکومت باز نمی دارد .

صفحه [۲۶۷]

و مردانی چند باقی مانده اند که یاد روز رستاخیز چشمهای آنان را پوشانده و ترس از محشر ، اشکهایشان را جاری ساخته است . پس بعضی از آنان رانده ، و فراری ، و برخی ترسناک و شکست خورده ، و جمعی خاموش و دهان بسته هستند ، و بعضی از روی اخلاص دعوت می کنند ، و گروهی اندوهگین و رنجورند . تقیه آنان را گمنام کرده و ذلت آنان را فرا گرفته است ، و مردم را بقدری پند داده اند که خسته شده اند ، و تا آنجا شکست خورده اند که ذلیل گشته اند ، و به قدری از آنان کشته شده که کم شده اند . بنابراین از گذشتگان خود پند بگیرید ،

پیش از آنکه آیندگان از شما پند بگیرند ، و دنیای نکوهیده را رها کنید ، زیرا دنیا به کسی که بیش از شما دلباخته آن بوده ، وفا نکرده است

با هر بادی میروند

علی « ع » مردم زمانش را چنین توصیف می کند :

مگسان

کوچک و ناتوانی که از هر آوازی پیروی می کنند و با هر بادی می روند . از پرتو دانش روشنی نگرفته و به پایه استواری پناه نبرده اند .

صفحه [۲۶۸]

بسا کوچکی که بر بزرگ پیروزی یافته است

به این سخن توجه کنید :

از سخن گفتن در مجالسی که ترس بر آن حکمفرما است بر حذر باش ، زیرا ترس ، عقل ترا که از آن کمک می جوئی پریشان می کند و آن را از نگهبانی ایمان که خواهان پیروزی آن هستی ، بواسطه نگهبانی خودت باز می دارد . از خشم در برابر کسی که ترا به آن وادار می کند پرهیز ، زیرا خشم اندیشه ها را می میراند و از یقین باز می دارد . و از محافلی که اهل آن در برابری میان تو و دشمنت از جهت توجه نمودن و گوش دادن ، انصاف را مراعات نمی کنند و دارای لیاقتی که آنان را از قضاوت ستمگرانه نسبت بتو باز دارد نیستند ، پرهیز کن . و از سخن گفتن با کسی که سخن ترا درک نمی کند بر حذر باش ، زیرا او تو را آزرده می سازد . و از کوچک شمردن دشمن پرهیز ، زیرا تحقیر دشمن مانع احتیاط است ، بسا کوچکی که بر بزرگ پیروزی یافته است

چراغ شبش ماه بود

قسمتی از خطبه ای است که شامل سخن زیبایی درباره حضرت محمد « ص » و مسیح می باشد :

صفحه [۲۶۹]

پیروی از پیامبر خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله برای تو کافی است . او بر نکوهش و نقص دنیا و رسوائیها و بدیهای فراوان آن راهنمای تو می باشد ، زیرا اطراف آن از او گرفته شده و جوانبش برای دیگران آماده گردیده و از نوشیدن شیرش جلوگیری شده و از زینت هایش بر کنار گردیده است .

اگر بخواهی ، درباره عیسی بن مریم بگویم که سنگ را بالش خود قرار میداد و لباس زبر می پوشید و خورش

او گرسنگی و چراغ شبش ماه بود . جایگاهش در زمستان ، مشرقها و مغربهای زمین بود . میوه و سبزی ختوشبویش گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می رویانید . نه همسری داشت که او را فریفته خود کند و نه ثروتی که او را منحرف سازد و نه طمع که او را خوار گرداند . مرکب او پاهایش و خدمتگزار او دستهایش بود .

به روش مسیح

نوف بکالی می گوید : شبی امیر المؤمنین «ع» را دیدم که از بسترش بیرون آمد و به ستارگان نگاه کرد و بمن گفت : ای نوف خوابی یا بیدار ؟ گفتم بیدار . فرمود :

خوشا بحال پارسایان در دنیا که به آخرت دل بسته اند . آنان گروهی هستند که زمین را فرش و خاک آن را بستر و آب آن را گوارا قرار

صفحه [۲۷۰]

داده اند و قرآن را پیراهن ، و دعا را روپوش خود گرفته اند . پس به روش مسیح ، دنیا را از خود جدا ساخته اند داود «ع» در مثل چنین ساعتی از شب برخاست و گفت : این ساعتی است که هر بنده ای در آن دعا کند دعایش مستجاب می شود مگر آنکه باجگیر یا جاسوس باشد .

آنچه نمی دانید مگوئید

قسمتی از خطبه ای است که امام «ع» در توصیف خیراندیشان ایراد کرده است :

ای بندگان خدا ، محبوب ترین بندگان نزد خدا ، بنده ای است که عدالت را ملازم خود قرار داده است . پس نخستین مرحله عدالتش این است که تمایلات نفسانی را از خود دور ساخته است . حق را توصیف می کند و بر طبق آن رفتار می نماید . برای کار نیک پایانی باقی نمی گذارد مگر آنکه آهنگ آن می کند و گمان خوبی در چیزی نمی برد مگر آنکه آن را قصد می کند .

ای مردم ، آنچه نمی دانید مگوئید ، زیرا غالباً حق در چیزی است که آن را نمی شناسید و کسی را که حجت و دلیلی بر او ندارید معذور دارید

صفحه [۲۷۱]

گفتارشان توأم با راستی است

نقل شده است که یکی از اصحاب پسر ابو طالب که او را «همام» می گفتند به آن حضرت گفت : یا امیر المؤمنین ،

پرهیزکاران را برای من چنان توصیف کن که گویا آنان را می بینم امام «ع» در پاسخ او کمی درنگ کرد آنگاه در توصیف

پرهیزکاران سخنان زیبای فراوانی گفت که قسمتی از آن را ذیلا می خوانید :

پس از سپاس و درود ، خداوند سبحان مردم را آفرید در حالیکه از اطاعتشان بی نیاز و از نافرمانیشان ایمن بود ، زیرا معصیت گناهنکاران به او زیانی نمی رساند و اطاعت فرمانبرداران برای او سودی ندارد . پس روزی و وسایل زندگیشان را میان آنان تقسیم نمود و هر کس را در دنیا در مرتبه خود قرار داد . در دنیا پرهیزکارانند که دارای فضیلت ها می باشند : گفتارشان توأم با راستی و پوشاکشان بر اساس اقتصاد و

رفتارشان از روی فروتنی است . از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده چشم پوشیده اند و بسوی دانشی که برای آنان سودمند است گوش فرا داده اند . در گرفتاری ، خود را چنان می بینند که در آسایش می بینند [۱]

[۱] یعنی اگر به بلائی گرفتار آمدند به خدا امیدوار می شوند و بی تابی نمی کنند

صفحه [۲۷۲]

و اگر نبود اجل و مدتی که برای آنان معین شده ، لحظه ای جان در بدنشان قرار نمی گرفت .

به اعمال اندک خود خشنود نمی شوند و عمل زیاد را زیاد نمی دانند . ازین رو خود را متهم می دانند و از کردار خویش هراسانند [۱] اگر یکی از آنان را بستایند ، از آنچه درباره او گفته شده می ترسد و می گوید : من از دیگری بخود داناترم و پروردگارم به من داناتر از من است . خداوندا مرا به آنچه می گویند مؤاخذه مکن و مرا بهتر از آنچه می پندارند قرار ده و گناهان مرا که نمی دانند ببخش .

نشانه پرهیزکار آن است که می بینی در خوشخوئی دورانیدیش و در یقین با ایمان است . در ثروت ، میانه رو ، و در عبادت فروتن است .

هنگام تنگدستی آراسته جلوه می کند و در سختی بردبار و در هدایت شادمان است و از طمع دوری می جوید . بردباری را با دانش و گفتار را با کردار می آمیزد . از او انتظار خوبی میرود و از شر او ایمنی است .

کسی را که به او ستم نموده می بخشد و به کسی که او را محروم نموده احسان می کند و به کسی که از او جدا گردیده می پیوندد ، در حالیکه از سخن زشت

دور است و گفتارش نرم و کار پسندیده اش آشکار

گوئی در آسایش و راحتی هستند، و اگر در آسایش قرار گرفتند از خدا و کیفر او می ترسند و گردنکشی و ناسپاسی نمی کنند گویا در بلا و گرفتاری هستند .

[۱] یعنی بخاطر کوتاهی در اعمال خود ترسانند .

صفحه [۲۷۳]

می باشد . به کسی که او را دشمن می دارد ستم نمی کند و درباره کسیکه او را دوست می دارد گناه نمی کند . پیش از آنکه برای حق گواه آورده شود به حق اعتراف می کند . کسی را به لقب های زشت نمی خواند و به همسایه زیان نمی رساند و در مصائب دیگران شادی نمی کند . در باطل وارد نمی گردد و از حق خارج نمی شود . خودش از ناحیه خویش در زحمت و مردم از دست او راحتند . دوری او از اشخاص بر اساس زهد و پاکی ، و نزدیکی او به آشنایان از جهت خوشخوئی و مهربانی است .

دوری او توأم با خودخواهی و بزرگی نیست و نزدیکی بر اثر مکر و نیرنگ نمی باشد .

منافقان

قسمتی از خطبه ای است که امام «ع» در ضمن آن منافقان را توصیف می کند :

به رنگهای گوناگون و حالات مختلف در می آیند [۱] در هر راهی برای آنان به خاک افتاده ای می باشد [۲] و نزد هر دلی واسطه ای دارند و در هر اندوهی اشکها می ریزند [۳] ستایش یکدیگر را بهم وام داده و

[۱] یعنی به انواع گوناگون سخن می گویند و بر یک عقیده استوار نیستند .

[۲] یعنی چه بسیار افرادی که فریب داده و آنان را به هلاکت افکنده اند .

]

۳ [یعنی هر وقت بخواهند خود را به گریه میاندازند .

صفحه [۲۷۴]

پادشاه آن را انتظار می‌برد . اگر سؤال کنند اصرار می‌ورزند و اگر سرزنش نمایند رسوا می‌کنند و اگر حکم کنند اسراف می‌کنند . برای هر حقی باطلی و برای هر راستی انحرافی و برای هر زنده‌ای قاتلی و برای هر دردی کلیدی و برای هر شبی چراغی آماده ساخته‌اند : برای آنکه بازار خود را بپا دارند و کالای نفیس [۱] خود را رواج دهند ، به سبب نومیدی به طمع متوسل می‌شوند .

برای آنان همیشگی است

علی «ع» در ضمن یکی از سخنانش کسانی را که از دنیا دوری جسته‌اند ، چنین توصیف می‌کند :

وحشت‌ها آنان را نمی‌ترساند و نامناسب شدن اوضاع ، آنان را اندوهگین نمی‌سازد . از زلزله‌ها نگرانی ندارند و به رعدهای سخت گوش نمی‌دهند . غایبانی هستند که کسی منتظرشان نیست و حاضرانی هستند که در مجالس حاضر نمی‌شوند . گرد هم بودند ولی پراکنده شدند . پنهانی خبرها و خاموشی شهرهایشان در اثر طولانی بودن مدت و دوری جایگاهشان نیست ، بلکه آنان جامی نوشیده‌اند که گویایشان را به گنگی و شنوایشان را به کری و حرکتشان را به سکون تبدیل

[۱] منظور از کالای نفیس ، نیرنگهائی است که آن را زینت داده‌اند .

صفحه [۲۷۵]

نموده است .

همسایگانی هستند که با هم انس نمی‌گیرند و دوستانی که بدیدن یکدیگر نمی‌روند . نسبت‌های آشنائی میان آنها کهنه شده و اسباب برادری از آنان قطع گردیده است ، ازین رو همگی با اینکه یکجا گرد آمده‌اند تنها هستند و با اینکه دوست یکدیگر بودند

از هم دورند . نه برای شب صبحی می شناسند و نه برای روز شبی هر یک از شب و روزی که در آن کوچ کرده اند برای آنان همیشگی است [۱] .

به ترس و وحشت مبتلا می سازند

قسمتی از خطبه زیبایی است که امام «ع» در ضمن آن درباره دنیا سخن می گوید :

ساکن آن کوچ کننده و مقیم آن جدا شونده است . مانند بادهای سختی که کشتی را در میان امواج کوه پیکر دریا می شکنند ، اهل خود را به جنبش در می آورد . در نتیجه بعضی از مردم غرق می گردند و برخی رهائی یافته در دل موجها دست و پا می زنند و بادها با دامن خود آنان را به حرکت درآورده و به ترس و وحشت مبتلا می سازند [۲] پس

[۱] اگر روز بمیرند برای آن شبی نمی شناسند و اگر شب بمیرند برای آن روزی نمی شناسند .

[۲] یعنی هنگام شکستن کشتی برخی از مردم نابود می شوند و بعضی زنده می مانند

صفحه [۲۷۶]

کسیکه غرق شد دریافت او ممکن نیست و کسیکه نجات یافت بسوی هلاکت رهسپار می گردد .

عمر آنان طولانی تر بود

قسمتی از خطبه ای است که امام «ع» آن را در زمینه حالات دنیا ایراد کرده است :

پس از سپاس و درود ، من شما را از دنیا بر حذر می دارم ، زیرا دنیا شیرین و سرسبز است ، به خواسته های بیجا پیچیده شده و به آروزها زینت یافته و به نیرنگ آراسته گردیده است .

هیچکس از ناحیه دنیا در نعمت و شادی قرار نگرفته ، مگر آنکه بدنبال آن گریان شده است ، و خوشی های آن به کسی روی نیاورده مگر آنکه بدیهایش را به او بخشیده و به او پشت کرده است ، و سزاوار است که بامدادان پشتیبان انسان و شامگاهان دشمنش گردد ، و اگر یک طرف آن شیرین و گوارا

شود طرف دیگرش تلخ و پروبا می گردد . هیچکس از خوشی و آسایش آن به آرزو نمی رسد مگر آنکه از حوادث ناگوارش رنج و سختی را تحمل می کند ، و بر بال و بر دل موجها قرار می گیرند ، موجها در عظمت گوئی حیوانی است که شکم و پشتش بطرف بالا زیرورو می شود . آنانکه زنده مانده و دستخوش بادهای قرار گرفته اند سرانجام پس از رنج طولانی به نابودی رهسپار می گردند .

صفحه [۲۷۷]

آسایش آن شام نمی کند مگر آنکه بر شاهپره‌های ترس ، شب را به روز می آورد چه بسیار کسی که به دنیا اعتماد داشته و دنیا او را دردمند ساخته است و چه بسیار کسیکه بدنی اعتماد داشته و دنیا او را به خاک افکنده است ، و چه بسیار کسیکه عظمت داشته و دنیا او را پست نموده است ، و چه بسیار کسی که دارای تکبر بوده و دنیا او را ذلیل گردانده است .

سلطنت آن از دست رفته ، و ارجمند آن شکست خورده ، و ثروتمند آن بلا دیده ، و همسایه آن غارت زده است آیا شما در خانه های کسانی که پیش از شما بودند نیستید ؟

در حالیکه عمر آنان طولانی تر و آثارشان پابنده تر و آرزوهایشان دورتر و جمعیتشان بیشتر و لشگریانشان انبوه تر بود دنیا را آنچنانکه خواستند پرستیده و برگزیدند ، آنگاه بدون توشه از آن کوچ کردند آیا به شما خبر رسیده که دنیا کسی را به آنان فدیة داده باشد ، یا آنان را کمک نموده ، یا به خوبی با آنان همراهی کرده باشد ؟

وای بر خیابانهای آباد شما

علی «ع» درباره سرنوشت بصره سخن می گوید :

وای

بر خیابانهای آباد و خانه های آراسته شما ، که بالهائی مانند بالهای کرکسان و خرطومهایی مانند خرطوم پیلان دارد ، از آن

صفحه [۲۷۸]

گروهی که بر کشته آنان کسی گریه نمی کند و از غایشان جستجو نمی شود . من دنیا را به رو واژگون کرده ام ، و مقدار آن را اندازه گرفته ام و به حقیقت آن بینا هستم

خدایا کوههای ما شکافته شده

خطبه ای است که امام «ع» آن را هنگام طلب باران ایراد کرده است . این خطبه از خطبه هائی است که سرشار از عاطفه و محبت و فروتنی در برابر آفریدگار جهان و عظمت وجود است :

خدایا کوههای ما شکافته و زمینهای ما گرد آلود شده و چهارپایان ما تشنه و در خوابگاههایشان سرگردانند و مانند ناله ی مادران بر فرزندانشان ، ناله می کنند و از آمد و رفت در چراگاهها و اشتیاق به آبگیرها خسته شده اند . خدایا به ناله ی ناله کنندگان و اشتیاق آرزومندان رحم کن خدایا به سرگردانی چهارپایان در گذرگاهها و به ناله ی آنها بر درب خوابگاههایشان رحم کن خدایا هنگامی بسوی تو بیرون آمدیم که شترهای لاغر قحطی به ما روی آورده و ابرهائیکه احتمال باران داشتند با ما مخالفت نموده اند . تو امید اندوهگین هستی و خواسته ی درخواست کننده را تأمین می کنی : در این هنگام که مردم نا امید شده و ابرها نباریده و چهارپایان نابود شده اند ترا می خوانیم که

صفحه [۲۷۹]

ما را به اعمال و گناهانمان مؤاخذه نکنی و بوسیله ابر پر باران و بهار پر برکت و گیاه زیبا و شگفت انگیز ، رحمت را بر ما گسترش دهی ، باران درشت قطره ای که بوسیله آن آنچه مرده است

زنده نمائی و آنچه از بین رفته است بازگردانی .

خدایا از تو درخواست آب می کنیم ، آبی که زنده کننده ، کامل ، فراوان ، پاک ، پر برکت ، گوارا ، گیاه آور و سیراب کننده باشد که گیاهش رشد کند و شاخه اش میوه دهد و برگش سبز و خرم باشد تا بدین وسیله بندگان ناتوان خود را نیرو بخشی و شهرهای مرده ات را زنده گردانی . خدایا آبی از تو می خواهیم که به سبب آن زمینهای مرتفع ما پر گیاه شود و در زمینهای گود ما جاری گردد و نواحی حاصلخیز و میوه های ما فراوان گردد و چهارپایان ما زنده بمانند و مردم دور دست بهره ببرند و حومه ما از برکتهای گسترده تو استفاده کنند

بدگوئی مردم

علی «ع» در نهی از غیبت مردم چنین می گوید :

برای کسانی که از گناهان دوری جسته اند سزاوار است با گناهکاران و معصیت کاران مهربانی کنند و سپاسگزاری بر آنان مسلط باشد ، پس چگونه است حال غیبت کننده ای که از برادرش بدگوئی می کند و

صفحه [۲۸۰]

او را در مصیبتش سرزنش می نماید ؟ ای بنده خدا ، در عیبجویی کسی بر اثر گناهش ، شتاب مکن که شاید او آمرزیده شده باشد و از هیچ گناه کوچکی بر خود ایمن مباش که شاید بر اثر آن به عذاب گرفتار شوی

امروز می گذرد و فردا می رسد

قسمتی از خطبه ای است که امام علی «ع» برای مردم ایراد کرده است :

ای بندگان خدا ، بدانید بر شما دیده بانانی از خودتان [۱] و جاسوس هائی از اعضایتان و نگهبانان راستگوئی که اعمال شما و شماره نفس هایتان را حفظ می کنند ، گماشته شده است . تاریکی شب تار ، شما را از آنان نمی پوشاند ، و درب بزرگی که محکم بسته شده شما را از آنها پنهان نمی کند . راستی فردا به امروز نزدیک است .

امروز با هر چه در آن است می گذرد و فردا از پی آن فرا می رسد . گویا هر یک از شما به منزل تنهائی خود از زمین رسیده است . شگفتا از خانه تنهائی و سرای وحشت و جای بی کسی و غربت

[۱] منظور از دیده بان ، وجدان است که نگهبان و پنددهنده پنهانی انسان است و هرگز از توجه دادن آدمی غافل نیست و در تخدیر و ترساندن خطا نمی کند .

صفحه [۲۸۱]

آه از دوری سفر

روزی ضرار بن حمزه ضبائی بر معاویہ وارد شد . معاویہ از او درباره امیر المؤمنین « ع » سؤال کرد . ضرار گفت : گواهی می دهم که او را در جائیکه عبادت می کرد دیدم ، هنگامیکه شب پرده های تاریکی را گسترده بود در محراب عبادت ایستاده و ریش خود را در دست گرفته و مانند مار گزیده بخود می پیچید و بسان محزون گریه می کرد و می گفت :

ای دنیا ای دنیا ، دور شو از من آیا خود را به من عرضه می کنی یا خواهان من هستی ؟ زمان تو نزدیک مباد [۱] چه دور است آرزوی تو دیگری

را بفریب . من به تو نیازی ندارم . زندگی تو کوتاه و اهمیت تو ناچیز و آرزوی تو پست است آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت جایگاه ورود [۲]

طبیعت وجود

این خطبه یکی از خطبه هائی است که

[۱] یعنی نیاید روزی که به قلب من برسی و محبت تو در دلم جایگزین شود .

[۲] منظور ایستادن در برابر خدا برای بررسی عمل است .

صفحه [۲۸۲]

حاکمی از درک عمیق علی « ع » نسبت به طبیعت و حالات وجود می باشد :

با هر جرعه ای جستن در گلو ، و در هر خوردنی گلو گرفتگی می باشد . به هیچ نعمتی از نعمتهای دنیا نمی رسید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست می دهید ، و هیچ کهنسالی از کهنسالان شما به یک روز عمر خود نمی رسد مگر آنکه روز دیگری از عمرش نابود می گردد ، و برای او افزونی در خوراک تجدید نمی شود مگر آنکه روزی قبلی او از بین می رود ، و اثر و نشانه ای برای او بوجود نمی آید ، مگر آنکه اثر دیگرش فانی می گردد ، و هیچ تازه ای برای او تجدید نمی شود مگر بعد از آنکه تازه او کهنه می شود ، و هیچ خوشه ای برای او نمی روید مگر آنکه خرمنی از او کم می شود . همانا دودمانهائی که ما فروع آنها هستیم در گذشتند

ماه تابانی در آن به جریان انداخت

قسمتی از خطبه ای است که امام « ع » در ضمن آن از آغاز آفرینش آسمان و زمین سخن می گوید :

آنگاه شکاف فضا را ایجاد و اطراف آن را باز نمود و راههای هوایی را احداث کرد ، سپس آبی که امواجش خروشان و رویهم غلطان بود در آن جاری گردانید . آن آب را بر پشت باد تندی که نیرومند و

صفحه [۲۸۳]

با صدای بلند بود برنشانید . آنگاه باد دیگری که وزش آن را تند قرار

داد آفرید ، سپس آن را به برهم زدن آب فراوان و بر انگیختن موج دریاها فرمان داد . آن باد هم آب را مانند مشک جنبانید و بسان وزش در فضا بطوری که اول آن را به آخرش و ساکنش را به متحرکش باز گرداند ، به آن وزید تا آب فراوانی بالا آمد .

آنگاه آسمانها را به زینت ستارگان و روشنی نورافکنها بیاراست و در آنها چراغ نورافشان خورشید و ماه تابان را در مداری دایره مانند و سقفی متحرک به جریان انداخت

خروش آب

قسمتی از خطبه ای است که در ضمن آن سخن از قدرت خدا به میان آمده است :

خداوند به نعره درندگان در بیابانها ، و گناهان بندگان در خلوتها ، و آمد و رفت ماهیان در دریاها بزرگ ، و خروش آب بوسیله تندبادها ، دانا است

آفرینش شبکور

علی «ع» در این خطبه از آفرینش شبکور سخن می گوید :

یکی از صنایع دقیق و حکمت های شگفت انگیزش آفرینش مرموز این

صفحه [۲۸۴]

شبکورها است که روشنائی روز که گشاینده هر چیز است دیده آنها را می بندد ، و تاریکی شب که چشم هر زنده ای را می بندد ، دیده ی آنها را باز می کند . چگونه چشم هایشان نابینا است از اینکه از پرتو خورشید فروزان کمک بگیرند و در گذرگاههای خود بوسیله آن رهبری شوند و هنگام آشکار شدن نور خورشید به مطلوب خود نائل گردند ؟ و چگونه تابش نور خورشید ، آنها را از رفتن به جاهائی که در معرض نور است بازداشته و آنها را در کمینگاه های خودشان از رفتن در جائیکه درخشندگی خورشید آشکار است ، پنهان نموده است ؟ آنها در روز ، حدقه های چشمان خود را بوسیله پلکها پوشانده و شب را چراغی قرار داده اند که بوسیله آن در جستجوی روزی راه می جویند . تاریکی شب مانع دیدگان آنها نیست و بر اثر شدت تاریکی از رفتن باز نمی ایستند . هنگامی که خورشید پرده از رخسار برداشت و روشنی های روزش آشکار گردید و درخشندگی نور آن بر لانه های سوسمارها در آمد ، پلکها را بر اطراف چشمها گذاشته و به آنچه در تاریکی شبها به دست آورده اند اکتفا می کنند . منزه است خدائی

که شب را بجای روز وسیله ی روزی ، و روز را وسیله ی استراحت و آرامش آنها قرار داده ، و از گوشتهایشان برای آنها بالهائی آفریده تا هنگام احتیاج به پرواز ، بوسیله آن بالا بروند ، گوئی بالهایشان مانند لاله های گوش دارای پر و استخوان نیست ، فقط جای رگها را آشکار و هویدا می بینی . آنها دارای دو بال می باشند که نه نازک هستند تا پاره

صفحه [۲۸۵]

شوند و نه کلفت تا سنگین باشند . پرواز می کنند در حالیکه بچه شان چسبیده و پناهنده به آنها است : هرگاه مادرش بنشیند آن هم می نشیند و وقتی مادرش پرواز کند آن هم می پرد ، از مادر جدا نمی شود تا اعضایش قوت گرفته و بالهایش بتواند آن را حمل کند و تا گاهی که راههای زندگی و سود خود را بشناسد . پس منزله است آفریدگار اشیائی که قبلا از غیر او آفریده شده باشد

آفرینش طاووس

قسمتی از خطبه ای است که امام «ع» در ضمن آن از شگفتی آفرینش طاووس سخن می گوید :

از شگفت ترین مرغها در آفرینش ، طاووس است که خداوند آن را در کاملترین نظم آفریده و رنگهایش را در بهترین ترتیب ، منظم گردانیده است ، با بالی که بیخ آن را بهم پیوسته و دمی که کشش آن را دراز قرار داده است . هرگاه بسوی ماده اش می رود دمش را از پیچیدگی باز نموده آن را بلند می کند ، در حالیکه بر سرش سایه می افکند ، گویا آن بادبان (کشتی) داری است که ناخدا آن را از سوئی بسوی دیگر می کشاند .

به رنگهایش تکبر می کند . و به حرکات

دمش می خرامد . گمان می کنی پرهایش میله هائی از نقره ، و دایره ها و حلقه های زرین شگفت آوری که بر آن بالها روئیده شده ، طلای خالص و قطعات

صفحه [۲۸۶]

زبرجد است . اگر آن را به گیاهان زمین تشبیه کنی می گوئی : دسته گلی است که از شکوفه ی هر بهاری چیده شده است و اگر به پوشاکها تشبیه کنی مانند حله های زینت یافته با نقش و نگار است و اگر به زیورها تشبیه کنی مانند نگین های رنگارنگی است که میان نقره مزین به جواهر نصب شده است . بسان خرامیدن خودبین و شادمان ، راه می رود و با دقت به دم و بالش می نگرد و از زیبایی پیراهن و رنگهای جامه اش قاه قاه می خندد هنگامی که به پاهایش چشم میاندازد چنان با شیون و فریاد بانگ میزند که گویا آشکارا فریاد رسی می طلبد و به راستی اندوه خویش گواهی می دهد ، زیرا پاهایش مانند پاهای خروس سیاه و سفید و باریک است . بجای تاج ، کاکل سبز رنگ نقاشی شده ای دارد و جای برآمدگی گردنش مانند گردن ابریق است و جای فرو رفتن آن تا زیر شکمش مانند رنگ و سمه یمنی یا مانند لباس ابریشمی بسان آئینه ی جلادار است . گوئی طاووس ، خود را به چادر سیاه رنگی پیچیده ولی در اثر کثرت شادابی و شدت براقی ، گمان می رود که رنگ سبز زیبایی به آن آمیخته شده است .

به شکاف گوشش خطی است مانند باریکی سر قلم که به رنگ گل بابونه بسیار سفید می باشد . این سفیدی میان سیاهی اطراف می درخشد ، و کمتر رنگی است که طاووس از آن بهره ای نبرده باشد

این رنگها در اثر کثرت جلاء و درخشندگی و برجستگی ، بر سایر

صفحه [۲۸۷]

رنگها برتری یافته است ، در حقیقت مانند شکوفه های پراکنده ای است که باران های بهار و آفتابهای سوزان ، آن را تربیت نکرده است .

گاهی از پره های خود بیرون آمده و از لباس برهنه میگردد ، پس پی در پی ، پرش ریخته و باز ، یکی پس از دیگری می روید ، و پرهایش مانند برگهای شاخه ها می ریزد ، آنگاه پشت سرهم میروید تا بصورت پیش از ریختن باز می گردد : با رنگهای پیش هیچگونه تفاوتی ندارد و هیچ رنگی در غیر جای خود قرار نمی گیرد .

اگر با دقت ، به موئی از موهای پرش نگاه کنی ، سرخ گلی رنگ و گاهی سبز زبرجدی و زمانی زرد طلائی رنگ به تو می نمایاند . آیا زیرکیهای ژرف و عمیق چگونه می تواند آفرینش این حیوان را دریابد ؟ آیا درک خردها چگونه به آن میرسد ؟ و آیا سخنان وصف کنندگان چگونه آن را به نظم می آورد ؟ در حالیکه کوچکترین اجزایش ، اندیشه ها را از درک آن و زبانها را از وصفش عاجز نموده است

آفرینش مورچه

امام «ع» در این خطبه از آفرینش مورچه سخن می گوید :

به مورچه نگاه کنید ، با کوچکی جنه و نازکی اندامش که به گوشه چشم دیده نمی شود و به اندیشه دقیق درک نمی گردد ، چگونه در مسیر

صفحه [۲۸۸]

خود راه می رود و برای روزیش می شتابد ؟ دانه را به لانه اش انتقال میدهد و آن را در قرارگاهش آماده می گذارد . دانه ها را در تابستان برای زمستان آمدن و هنگام بازگشتن جمع میکند . روزی آن ضمانت شده

، و مناسب حالش به او روزی داده شده است . خداوند بخشنده از آن غافل نیست ، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمی کند ، اگر چه در سنگ خشک و سخت باشد . اگر در مجراهای خوردن و در بالا و پائین و تقاطع اضلاع شکمش که در درون آن است بیاندیشی و در اطراف چشم و گوش آن که در سرش قرار دارد فکر کنی ، از آفرینش آن به شگفت آمده و در توصیفش رنج خواهی دهی پس برتر است خدائی که مورچه را روی دست و پایش برقرار داشت ، و آن را بر ستون هایش بنا کرد در حالیکه در آفرینش آن هیچ آفریدگاری شرکت نداشته و هیچ توانایی او را یاری نکرده است .

اگر راه های اندیشه خود را به پیمائی تا به پایان آن بررسی ، دلیل و برهان ، تو را رهبری نمی کند ، مگر به اینکه آفریننده مورچه ، همان آفریننده درخت خرما است ، زیرا هر چیزی امتیازی دقیق و هر جاننداری تفاوتی مرموزی دارد بزرگ و کوچک ، سنگین و سبک و نیرومند و ناتوان همه در آفرینش یکسانند

آفرینش ملخ

قسمتی از خطبه مزبور در توصیف ملخ

صفحه [۲۸۹]

است :

اگر میخواهی درباره ملخ بگو ، که خداوند برای آن دو چشم سرخ آفریده و دو حدقه مهتابی برای آن برافروخته است ، و گوش پنهان برایش قرار داده ، و دهانهای مناسب برایش گشوده ، و برای آن درک قوی و دو دندان که بوسیله آنها گیاه را چیده و دو داس [۱] که به کمک آنها می گیرد قرار داده است . کشاورزان در

زراعت خود از آن می ترسند و قادر به جلوگیری آن نیستند اگر چه همگی با هم اجتماع کنند ، تا آنکه سرانجام با جست و خیزهای خود وارد کشتزار می شود و خواسته هایش را از آن تأمین می کند ، در حالیکه همه جثه اش به اندازه یک انگشت باریک نیست

خدایا ، مرا بیامرز

علی «ع» با این جملات دعا میکرد :

خدایا آنچه را که تو از من به آن داناتری بیامرز ، پس اگر من تکرار کردم تو آمرزش را به من باز گردان خدایا آنچه را که من بوسیله آن با زبانم بسوی تو تقرب جستیم و قلبم بر خلاف آن بود بیامرز خدایا اشاره های گوشه های چشم ، و سخنان بیهوده و خواسته های دل و لغزش های زبان مرا ، بیامرز

[۱] منظور از داس در اینجا پاهای ملخ است که بخاطر زبری و کجی به داس تشبیه شده است .

صفحه [۲۹۰]

چه دیدم ؟

علی «ع» در سحرگاه روزی که ضربت به او وارد شد ، فرمود :

نشسته بودم ، خواب بر چشم مسلط شد ، پیامبر خدا را در خواب دیدم ،

گفتم : ای رسول خدا ، بسیار انحراف و دشمنی از امت تو دیدم فرمود :

آنان را نفرین کن گفتم : خدا بجای آنان بهترین افراد را به من بدهد و بجای من بدترین کس را بر آنان بگمارد .

او را ببخشید

علی «ع» پیش از مرگ ، پس از آنکه ابن ملجم به او ضربت زد ، به عنوان وصیت چنین فرمود :

من دیروز همنشین شما بودم و امروز برای شما عبرتی هستم و فردا از شما جدا می شوم اگر زنده بمانم صاحب اختیار خون خود می باشم ، و اگر بمیرم مرگ من وعده ی من است ، و اگر ببخشم بخشش برای من نزدیکی به خدا و برای شما ، نیکوکاری است ، پس ببخشید

ستم دیده

علی «ع» درباره ستمهایی که به او می رسیده سخن می گوید :

از روزی که خداوند جان پیامبرش را گرفت تا امروز پیوسته مظلوم بودم . پیش از ظهور اسلام نیز به من ستم می شد . برادرم عقیل درباره برادرم جعفر مرتکب گناه میشد و به من کتک میزد

گاوهای سه گانه

مناسب دیدم این مثل را ذیلا نقل کنم ، زیرا آن از زیباترین مثلهای عربی درباره حیوان محسوب می شود ، بعلاوه این نخستین مثلی است که بعدها بوسیله « ابن مقفع » در کتاب معروف « کلیله و دمنه » شیوع یافته است . مثل مزبور دعوت به اتحاد می کند و از فتنه و آشوب بر حذر میدارد . شگفت اینجاست که این مثل با اینکه منسوب به علی « ع » است ولی در نهج البلاغه با این همه چاپهای گوناگون و این همه توجهاتی که به آن شده ، از آن سخنی به میان نیامده و حتی کسانی که نهج البلاغه را تکمیل نموده و جمع آوری کرده اند متعرض آن نشده اند :

سه گاو در بیشه ای زندگی می کردند : یکی سفید و دیگری سیاه و

سومی سرخ رنگ . شیری با آنها زندگی میکرد ، از آنجا که گاوها با یکدیگر اتحاد داشتند ، شیر نمی توانست آسیبی به آنها برساند . روزی به گاو سیاه و گاو سرخ گفت : در این بیشه فقط گاو سفید ما را نشان میدهد ، زیرا رنگ آن معروف است و رنگ من هم که مانند رنگ شما است ، اگر اجازه بدهید من گاو سفید را بخورم تا بیشه صفائی به خود بگیرد آن دو گاو

گفتند: پس آنرا بخور. شیر گاو سفید را خورد. پس از چند روز که گذشت به گاو سرخ گفت: رنگ من مانند تو است، بگذار گاو سیاه را بخورم تا بیشه صفا پیدا کند گاو سرخ گفت: آن را بخور سپس به گاو سرخ گفت: ناچار ترا هم خواهم خورد گاو سرخ گفت: بگذار سه مرتبه فریاد بزنی، پس فریاد برآورد: بدانید من خورده شدم همان روز که گاو سفید خورده شد

صفحه [۲۹۳]

۵ پاره ای از سخنان حکمت آمیز علی «ع»

قسمت اول

صفحه [۲۹۵]

کسیکه بتو گمان نیک برد گمانش را تصدیق کن.

هرگز به سخنی که از دهان کسی خارج شده و تو احتمال نیکی در آن میدهی، گمان بد مبر.

بدحال ترین مردم کسی است که بخاطر بدگمانی خود، به هیچکس اطمینان ندارد و دیگران نیز بخاطر بدرفتاری وی به او اعتماد ندارند.

این از دادگری نیست که بر شخص مورد اعتماد با بدگمانی قضاوت شود.

بدگمانی، دلها را بیمار و شخص امین را متهم و مأنوس را وحشت زده، و دوستی برادران را دگرگون می کند.

پادشاه جهاد کننده ای که در راه خدا شهید شده، بیشتر نیست از کسی که توانائی دارد و پاکدامنی به کار میبرد. نزدیک است پاکدامن فرشته ای از فرشتگان گردد.

صفحه [۲۹۶]

بخشش، ذکات پیروزی است.

سزاوارترین مردم به گذشت، کسی است که در کیفر رساندن از همه توانا تر باشد.

عورت برادرت را بپوشان و از لغزش دوستت بگذر.

بر تو باد که در تمام کارهای خود راست بگویی.

هیچ کار زشتی بدتر از دروغ نیست.

است خود را می ترساند .

نشانه ی ایمان آن است که راستی را آنجا که بتو زیان می رساند ، بر دروغ جائقه برای تو سودمند است ، ترجیح بدهی .

از دروغ دوری کنید ، زیرا راستگو مشرف به نجات و عزت است و دروغگو بر پرتگاه هلاکت قرار دارد .

دروغگو با مرده یکسان است ، زیرا برتری زنده بر مرده بواسطه ی اطمینان به او است ، پس اگر سخن وی مورد اعتماد نبود ، حیاتش بی اثر است .

اگر راستگو باشی ترا پاداش می دهیم و اگر دروغگو باشی ترا کیفر خواهیم کرد .

دروغ جدی و شوخی روا نیست ، و برای هیچیک از شما شایسته نیست به کودک خود وعده ای بدهد و به وعده اش وفا نکند .

دروغ آدمی را به سوی گناه رهبری می کند .

کسی که در سخن گفتن ، راستی را از دست بدهد ، مصیبت

صفحه [۲۹۷]

گرامی ترین اخلاقش را دیده است .

هیچ شمشیر برنده ای در دست شجاع ، ارزنده تر از راستی نیست .

زشت ترین راستگویی آن است که انسان خود را بستاید .

وجدان من گرو سخنانی است که می گویم .

پیوسته ملازم پیمانها باشید .

به امان و پیمان خود خیانت مکن و دشمنت را فریب مده .

به قرار داد خود عمل کنید و در قضاوت ، دادگر باشید و به پدران افتخار مکنید .

از کسانی مباش که باز می دارد و خود باز نمی ایستد ، و فرمان می دهد به آنچه خود بجا نمی آورد ، و عبرت را توصیف می کند و خود عبرت نمی گیرد ، چنین کسی از مردم بدگویی میکند و نسبت بخود چاپلوس است .

با احمق معاشرت مکن ، زیرا او کارش را برای تو زینت میدهد و

دوست دارد تو مانند او باشی .

دمدمی مزاج دوست ، و دروغگو وفا ، و حسود آسایش ، و فرومایه جوانمردی ندارد .

فرصتهای نیکو را غنیمت بشمارید .

کار نیکو انجام دهید و آن را کوچک بشمارید . زیرا کوچک آن بزرگ ، و اندکش بسیار است .

سخن نیک بگوئید تا بوسیله آن شناخته شوید و کار نیک انجام

صفحه [۲۹۸]

دهید تا از اهل آن باشید .

کسیکه در کار نیک کوشش می کند مانند کسی است که آن را انجام میدهد ، اما کسی که در کار بد ، فعالیت می کند و با نیکی در ستیز است ، دشمن خدا و انسان میباشد .

مبادا کسی از شما بگوید ، دیگری در انجام دادن کار نیک از من سزاوارتر است ، زیرا سوگند به خدا چنین خواهد بود .

هرگاه صورت شر بحرکت درآمد و آشکار نگردید ، ترس بوجود می آید ، پس اگر آشکار شد موجب رنج میشود ، و هرگاه صورت نیکی بجنبش درآمد و نمایان نگردید گشایش بوجود می آید ، پس اگر نمایان شد باعث لذت می شود .

کسی که دو روزش برابر باشد فریب خورده است .

زیرک کسی است که امروزش بهتر از دیروز باشد .

کسی که در کار نیک منت گذاشت آن را تباه کرده است .

مبادا کسی که سپاس احسان تو را نمی کند ، تو را به نیکی بی رغبت سازد .

نیکوکاران به نیکوکاری نیازمندترند از حاجتمندان .

هرگز بخاطر انجام دادن نیکی بیشتر ، احسان کم را که قادر به انجام آن هستی کوچک بشمار ، زیرا کم در صورت احتیاج ، سودمندتر از فراوان در حال بی نیازی است .

کننده ی کار نیک از نیکی بهتر

است .

کار نیک را برای تظاهر انجام مده و آن را از روی شرم ترک مکن .

کسیکه خوبی را از بدی نشناسد مانند حیوان است .

هرگز خداوند پاداش کسی را که کار نیک کرده ضایع نمی کند .

خوبی و اهل آن را جستجو کنید و بدانید که کننده ی خوبی ، بهتر از خوبی و کننده بدی ، بدتر از بدی است .

هیچ روزی بر پسر آدم نمی گذرد مگر آنکه به او می گوید : من روزی جدید هستم و بر تو گواه میباشم ، در من سخن نیک بگو و کار شایسته کن ، زیرا دیگر مرا برای همیشه نخواهی دید در توصیف انسان با شرافت می گوید : خوبیهای زیادی در نظر می گیرد و پاره ای از آنها را انجام می دهد و نسبت به آنچه از دستش رفته افسوس می خورد که چرا انجام نداده است .

و نیز درباره انسان می گوید : عدالت را ملازم خود قرار داده است .

حق را توصیف میکند و بر طبق آن رفتار می نماید . برای کار نیک پایانی باقی نمی گذارد ، مگر آنکه آهنگ آن می کند ، و گمان خوبی در چیزی نمی برد مگر آنکه آن را قصد می کند .

با کندن بدی از سینه خود ، بدی را از سینه دیگران دور کن .

کسیکه کار زشت را نیکو بشمارد در آن شریک خواهد بود .

هرگاه خواستی سرشت کسی را بشناسی ، با او مشورت کن ، زیرا

در مشورت ، از عدالت و ستم و خوبی و بدی او آگاه میشوی .

کسیکه در تاریکی فرو رفته ، از برق خیره کننده بهره ای نمی برد .

کسی را که از تو پوزش خواسته بپذیر و تا می توانی بدی را بتأخیر انداز .

باید کار مردم در حق ، پیش تو یکسان باشد .

هر که از حق تجاوز کند ، عقیده خود را تباه ساخته است .

کسی که با حق در افتد به زمین میخورد .

جز حق چیزی با تو انس نمی گیرد و جز باطل چیزی از تو وحشت ندارد .

بدانید آسمانها و زمین بر اساس حق پیا شده اند .

از روزی که حق را شناختم در آن تردید نکردم .

از حق و اهل حق هر کجا باشند پیروی کنید .

کثرت مردم در اطراف من ، عزتم را زیاد نمی کند ، و پراکندگی آنان از دور من ، بر وحشتم نمیافزاید ، و از مرگ در راه حق کراهت ندارم .

کسی که در جستجوی حق بوده و بخطا رفته ، مانند کسی نیست که باطل را تعقیب کرده و به آن رسیده است .

هر کس از راه باطل در جستجوی عزت باشد خداوند او را به حق دچار ذلت می کند .

کسی که سخن حق یا پیشنهاد عدالت برای او دشوار باشد ، عمل

صفحه [۳۰۱]

به حق و عدالت برای او مشکلتر خواهد بود .

ما حقی داریم که اگر آن را بما بدهند می گیریم و گرنه بر پشت شترها سوار می شویم هر چند سیر شبانه طولانی گردد .

در راه هدایت ، از جهت کمی پیروان آن ، نگران نباشید .

کار خود را بدون تظاهر انجام دهید .

ریا کار سه علامت دارد : وقتی مردم را می بیند شاد می شود ، و در تنهائی کسل است و دوست دارد در همه حال او را

بستایند باید نزدیکی تو

به مردم ، توأم با خوشخوئی و مهربانی باشد .

برادرات را با احسان سرزنش کن و او را با بخشش دور گردان .

با کسی که از تو جدا شده ، ارتباط برقرار کن ، و به کسی که ترا محروم نموده بخشش کن ، و با کسی که بتو بدی کرده خوبی کن ، و حق را بگو هر چند به زیان تو باشد .

بدکار را به پاداش نیکوکار سرزنش کن .

اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار کن ، زیرا کم کسی است که به جمعیتی شبیه شود و بزودی از زمره آنان نشود .

پاداش کسی که ترا شاد کرده این نیست که با او بد رفتاری کنی .

کسیکه گناه بر او پیروز شود ، پیروز نیست .

و کسیکه به سبب بدی غلبه یابد شکست خورده است .

کسیکه بد خلقی کند خویشتن را معذب ساخته است .

برای آسایش و نعمت ، خوشخوئی کافی است .

صفحه [۳۰۲]

هرگز وعده ای مده که بر اثر کمی اعتماد به خود ، آن را کوچک بشماری ، و در صورتیکه سرآزیری ناهموار باشد ، به سربالائی هموار مغرور مشو .

رحم کن تا بتو رحم کنند . سخن نیک بگو تا ترا بخوبی یاد کنند .

از غیبت دوری کن ، زیرا بدگوئی مردم ، نان خورش سگهای دوزخ است .

باید بزرگ شما با کوچکتان مهربان باشد .

کسیکه برادرش را در پنهانی موعظه کند او را زینت داده و اگر آشکارا به او پند دهد او را رسوا کرده است .

شما باید در حال خشنودی و خشم ، سخن حق بگوئید و با دوست و دشمن دادگری کنید .

شنونده غیبت ، یکی

از غیبت کنندگان محسوب می شود .

غیبت ، کوشش ناتوان است .

علی «ع» مردی را دید که نزد فرزند حسن «ع» از دیگری غیبت می کند ، به او فرمود : پسرک من ، گوش خود را از غیبت پاک نگهدار ، زیرا او به پست ترین چیزی که در ظرفش هست نظر کرده و آن را در ظرف تو خالی نموده است .

پند و اندرز را برای برادرت خالص گردان و او را در هر حال همراهی کن ، و از برادرت در اثر تردید کناره مگیر و بدون درخواست رضایت از وی جدا مشو ، زیرا شاید او عذری داشته باشد و تو او را

صفحه [۳۰۳]

سرزنش میکنی .

وای بر کسی که آنچه را برای دیگران ناپسند می داند برای خود نیکو بشمارد ، و کارهایی را که خود انجام می دهد بر مردم عیب بگیرد .

خردمند نیست کسیکه از سخن نادرستی که درباره او گفته شده ناراحت گردد ، و دانا نیست کسی که از ستایش نادان خشنود شود .

کسیکه بسود تو جرأت یابد به زیان تو جرأت خواهد داشت .

کسیکه ترا به سبب کار نیکوئی که در تو نیست بستاید و از تو خشنود باشد ، تو را به سبب کار زشتی که در تو نیست سرزنش می کند و بر تو خشم می گیرد .

قسمت دوم

عجب از کسیکه برای سخن نیکوئی که درباره او گفته شده و آن خوبی در او نیست شادی میکند ، و عجب از کسی که برای سخن بدی که درباره او گفته شده و آن بدی در او نیست خشم میکند باید خودشناسی از نظر تو استوارتر از ستایش

ستایشگران باشد .

کسیکه از مردم شرم داشته باشد و از خود حیا نکند ، ارزشی برای خود قائل نیست مهربانی ، آغاز دانش است .

مهربانی در چیزی راه نیافت مگر آنکه آن را زینت داد .

غایبی که شب و روز او را میراند ، سزاوار است سرعت بازگشت نماید .

خوشابحال کسیکه عیب خودش او را از عیب مردم باز دارد .

صفحه [۳۰۴]

کسیکه به عیوب مردم نظر کند و آن را ناپسند بداند سپس آن را برای خودش بیسندد احمق است .

کسی که لغزش های خود را فراموش کند ، اشتباهات دیگران را بزرگ می شمارد ، و کسی که به مردم بزرگی بفروشد خوار می گردد .

از نادانی مرد همین بس که ارزش خود را نداند .

کسی که به ارزش خود نادان باشد به ارزش دیگران جاهل تر است .

کسی که خود را شناخت پروردگارش را می شناسد .

مردی که ارزش خود را نداند نابود میشود .

همیشه صورت خود را در آئینه بین ، اگر صورتت زیبا است ، پیوستن کار زشت را به آن و ننگین کردن آن را زشت بدان ، و اگر صورتت زشت است ، جمع آوری دوزشت را قبیح بشمار .

انسان آئینه انسان است ، به دقت در او می نگرد و احتیاجات او را تأمین میکند .

هرگاه کسی خصلت خوبی داشت امثال آن را انتظار داشته باشید .

بدترین شما کسانی هستند که سخن چینی می کنند و میان دوستان جدائی میاندازند و بر بی گناهان عیب می گیرند .

با انتقام ، برتری وجود ندارد و درستی در ترک مشورت نیست .

شهادت گناهکار را جز بر زیان خودش نمی پذیرم .

صفحه [۳۰۵]

هرگاه کسی بتو درود فرستاد تو بهتر

از آن درود بفرست ، و هرگاه دستی بمنظور احسان بسوی تو دراز شد آن را از پاداش بیشتری برخوردار ساز ، البته فضیلت برای کسی است که نخست نیکی کرده است .

هرگاه انسان از دنیا به بالاتر از مرتبه خودش رسید اخلاقش در برابر مردم دگرگون میشود .

اگر کسی را بیشتر از مرتبه اش بالا- بردی ، انتظار داشته باش بهمان اندازه تو را در مرتبه ات تنزل دهد در مصائب دیگران شادی مکن و در مسیر باطل قدم مگذار و از راه حق کناره مگیر .

به لغزش دیگران شادی مکن ، زیرا نمی دانی روزها با تو چگونه رفتار می کنند خود را از هر گونه پستی و زبونی گرامی دار .

جز دراز گوش کسی از بزرگی و شرافت امتناع ندارد .

از کفاره های گناهان بزرگ ، دادرسی ستمدیده و تسکین دادن محزون است .

هر که مادر فرزند مرده را تسلیم دهد خداوند او را زیر سایه عرشش جای میدهد .

به آنچه فرزندان خود را تربیت میکنی ، یتیم را به آن تربیت نما .

ضعیفان خود را در خوراک ، با خود برابر بدانید .

صفحه [۳۰۶]

باید بستگان تو در ظلم و ستم تو طمع نکنند و دشمنان از عدالت تو مأیوس نگردند .

هرگز با کسی که آنچنانکه تو او را بر خودت برتری میدهی او تو را بر خودش ترجیح نمیدهد ، مسافرت مکن .

راه رفتن پیاده بهمراه سواره ، موجب فساد سواره و خواری پیاده است .

در مجلس خود با کسی نجوی مکن ، و اگر به خشم آمدی بلند شو ، و در حال خشم قضاوت مکن .

آگاه باشید چنانکه از روی ترس کار می کنید

از روی رغبت نیز کار کنید .

هرگاه برادرانت شبانه بر تو وارد شدند آنچه در خانه داری از آنان ذخیره مکن و خود را در بیرون خانه برای آنان به زحمت میانداز .

بدترین برادران کسی است که انسان بخاطر او به زحمت بیافتد .

از هر کاری که اگر از کننده آن پیرسند ، آن را انکار میکند ،

بر حذر باش .

کسیکه در پنهانی کاری کند که آشکارا از آن شرم دارد برای خود ارزشی قائل نیست .

هر که باطن خود را درست کند ظاهرش را نیز درست خواهد کرد .

کسیکه ترا بر حذر دارد مانند کسی است که تو بشارت داده است .

صفحه [۳۰۷]

حسود از تو خشنود نمیشود مگر آنکه یکی از شما بمیرد .

حسادت دوست ، بیماری دوستی است .

فروتنی نعمتی است که حسود پی به آن نمیرد .

هیچ ستمگری را شبیه تر به ستمدیده مانند حسود ندیدم : چشمی شور و دلی دیوانه دارد و پیوسته با اندوه دمساز است ، بر بی گناهان خشم میگیرد و به چیزی که مالک آن نیست بخل میورزد ستایش بیش از استحقاق ، چاپلوسی و کمتر از استحقاق ، ناتوانی یا حسادت است .

با مردم چنان معاشرت کنید که اگر مردید بر شما گریه کنند و اگر زنده بودید به شما اشتیاق داشته باشند .

دوست ، دوست نیست مگر آنکه برادر خود را در سه مورد نگهداری کند : در گرفتاری او و در نبودن او و در مردن او .

دشمن دانا بهتر از دوست نادان است .

بهترین اعمال بزرگوار این است که از آنچه میداند چشم پوشد .

بزرگترین دشمنان کسی است که مکرش از همه پنهان تر باشد

کسیکه جامه ی حیا به تن کند ، عییش را مردم نمی بینند .

اشکها خشک نمی شود مگر در اثر سنگدلی ، و دلها سخت نمی شود مگر بخاطر زیادی گناهان .

خویشاوندی به دوستی نیازمند است ولی دوستی به خویشاوندی نیازمند نیست .

صفحه [۳۰۸]

بسا نزدیکی که از دور هم دورتر است و بسا دوری که از نزدیک هم نزدیک تر است . غریب کسی است که دوست ندارد .

دوستی یک نوع خویشاوندی مورد بهره ای میباشد .

از دست دادن دوستان ، غربت است .

از بزرگواری مرد آن است که بر گذشته زمانش بگرید و به وطن خود علاقمند باشد و برادران قدیمی خود را نگاه دارد .

طمع ، بردگی دائمی است .

سقوط عقلها ، بیشتر زیر درخندگی های طمع ها است .

بسا عقلی که تحت فرمان تمایلات بیجا اسیر است .

اگر برای آنچه از دست رفته بی تابی میکنی ، پس برای آنچه بتو نرسیده نیز بی تابی کن .

تمایلات بیجا ، مرکب فتنه و فساد است .

اگر ثروتمندی گردی ، تمام مردم با تو هستند و اگر تنگدست شوی بستگان دست از تو برمی دارند .

هرگاه دنیا به کسی روی آورد خوبیهای دیگران را به او عاریه میدهد و اگر به او پشت کند خوبی هایش را از او سلب میکند .

از دست رفتن حاجت ، بهتر از بردن حاجت نزد افراد نالایق است .

سه کس مورد ترحم قرار میگیرد : خردمندی که او را نادان پندارند و ناتوانی که در دست ستمگر نیرومندی گرفتار باشد و

بزرگواری که

صفحه [۳۰۹]

به فرومایه محتاج گردد .

هرگاه از شخص بزرگواری حاجتی خواستی بگذار فکر کند ،

زیرا او جز در کار خیر نمی اندیشد ، و هرگاه از

شخص فرومایه ای چیزی درخواست کردی شتاب کن ، زیرا اگر فکر کند به طبع خود باز می گردد .

التماس کردن ، بزرگواری را به بذل و بخشش ، و فرومایه را به ممانعت تحریک میکند .

بزرگواری ، از روی اکراه نرمی نمی کند و در حال گشایش سخت نمی گیرد .

آرزوهای خود را بسوی کسی که مورد محبت دلهای شما است ،

معطوف دارید .

بخشش آن است که بی مقدمه انجام گیرد ، اما اگر بر اساس سؤال باشد نوعی شرم و فرار از سرزنش است .

حرص ، جامع هر خصلت ناپسند است و مهاری است که آدمی بوسیله آن بسوی هر شری کشیده میشود .

بخل ، روپوش بینوائی است .

غفلت مردم بخیل از گناه بزرگ ، برای آنان آسانتر از پاداش دادن به احسان کم است .

ای پسر آدم ، آنچه بیشتر از روزی خود بدست آورده ای تو در آن خزانه دار دیگران هستی .

صفحه [۳۱۰]

ای پسر آدم تو در مال خود وصی خویش باش و همان کاری که می خواهی پس از تو در مال تو انجام دهند خودت انجام ده

کسیکه ثروتمند باشد باید بوسیله مال خود ، زندانی و اسیر را آزاد کند .

هر که خویشتن را گرامی دارد ثروت از نظر او ناچیز است .

حرص و خودبینی و حسد انگیزه های سقوط در گناهان هستند .

خصلتهای پسندیده خود را بخاطر تکبر و خودبینی از دست مده .

اگر می خواهی تو را ستایش کنند باید نسبت به ستایش ، اظهار حرص نمائی .

بزرگترین افتخار آن است که خود بین نباشی .

شکیبائی به اندازه مصیبت است .

مصیبت ، یکی است ، اگر بی تابی کردی دو تا میشود .

خویشتن را به

صبر در ناراحتی عادت ده .

هنگامی که سختی به پایان رسید گشایش آغاز می گردد .

شکیبائی ، مرکبی سقوط ناپذیر است .

صبر دو نوع است : صبر بر آنچه کراهت داری و صبر از آنچه دوست داری .

روزگار دو روز است : روزی بسود تو و روزی به زیانت ، پس اگر به سود تو باشد ناسپاسی مکن و اگر به زیان تو باشد شکیبا باش .

کسی که مانند آزادگان صبر کند شکیبا است و اگر صبر نکند

صفحه [۳۱۱]

قسمت سوم

مانند نادان بی تجربه ، فراموش می کند .

به هنگام آسایش ناسپاسی مکن و در گرفتاری ناامید مباش .

تکبر در برابر افراد خودبین ، عین تواضع است .

هر که در جستجوی چیزی باشد به تمام آن یا بعض آن میرسد .

کسی که زبانش را حکمران خود گرداند نزد خویش خوار است .

زبان خردمند پشت قلبش ، و قلب نادان پشت زبانش میباشد .

هر کاری انجام داده ای مانند کسی باش که کاری نکرده است .

در خاموشی از حکمت خیری نیست ، چنانکه در سخن از روی جهل ، خیری نمی باشد .

آدمی زیر زبان خویش پنهان است .

زبان خود را از سخن گفتن بازدار ، زیرا جبران کردن چیزی که در اثر خاموشی از دست رفته ، آسان تر است از دریافت چیزی که به سبب گفتارت از تو فوت شده است .

از آنچه وجود ندارد مپرس ، زیرا در آنچه وجود دارد برای تو کاری هست .

وفا با نیرنگ بازان نزد خدا نیرنگ است .

اگر کارها مشتبّه شد پایان آن با آغازش مقایسه می شود .

کسی که اندیشه کند درست یافته یا نزدیک است درست بیابد ، و کسی که شتاب نماید

خطا کرده یا نزدیک است خطا نماید .

چه بسیار است عبرتها و کم است پند گرفتن

صفحه [۳۱۲]

اندیشه ی پیرمرد را از دلاوری جوان بیشتر دوست دارم .

به حضرت گفتند : خردمند را برای ما توصیف کن ، فرمود :

خردمند کسی است که چیزها را به جای خود میگذارد ، سپس به وی گفتند : نادان را برای ما توصیف کن ، فرمود : توصیف کردم .

اگر کار کسی بر شما مشتبه گردید به همنشینانش نظر کنید .

هنگامی که تو پشت میکنی و مرگ روی می آورد ، چه زود ملاقات فرا میرسد .

کسی که دوری سفر را بخاطر بیاورد آماده میگردد .

نفس کشیدن آدمی ، گامهای او بسوی مرگ است .

بسیار خوراک که جلوی خوراکها را می گیرد .

مخالفت ، اندیشه را ویران می کند .

کسی که پیرو ندارد اندیشه ندارد .

هنگامی که شنید خوارج می گویند : « حکم مخصوص خداوند است » فرمود : سخن حقی است که بوسیله آن باطل را اراده می کنند کسی که به چیزی جاهل باشد از آن عیب می گیرد .

مردم دشمن مجهولات خود هستند .

کسی که چوبش نرم باشد شاخه هایش فراوان است .

خوابی که بر اساس یقین باشد بهتر است از نمازی که در حال تردید باشد .

یک دانشمند دینی از هزار عابد برای شیطان سخت تر است .

صفحه [۳۱۳]

بهترین پارسائی ، پنهان داشتن زهد است .

نماز ، ایستادن و نشستن نیست ، نماز اخلاص تو است .

سخت ترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمارد .

هیچ کوچکی را کوچک مشمار ممکن است بزرگ باشد . و هیچ کمی را کم بدان ، ممکن است زیاد باشد .

روزگاری برای مردم

خواهد آمد که در آن مقرب نیست مگر سخن چین، و زیرک خوانده نمی شود مگر تبهکار، و ناتوان شمرده نمی شود مگر شخص با انصاف.

دنیا نادانی است که جز به ماندهای خود رغبت ندارد من دنیا را به رو واژگون کرده ام و مقدار آن را اندازه گرفته ام و به حقیقت آن بینا هستم.

ای مردم، بخدا قسم من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی کنم مگر آنکه خودم در آن بر شما سبقت می گیرم، و از هیچ گناهی شما را نهی نمی کنم مگر آنکه خودم پیش از شما دست از آن بر می دارم.

کسی که خود را پیشوای مردم قرار داد باید پیش از آموختن دیگران، نخست خویشتن را بیاموزد و باید پیش از آنکه دیگری را بوسیله زبان تأدیب کند، به روش خود، او را تأدیب نماید. در هر صورت کسی که آموزنده و ادب کننده خویش باشد به تعظیم و احترام سزاوارتر است از کسی که آموزنده و ادب کننده مردم باشد.

صفحه [۳۱۴]

کسی که کار ملتی را بعهدہ گرفت سزاوار است پیش از شروع به اصلاح جمعیت، نخست خود را اصلاح کند و گرنه مانند کسی است که می خواهد سایه ی چوب را پیش از راست کردن چوب، راست کند شگفتا آیا خلافت به مصاحبت و خویشاوندی (با پیامبر) است؟ بدبخت ترین زمامداران کسی است که ملتش به وسیله او بدبخت شوند.

چه زشت است نیرنگ از زمامدار شخص بدخو لایق پیشوائی نیست.

اگر چوپان گرگ باشد، چه کسی از گوسفند مراقبت می کند؟ هرگز در استخدام کارگردانان و حکمرانان خود

، وساطتی را جز وساطت کاردانی و امانت میذیر .

کسی که اطرافیانش فاسد باشند مانند کسی است که آب در گلویش گیر کرده ، زیرا اگر چیزی غیر از آب در گلویش گیر کرده بود ، بوسیله آب فرو میرفت دادگری یک شکل و ستمگری اشکال فراوانی دارد ، از این رو ستمگری آسان ، و جستجوی عدالت مشکل است . عدالت و ستمگری مانند اصابت و خطا در تیراندازی است که اصابت آن احتیاج به تمرین دارد .

صفحه [۳۱۵]

دادگری را بر دلاوری مقدم دار و جائیکه سخن گفتن مفید است از عمل استفاده مکن .

بدترین مردم ، پیشوای گمراهی است که دیگران بوسیله او گمراه می شوند .

ستم ، پایان مدت زمامداران است .

عدالت زمامدار بهتر از باروری زمان است .

کسی که از او چیزی خواسته شده ، تا هنگامی که وعده نداده آزاد است .

دلهای رعیت ، خزانه فرمانروای آنها است ، همان عدالت یا ستمی که در آن سپرده است خواهد یافت .

آگاه باشید ، من با دو کس می جنگم : کسی که چیزی را که ندارد ادعا کند و کسی که چیزی را که به عهده ی او است دریغ نماید .

دست خدا با مهربانی بر سر حکمران قرار می گیرد ، پس هنگامی که ستم نمود خداوند او را بحال خودش واگذار می کند .

در توصیف خداوند می گوید : کوههای آن (زمین) را از جا کنده و پراکنده می سازد ، و از هیبت عظمت خداوند بعضی کوهها بعض دیگر را درهم می کوبند سپاس خداوندی را که آسمان و زمین ، آسمان و زمین دیگر را از او نمی پوشاند .

پیشوایان دادگر باید

خود را با عموم مردم بسنجند .

صفحه [۳۱۶]

یکی از کارگردانان حضرت ساختمان بزرگی بنا کرد ، امام «ع» فرمود : سکه ها سرهای خود را آشکار کردند . این ساختمان توانگری تو را توصیف می کند هرگاه خداوند بر ملتی خشم گیرد نرخهای آنان بالا میرود و تبهکاران بر آنان چیره می شوند .

سه کس مال را بر خویشان برتری می دهند : بازرگان دریا و همنشین سلطان و کسیکه در قضاوت رشوه می گیرد خدایا ما را بهتر از آنچه می پندارند قرار ده و آنچه را که برای ما نمی دانند بیامرز .

عثمان ، حضرت را بسیار سرزنش کرد ، در حالی که امام «ع» ساکت بود . به حضرت گفت : چرا سخن نمی گوئی ؟ فرمود : اگر سخن بگویم ، چیزی جز آنچه برای تو ناپسند است نمی گویم و تو نزد من چیزی جز آنچه دوست داری نخواهی داشت .

هرگز دعوت کننده به جنگ نباشید .

از ستیزه و دشمنی پرهیزید ، زیرا این دو خصلت دل را بیمار می کند و نفاق بیار می آورد .

اگر از آزار کسی ایمن بودی ، در برادری او رغبت داشته باش .

خداوند شما را حفظ کرده از اینکه به شما ستم نماید .

به ناتوان کمک کنید و پشتیبان ستمدیده باشید و همکاری نمایید .

صفحه [۳۱۷]

خدایا من آنان را به ستم بر بندگانت وادار نکردم .

روز ستمدیده بر ستمگر ، سخت تر از روز ستمگر بر ستمدیده است .

شیعیان ما کسانی هستند که در حال خشم ستم نمی کنند . برای همسایگان خود باعث برکت و با همنشینان خود در صلح و آشتی هستند .

ستمگری و نادرستی ، مرد را

بی ارزش می کند .

هر که ستمی بدوش گرفت ناامید گردید .

چه زشت است به همسایه سختگیری کردن هر که ادعا کرد نابود گردید و هر که تهمت زد ناامید شد .

کسیکه تخم دشمنی کاشت زیان درو کرد .

ستم بر بندگان بدکاری است .

ستم به شمشیر می کشاند .

هرگز با ریختن خون حرام حکومت خود را تقویت مکن .

بخدا قسم با ستمدیده از روی عدالت رفتار می کنم و حق او را از ستمگر می گیرم و ستمکار را با حلقه بینی اش می کشم تا او را به سرچشمه حق وارد سازم اگر چه از آن کراهت داشته باشد .

این را انتخاب کن که شکست خورده و با انصاف باشی ، نه پیروز و ستمگر .

پست ترین مردم کسی است که نزد زمامدار ستمگر از انسان

صفحه [۳۱۸]

ناتوان بدگوئی کند .

ستم بر ناتوان ، زشت ترین ستم است .

گناه نابخشودنی ، ستم نمودن بندگان نسبت بیکدیگر است .

همکار ستمگر مباش .

ستمگر سه علامت دارد : نسبت به بالاتر از خود با گناه ظلم می کند و در حق پائین تر از خود با چیرگی ستم می نماید و با گروه ستمگران همکاری می کند .

خدا رحمت کند مردی را که حقی را ببیند و به آن کمک نماید ،

یا ستمی را ببیند و از آن جلوگیری کند و به زیان ستمگر مددکار ستمدیده باشد .

ستمگر و کمک دهنده او و کسی که به ستم راضی است هر سه با یکدیگر شریکند .

کسی که از عمل گروهی خشنود باشد مانند کسی است که با آنان در آن کار داخل باشد و هر که در باطل وارد شود دو گناه دارد :

گناه ارتکاب باطل و گناه راضی بودن به

آن .

از حضرت پرسیدند : چه گناهی کیفرش سریعتر و نابودی صاحبش زودتر است ؟ فرمود : ستم بر کسی که یآوری جز خدا ندارد ، و گردنکشی ثروتمند در برابر فقیر .

به هنگام ستم ، عدالت خدا را درباره خود یاد کن ، و موقع توانائی ، قدرت خدا را بیاد آور .

صفحه [۳۱۹]

گناه ، دژی ذلت بار است : ساکن خود را نگاه نمی دارد و پناهنده خود را حفظ نمی کند .

حکمت را در بین کسانی که شایستگی آن را ندارند مگذارید که به آن ستم کرده اید .

برای هر کسی همان چیزی است که به دست آورده .

ارزش هر کس به خوبیهای او است .

بدانید مردم فرزندان کارهای نیک خویش هستند .

قسمت چهارم

هیچ نسبتی مانند فروتنی و هیچ شرافتی مانند دانش و هیچ همنشینی مانند خوشخوئی نیست .

دانش شریف ترین چیز است و خداوند بزرگ دانا است و هر دانشمندی را دوست دارد .

کسی که کردارش او را کند سازد ، نسبت و خویشاوندیش او را تند نمی گرداند .

هر که در عمل کوتاهی کند به اندوه مبتلا می گردد .

از کسانی مباش که بیش از عملشان بخود امیدوارند .

برای دنیای خود چنان کار کن که گویا همیشه زنده ای .

از کسانی مباش که بدون عمل به آخرت امیدوارند .

دانش بیاموزید هر چند بهره ای از آن نبرید ، زیرا روزگار را برای شما مذمت کنند بهتر است از اینکه زمان را بخاطر شما مذمت نمایند .

هیچ حرکتی نیست مگر آنکه تو در زمینه آن به شناسائی

نیازمندی .

کسی که از روی نادانی کاری انجام دهد مانند کسی است که بپراهه می رود ، پس دور شدنش از راه

، او را از خواسته اش دورتر می گرداند ، و کسی که از روی دانائی عمل کند مانند کسی است که راه آشکاری می پیماید ، بنابراین بینا باید ببیند آیا راه می پیماید یا بر می گردد ؟

اندیشه موجب روشنی ، و غفلت باعث تاریکی است .

بمنظور فهمیدن و آموختن سؤال کن و از روی خیره سری چیزی مپرس .

داناترین مردم کسی است که علم مردم را به عمل خود ضمیمه کرده است .

کسی که در اندیشه خود استبداد داشته باشد نابود می گردد و کسیکه با مردان مشورت کند در عقلهای آنان شرکت جسته است .

کسی که به راههای اندی.....روی آورد ، موارد اشتباه را می شناسد .

هیچ گنجی سودمندتر از دانش و هیچ عزتی بالاتر از بردباری نیست .

دانائی ، جلوی عذر بهانه جویان را می گیرد .

خوبی آن نیست که ثروت و فرزندان تو زیاد شوند ، خوبی آن است که دانش تو افزون گردد .

صفحه [۳۲۱]

گرد آورندگان مال نابود شده اند ، در حالیکه زنده هستند ، و دانشمندان تا هنگامی که روزگار باقی است پایدار می باشند .

زامداران ، فرمانروای مردمند و دانشمندان ، فرمانروای زمامداران .

دانشمند زنده است هر چند مرده باشد و نادان مرده است اگر چه زنده باشد .

دانش ، یکی از دو حیات ، و دوستی ، یکی از دو خویشاوندی ، و آوازه ی نیکو یکی از دو عمر محسوب می شود .

هرگز کسی در برابر سؤالی که از او شده و نمی داند ، از گفتن « نمی دانم » شرم نکند و اگر چیزی را نمی داند از آموختن آن حیا نداشته باشد .

چه بسیار چیزهائی که نمی دانی و اندیشه ات در آن حیران و چشمت گمراه

است ، آنگاه به آن بینا می شوی .

هیچ فقری سخت تر از نادانی نیست .

خویشاوندی و همسایگی ، ترا از شر نادان ایمن نمی سازد .

هر گاه خداوند بنده ای را پست گردانید ، دانش را از او جلوگیری می کند .

هر ظرفی بواسطه آنچه در آن قرار داده می شود ، پر می گردد ، مگر ظرف دانش که فراخ می شود .

چنانکه بدن‌ها خسته می شوند ، این دل‌ها نیز ملول می گردند ، پس

صفحه [۳۲۲]

برای دل‌ها حکمت های جدیدی طلب کنید .

بار شعله شوق ، سبک تر از رنج خستگی است .

از شرافت دانش همین بس که شخص کم اطلاع ادعای آن را می کند و کسی که از اهل دانش نیست اگر نسبت دانائی به او بدهند شادمان می شود ، و از گمنامی جهل همین بس که آدم نادان از آن بیزاری می جوید و اگر نسبت جهل به او بدهند خشمگین می شود .

کم ارزش ترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد .

دانش ، دینی است که به سبب آن پاداش داده می شود .

دانش ، بیشتر از آن است که به شمار آید ، پس از هر چیزی بهترش را بگیرید .

کسی که از روی نادانی فتوی دهد ، آسمان و زمین او را لعنت می کنند .

دانشمندان بخاطر کثرت مردم نادان ، در غربت قرار دارند .

خداوند از مردم نادان در تعلیم گرفتن پیمان نگرفته تا آنکه از دانشمندان در تعلیم دادن پیمان گرفته است .

سپاسگزاری دانشمند بر دانشش این است که علم خود را به کسانی که استحقاق دارند بذل نماید .

بلند همت هر چند خود را تنزل دهد لیکن جز بلندی چیزی نمی پذیرد ، مانند شعله آتش که صاحبش آن را

می پوشاند ولی شعله زبانه می کشد .

صفحه [۳۲۳]

اگر نزد دانشمندی نشستی ، در شنیدن حریصتر باش تا سخن گفتن .

علم با عمل مقرون است : پس کسیکه بداند عمل می کند . عمل ،

عمل را صدا می زند اگر عمل پاسخ گفت ، می ایستد و گرنه کوچ می کند .

ای حاملان دانش ، آیا دانش را حمل می کنید ؟ دانش برای کسی است که بیاموزد و به آنچه آموخته عمل کند و علمش با عملش موافق باشد .

عالم بی عمل مانند نادان سرگردانی است که از جهل خود بیدار نمی شود ، بلکه حجت بر او بزرگتر است .

علم خود را به جهل ، و یقینتان را به تردید مبدل مکنید ، هرگاه دانستید عمل کنید و هرگاه یقین پیدا کردید اقدام نمائید .

چه خوبست علمی که به مدارات زینت یابد شما گفتید : فلان شخص ثروت عظیمی به دست آورده آیا روزگاری که در طول آنها انفاق کند بدست آورده است ؟

روز قیامت آدمی قدم بر نمی دارد تا آنکه از عمرش سؤال می کنند که در چه چیزی بپایان رسانده ، و جوانیش را در چه چیزی کهنه کرده و مالش را از کجا بدست آورده و در چه چیزی انفاق نموده و در آنچه می دانسته چه عملی انجام داده است ؟

زیاده روی کردن از اندازه کافی ، فقر بی پایانی است .

صفحه [۳۲۴]

چقدر مشکل است برای کسی که خواسته های بیجا او را اسیر کرده پرهیزکار باشد ؟

هر که بر چیزی دست یافت خودرأی می شود .

دو خورنده هستند که سیر نمی شوند : خواهان دانش و خواهان دنیا .

بازرگان ، گناهکار است و گناهکار در آتش است ، مگر کسی که درست بگیرد

و درست بدهد .

درباره گرد آورنده ثروت می گوید : شاید آن را از راه نادرست گرد آورده و حق آن را ادا نکرده است .
فقر ، مرگ بزرگ است .

تنگدستی ، زیرک را گنگ می گرداند و فقیر در شهر خود غریب است .
تنگدستی در وطن ، غربت است .

هیچ شهری از شهر دیگر برای تو سزاوارتر نیست ، بهترین شهرها شهری است که تو را به دوش گیرد [۱] .
اگر تنگدستی برای من بصورت انسانی مجسم شود او را خواهم کشت .

[۱] یعنی تمام شهرها صلاحیت دارند برای انسان محل سکونت باشند . بهترین شهرها شهری است که تو را در خود جای دهد و عزیز گرداند .

صفحه [۳۲۵]

هیچ فقری گرسنه نشد مگر به آنچه ثروتمند از آن بهره مند گردید .

هیچ نعمتی را فراوان ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقی ضایع شده است .

به هیچ نعمتی نمی رسید مگر آنکه نعمت دیگری را از دست می دهید .

هیچ ثروتی جز بخاطر بخل یا حرام جمع نمی شود .

به هیچ نعمتی نمی رسید مگر پس از رنج و آزار .

هیچ کس بیهوده آفریده نشده که هوسرانی کند ، و بی فایده رها نشده تا کار بی فایده انجام دهد .

اشتباه در بخشش به کسی که سؤال نکرده و جلوگیری از کسی که درخواست نموده هر دو یکی است .

هرگاه از چیزی بی نیاز شدی آن را کنار بگذار و آنچه را به آن محتاج هستی بگیر .

از احتکار جلوگیری کن .

هر که چیزی را که حق او نیست بگیرد مورد سرزنش قرار می گیرد .

از گرفتن وام بپرهیزید .

وام گرفتن ، ذلت و خواری است .

از کیفرهائی که

بترسید و در خوبی و بدی ، حالات آنان را بخاطر بیاورید و بترسید از اینکه مانند آنها باشید .

پیش از آنکه آیندگان از شما عبرت بگیرند شما از گذشتگان پند بگیرید .

فرزندانتان را به اخلاق خود مجبور نسازید زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند .

دلهای مردم ، وحشی است هر که با آنها انس بگیرد به او روی می آورند .

بنده دیگری مباش در حالیکه خداوند ترا آزاد قرار داده است .

به آزاد مرد هر چه تحمیل کنی ، تحمل می کند و آن را باعث زیاد شدن شرافت خود می داند مگر چیزی که جزئی از آزادی او را تنزل دهد که از آن امتناع دارد و به آن پاسخ نمیگوید .

من حق ندارم شما را بر آنچه کراهت دارید وادار کنم .

بتو اجازه دادم که در آنچه بنظرت می آید استوار باشی .

اندوه ، نیمی از پیری است .

هرگز از روی تردید مجازات نمی کنم .

هر که به روزگار بزرگی فروخت روزگار او را زبون ساخت .

تو را از شتاب در کار و سخن نهی می کنم .

درباره بندگان خدا و شهرهای او از خدا بترسید ، زیرا شما حتی در زمینه ی مکانها و چهارپایان مورد سؤال قرار می گیرید .

ساعتهای روز چه با شتاب می گذرد ، و روزهای ماه چه زود سپری می شود ، و ماههای سال چه با سرعت تمام می گردد ، و سالهای عمر چه با تندی می گذرد

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

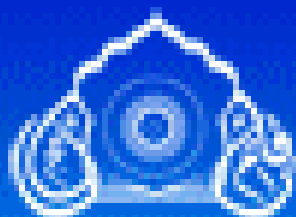
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

